الشعر کلام حسنہ حسن و قبیحہ قبیح

بعون علام الغیوب و واہب العلوم رسالہ متبرکہ مشہورہ منظومہ و القیام منظومہ نامور عربی رسائل کتب و جملہ علوم حقائق عرفانی

ہدیۂ رضا

سنہ ۱۳۰۵ھ

مؤلفہ جناب مولوی سید سجاد حسین صاحب تحصیلدار متخلص بہ نحیف امروہی حسب اجازت مولف

در مطبع اخبار آصفی واقع حیدرآباد دکن مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

تضمین مصرعه از قصاید بحر کامل بیکران محامد ناظمیکه اسباب اصول و ارکانش
اوتاد و بیت تسبیح و آسمان هست و فواصل و امر و نواهیش اوزان عروض تصرف
ایمان از شعراے عقول بلغاے فحول عرب و عجم محال و تحسین ارکان فقره
از افراد بحر مدیح بے پایان قدرت کامله صانعیکه اصول منظوم سما و ارض
باوجود تضمین رباعی عناصر اربعه سالمه از زحاف هست و در روی مطلق قافیه
نظم مصنوعاتش غیر مقید بوصل و خروج حیلے بلاخلاف از مقطعان او بام فصحای
ذوی الافهام عالم محال خیال با این همه نظمیکه از درر حمدش خالی منثور از موزون و
عاری و نثریکه از جواهر مدحش خالی منظوم لآلی متلالی در تقطیع این بحر عمیق
بعجز عجز دشوار غواصان کامل را بعاجزی اقرار المولفه مثنوی

حرف لا احصی مجال وصف تو	الا انما اثنیت حال وصف تو
عجز ما از وصف تو آن وصف ماست	وصف تو در وصف ما کی گشت راست
لا نعد نعمائک یا ذا الجلال	لا نؤدی شکرک منا بحال

و تسجیع توصیف مدایح امی لقبیکه با کلام فیض نظام مقفی و مسجعش قافیه قافیه
سنجان سحبان بیان تنگ است و تکمیل تعریف مناقب فصیحیکه مضمون بیت
رسالت بتشریحش بر ناطق و صباحت منکشف بدینسنگ از منشیان بلاغت نشان
سر زبان غیر ممکن بیکبیان استیعاب مدحش غیر متصور الا از خالق انس و جان
نام پاکش حق می نظم کونین نفاذ دینش تا سمین قافیه دارین مثمن افلاک از
تقطیعش مبین مسجع زمین از مصرعه وجودش مزین تشریفش وجه وجودش باعث
نظم عالم نظم وجود فیضش سبب نثر درر رحیم نظم نظم از نعتش لایق نثر لالی
و نثر منثر از صفتش فایق تحبیبش ابروی شاهدی مثالی مربع چار یار کبار
از صنعت تردیف تجنیس زمین رباعی آل عبا ما اظهاتش از مصرعه وجودش

تخمیس بیت مولانا مثنوی

هم نبود شر کرده آدم را سجود	نظم عالم را از و گشته وجود
وصف صافش گشت لولا ما لتقیین	ذات پاکش رحمة للعالمین
	مهر و ختم ختم المرسلین

احمد نبی و آدم اندر ماء و طین — گرد نعلش زینِ عینِ حورِ عین

خاک پایش پایهٔ هر چرخ برین — کحل چشمش سرمهٔ ما زاغ شد

سیر عیشش حور عین و باغ شد — تاج فرقش تا بفرق عرش بود

باج تاجش جمله عرش و فرش بود — هست جامع هر صفات انبیا

هست بهتر از همه بعد از خدا — گر شود هر موی تن را صد زبان

نی شود وصفی ز اوصافش بیان — او محمد خالقش مداح شد

کشتی کونین را ملاح شد — صلّ یا ربّ علیه دائما

ما بقی هذا الزمان قائما — رحمت خود را فرست ای کردگار

تا بماند گردش این روزگار — بر حبیب خویش و هم بر آل او

بر همه اصحاب فرخ فال او — خاص بر آن چار یار با صفا

گشته زیشان دین احمد پر ضیا

اما بعد میگوید عاصی پُر از معاصی اسیر زین و شین نحیف سخاوت حسین بن سید منور حسین امروهوی غفر الله ذنوبه و ذنوب والدیه و احسن الیهما و الیه که این رساله چند اوراقی در عروض و قوافی بضرورت اتفاقی از چند کتب معتبره این فن مثل عروض سیفی و حدایق البلاغت و مخزن الفواید و رساله مرأت القوافی

و چہار شربت و تقویت الشعرا و مجمع الصنایع و کاشف العروض و چہار گلزار
و رسالہ عبد الواسع و رسالہ معراج العروض منشی و غیاث اللغات و غیرہا
انتخاب نمودہ تالیف نمودم و برائے تسہیل تفہیم صغار و کبار و تسریع
تفتیش بحور اشعار اکثر مضامین بطور اختصار در سلک جدول کشیدم و حتی
الوسع بحور مروجہ عجم در قلزم تحریر آوردم و درین تالیف بجز نقل مضامین و
فواید از کتب معتبرہ چیزے تصرف خود نمودہ ام الا باجمال و تفصیل و راہ
تغیر و تبدل نپیمودہ مگر بایراد تمثیل و چونکہ علت غائی از تالیفش تحائف
و تہادی نزد فہیم ذکی و ذہین نقی لبیق سعادت وقار و سعید لیاقت شعار
سبّاق میدان فراست و ذکاوت فارس مضمار فطانت و لطافت طالب
علوم نقلیہ راغب فنون عقلیہ عین انسان غنیمت و انسان عین انسانیت
مہر سپہر مودت ماہ سماء مروت مجمع صفات حمیدہ منبع اخلاق پسندیدہ
غواص دریاے طویل نکات خفیہ شناور بحر عمیق مسایل نظریہ مورد افضال
حضرت رحمان محمد علی رضا خان حفظہ اللہ تعالے عن حوادث الزمان
و رزقہ کل نعمة و خیر فی الدارین بحرمة نبی الحرمین لمؤلفہ قطعہ

رخش خورشید اوج بیمثالے	جبینش مطلع انوار خوبے

دعا گویم بضمن نظم حافظ	که عمرش باد صد سال هلالی
بهر منزل که رو آرد خدایا	نگهدارش بحفظ لایزالی

مقصود قلبی و منظور دلیست به هدیه رضائیه نام نهادم و به گلزار رضائی
که لقب تاریخیست ملقب ساختم و مضمونش را بر مقدمه و دو باب و خاتمه
انقسام داده ام امید از ناظران عیب پوش خیر نیوش و ماهران اصلاح کوش
خطا فراموش آنکه اگر بجائے خطا و زلل ملاحظه فرمایند بذیل عفو پوشند
و به اصلاحش کوشند و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
مقدمه شعر در لغت دانستن و دریافتن است و در اصطلاح شعرا کلامیست
موزون و مقفی بشرطیکه قایل قصد موزونیت آن کرده باشد پس کلام ناموزون
و موزون غیر مقفی و مقفی ناموزون و موزون و مقفی بلا قصد قایل موزونیت
آن شعر نباشد لهذا شاعر را بدو علم حاجت افتاد یکی علم عروض که موزونیت
و غیر موزونیت شعر بدان منکشف میشود و این علم میزان اشعار است
دوم علم قافیه که انعقاد شعر منحصر بر واقفیت اوست چنانچه بیان هر دو علم
در دو باب کرده می آید و اول کسیکه شعر گفته آدم علیه السلام است و شعر بر
ده قسم است - فرد ۱ و رباعی ۲ و قطعه ۳ و مثنوی ۴ و غزل ۵ و قصیده ۶ و تشبیب ۷

و ترجیع و مسمط و مستزاد و تعریف اقسام او و اقسام اقسام مع امثال در خاتمه
بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی باب اوّل در عروض و آن مشتمل
هفت فصل است فصل اول در تعریف عروض و اوزان آنکه بحور اند و اجزای
آنها که اصول است عروض علمیست که جمله اشعار بر آن معروض کرده میشود و باوزان
مقرره آن سنجیده می آید تا موزون از ناموزون جدا گردد موجدش خلیل
بن احمد بصریست و موضوعش شعر و اوزان مقرره اشعار را بحور نامند
لاشتمالها علی درر المضامین کالبحر و بحور نزد متقدمین نوزده است بعضی
متاخرین یازده دیگر اختراع کرده اند بیان اینها عنقریب خواهد شد الفاظی
را که بحور معینه در آنها منتظم ساخته اند ارکان و افاعیل و تفاعیل نامند
الفاظ مذکوره نزد اکثر هشت است و نزد بعضی ده است و کلماتیکه ارکان از آنها
مرکب اند اصول خوانند و آنها منحصر در سه چیز است سبب و وتد و فاصله
و هر یکی بر دو قسم است سبب خفیف سبب ثقیل و وتد مجموع و وتد مفروق
فاصله صغری فاصله کبری تعریف و مثال اقسام ششگانه اصول تفصیلاً از جدول باید فهمید

تعداد	نام قسم اصل	تعریف لغوی	تعریف اصطلاحی	امثله
۱	سبب خفیف	سبب ریسمان [illegible]	کلمه دو حرفی که حرف اول متحرک و ثانی ساکن باشد	چون گل از و دو و [illegible]

۲	سبب ثقیل	ثقیل بمعنی گران	کلمهٔ دو حرفی که هر دو حرفش متحرک باشند	چون لفظ سر و رخ در حالت اضافت و کلمهٔ آیه
۳	وتد مقرون و مجموع	وتد بمعنی میخ و مقرون بمعنی بهم پیوسته	کلمهٔ سه حرفی را گویند که دو حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون کلمهٔ صفا و وفا و لفظ علی
۴	وتد مفروق	مفروق بمعنی جدا کرده شده	کلمهٔ سه حرفی را گویند که حرف اول و آخرش متحرک باشد و حرف میانه ساکن	چون اہل و کوئی و تحت اضافت و کلمهٔ راس مجرور بلا تنوین
۵	فاصلهٔ صغری	فاصله بمعنی ستون خیمه و صغری بمعنی خورد	کلمهٔ چهار حرفی که سه حروف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون لفظ بکسی و قدمی و کلمهٔ جبلٌ به تنوین
۶	فاصلهٔ کبری	کبری بمعنی بزرگ	کلمهٔ پنج حرفی که چهار حرف اولش متحرک بود و آخر ساکن	چون نگذری و نگری و کلمهٔ سمکةٌ به تنوین

بعضی فاصله را از اصول نمیگویند فاصلهٔ صغری را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف می شمارند ترکیب فاصلهٔ کبری از سبب ثقیل و وتد مقرون میدانند

مثال مجموع اقسام اصول هشتگانه که در عربی نظم از علی راس جبل شگفته گشت
و در فارسی این دو مصرعه که ه از سرکوبی وفاقدمی نگذاری
جز رخ اهل صفا بسکی ننگری ه از اجتماع هر سه امثله اقسام هر
اصل مندرجه جدول پیداست چون اصول ارکان مع اقسام معلوم شد
پس ارکان هشتگانه اتفاقیه که درین اشعار مذکور اند باید دریافت نظم

چون بود ترکیب این ارکان بهم	هشت وزن آید برون نی بیش و کم
فاعلن مستفعلن شد بعد از ان	فاعلاتن با مفاعیلن بدان
پس فعولن با مفاعلتن بیار	هفتمین متفاعلن دان در شمار
ساز مفعولات را هشتم تمام	با تو گویم اصل او زان والسلام

و دو دیگر که فاع لاتن و مس تفع لن منفصل اند نزد اکثر داخل در فاعلاتن
و مستفعلن متصل ست و فرق اعتبار لیست چه باعتبار ترکیب از وتد مفروق
و دو سبب خفیف در بحر مجتث و خفیف و مضارع آیند
و باعتبار ترکیب آن از وتد مقرون و دو سبب خفیف
بحور دیگر و ارکان عشرهٔ مذکوره بعضی خماسی اند و بعضی سباعی و نیز
بعضی از انها از سه جزو مرکب اند و بعضی از دو چنانچه ازین جدول روشن است

[illegible]	نام رکن	قسم رکن باعتبار حروف	[illegible]	بیان اصول که از انها مرکب است	کیفیت ضروریه
۱	فعولن	خماسی	۱	وتد مقرون و سبب خفیف	خماسی سبب اینکه پنج حرف دار
۲	فاعلن	〃	۲	〃	بتشریح صدر
۳	مفاعیلن	سباعی	۳	وتد مجموع و دو سبب خفیف	سباعی باعتبار هفت حر
۴	فاعلاتن	〃	۴	〃	ایضاً
۵	مستفعلن	〃	۳	〃	ایضاً
۶	متفاعلن	〃	۲	وتد مجموع و یک فاصله صغری	ایضاً
۷	مفاعلتن	〃	۲	〃	ایضاً
۸	مفعولات	〃	۳	دو سبب خفیف و یک وتد مفروق	این هشت ارکان اتفاقی ا
۹	مس تفع لن	〃	۳	〃	این نزد بعضی است و مختص به بحر خفیف و مجتث
۱۰	فاع لاتن	〃	۳	〃	نزد بعضی مختص بحر مضارع

بدانکه بحور نوزده گانه متفق علیها که اسامی آنها درین قطعه مجتمع است قطعه

رجز خفیف و رمل منسرح دگر مجتث		بسیط و وافر و کامل هزج طویل و مد

مشاکل و متقارب و سریع و مقتضب است		مضارع و متدارک و قریب و جدید

بعضے از اینها از تکرار یک رکن حاصل میشود و بعضے از تکرار دو رکن اول را بحور مفرده و ثانی را بحور مرکبه گویند و ارکان بیت زیاده از هشت و کم از دو نمیباشد بیتیکه هشت رکن داشته باشد آنرا مثمن گویند و بیتیکه شش رکن دارد مسدس و علی هذا مربع و مثنی لیکن بیت مربع در فارسی کم آید و مثنی هرگز نیامده مگر در عربی و اگر مثمن را ارکان کم نموده مسدس نمایند آنرا مجزو خوانند منجمله بحور نوزده بحر خفیف و سریع مسدس الاصل اند مثمن نیاید و بحر طویل بالعکس و نیز بحریکه ارکانش از تغییر محفوظ و سلامت ماند آنرا سالم گویند و بحریکه در ارکانش تغییر شده باشد آنرا مزاحف نامند و آن تغییر را زحاف خوانند چنانچه تفصیل این در فصل زحافات خواهد آمد تعداد و نام بحور وجه تسمیه و تعداد ارکان یکدوره بحور مذکوره وغیره ازین جدول ظاهر و هویدا است ـ

[illegible]	[illegible]	وجه تسمیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کیفیت مقرره
۱	طویل	باعتبار اینکه مثمن الاصل است و مسدس و مربع نمیباشد و از همه دراز است و طویل بمعنے دراز	۲	فعولن مفاعیلن	چهار بار	مرکب و این بحر مخصوص عرب است

[illegible]	[illegible]	وجه تسمیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کیفیت ضروریه
۲	مدید	بسبب اینکه کشیده شده است یا باینکه در وسط و اطراف ارکان سبب‌هایش کشیده شده اند باین نام نامیده شد چه مدید در لغت کشیده است -	۲	فاعلاتن فاعلن	۴ بار	ایضاً
۳	بسیط	بسط در لغت گسترانیدن است چون در ابتدای ارکان اسباب گسترانیده شده است باین اسم موسوم شد	۲	مستفعلن فاعلن	۴ بار	ایضاً
۴	وافر	باینکه درین بحر ارکان زیاده و وافر است یا اینکه اشعار عرب درین بسیار است باین نامیده شد	۱	مفاعلتن	۶ بار	مفرد و مخصوص عرب
۵	کامل	باعتبار اینکه چنانچه در دایره موضوع شده است همچنان است بکامل نامیده شد	۱	متفاعلن	۶ بار	ایضاً

کیفیت مفرد و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	وجه تسمیه	نام بحر	[illegible]
مفرد و مشترک میان عرب و عجم	۸ بار	مفاعیلن	۱	هزج در لغت آواز خوش آینده است چون اشعار درین بحر بخوش آوازی خوانده میشوند باین اسم موسوم شد	هزج	۶
مفرد و مشترک میان عرب و عجم	۸ بار	مستفعلن	۱	رجز در لغت بمعنی اضطراب است چون درین بحر اشعار فخریه وقت معرکه حین اضطراب خوانده میشوند باین موسوم شد	رجز	۷
ایضاً	۸ بار	فاعلاتن	۱	در لغت بمعنی بافتن است بانکه درین بحر اسباب با اوتاد بافته اند یا بانیکه رمل نام سرود است و درین بحر اکثر سرود گفته میشود باین نامیده شد	رمل	۸
مرکب و مشترک	۲ بار	مستفعلن مستفعلن مفعولات	۲	باعتبار اینکه بباعث کثرت اسباب درین بحر اشعار بسرعت روی	سریع	۹

نمبر شمار	اسم بحر	وجه تسمیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		خوانده می‌شود باین موسوم شد				
۱۰	منسرح	چونکه منسرح در لغت بمعنی آسان است و درین بحر نیز اشعار بسبب تقدم اسباب باوتاد بآسانی گفته میشود باین موسوم شد	۲	مستفعلن مفعولات	۴ بار	ایضاً
۱۱	خفیف	زیراکه سبکتر بحور است و مسدس آمده مثمن نیاید مگر شاذ باسم خفیف که بمعنی سبک است موسوم گردید	۲	فاعلاتن مس تفعلن فاعلاتن	۴ بار	ایضاً
۱۲	مضارع	مضارع بمعنی مشابهت بانیکه این بحر با بحر هزج در تقدم اوتاد بر اسباب مشابه و مانند است باین اسم موسوم گردند	۲	مفاعیلن فاع لاتن	۴ بار	ایضاً
۱۳	مقتضب	اقتضاب بمعنی بریدن است المختصر چونکه این بحر از منسرح بریده شده است	۲	مفعولات مستفعلن	۴ بار	ایضاً

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		زیرا که ارکان هر دو متحد اند ما اختلاف در ترتیب است باین اسم نامیده شد				
۱۴	مجتث	اجتثاث در لغت از بیخ بر کندن است چون این بحر را از بحر خفیف بر کنده اند باین موسوم شد چرا که هر دو بحر در ارکان متحد اند و در ترتیب تعداد ارکان مختلف کما لا یخفی ـ	۲	مس تفع لن فاعلاتن	۴ بار	ایضاً
۱۵	متقارب	چونکه درین بحر اوتاد با اسباب نزدیک و قریب اند باین اسم موسوم گشت ـ	۱	فعولن	۸ بار	هر دو مستعمل گشت
۱۶	متدارک	متدارک در لغت بمعنی دریافتن و پیوستن است و درین بحر اسباب	۱	فاعلن	۸ بار	ایضاً

[illegible]	اسم بحر	وجه تسمیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		با او تا دو پیوسته از و آنها را دریافته لهذا باین اسم موسوم کردند				
۱۷	قریب	باعتبار اینکه بحر مضارع قریب است یا باینکه بعد خلیل این بحر را قریب مولانا یوسف عروضی این بحر را وضع کرده باین نام نامیده	۲	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	دو بار	مرکب و مختص بعجم
۱۸	جدید و غریب	جدید در لغت بمعنی نو پیدا است و این بحر نیز نو پیدا است که بعد خلیل عجم پیدا کرده این را غریب نیز گویند بوجه مذکور	۳	فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن	۲ بار	ایضاً
۱۹	مشاکل	مشاکل بمعنی همشکل و مشابه چون این بحر با بحر قریب مشاکلت دارد باعتبار اینکه هر دو در ارکان متحد اند	۳	فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن	دو بار	ایضاً

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		اختلاف در ترتیب است باین نام نامند۔					

ویازده بحور دیگر که بعضے از متاخرین عروضیان پارسی مثل بهرامی و سرخسی
و بزرجمهر قسی اختراع نموده اند چون عند التامل در بحور مذکوره مندرج اند و بعضے
از آنها پیدا چنانچه عمیق معکوس مدید است و عریض مقلوب طویل و علی هذا القیاس
واکثران بتفصیل آنها نه پرداخته اند حال آنها مختصراً بیان کرده میشود چنانچه
ازین جدول هویدا است۔

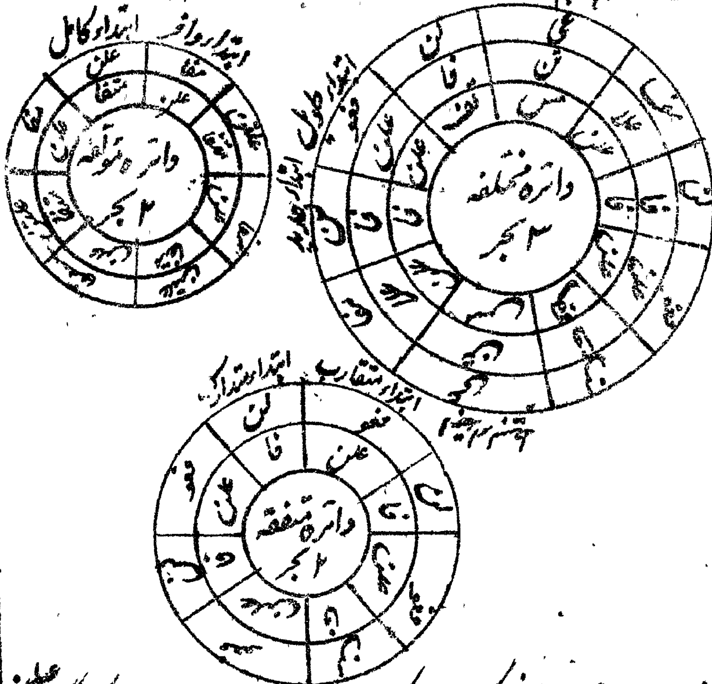
عدد بحر	نام بحور	تفصیل ارکان بحور	تعداد تکرار
۱	عریض	مفاعیلن فعولن	۴ بار
۲	عمیق	فاعلن فاعلاتن	۴ بار
۳	صریم	مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن	۲ بار
۴	کبیر	مفعولات مفعولات مستفعلن	۲ بار
۵	بدیل	مستفعلن مستفعلن فاعلاتن	۲ بار

تعداد ارکان	تفصیل ارکان بحور	نام بحر	نمبر شمار
۲ بار	فاع لاتن فاع لاتن مفاعیلن	قلیب	۶
۲ بار	مفعولات مستفعلن مفعولات	حمید	۷
۲ بار	مستفعلن فاعلاتن مستفعلن	صغیر	۸
۲ بار	فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن	اصم	۹
۲ بار	مستفعلن مفعولات مفعولات	سلیم	۱۰
۲ بار	فاع لاتن مستفعلن مستفعلن	حمیم	۱۱

فصل دوم در بیان تفکیک بحور نوزده از دوائر خمسه مقرره باید دانست که بعضی از بحور متفق علیها از بعضے دیگر باعتبار تقدیم و تاخیر ارکان عشره و لحاظ تقابل حرکات و سکنات قطع نظر از خصوصیات حرکات علیحده و منفک میشوند و خلیل ابن احمد و تابعانش و برائے سہولت تفہیم این انفکاک پنج دائره وضع کرده بودند و باسم مناسب موسوم نمودند چنانچه بحر طویل و مدید و بسیط از یکدائره مختلفه منفک میشوند باین طور که اگر فعولن چهار بار بر خط دائره نویسی و از فعولن شروع نمائے

و بر مفاعیلن ختم کنی و گوئی فعولن مفاعیلن چهار بار بحر طویل باشد و اگر
از لن آغاز نمائی و بر فعو تمام سازی و گوئی لن مفاعی لن فعو چهار
بار بر وزن چهار فاعلاتن فاعلن شود که بحر مدیدست و اگر از عیلن
آغاز نمائی و بر مفا تمام سازی و گوئی عیلن فعولن مفا چهار بار
بر وزن چهار مستفعلن فاعلن شود که بحر بسیط است و این بحور را
مختلفه از ان گویند که ارکان بحور این دائره مختلف اند بعضے خماسی و
بعضی رباعی و بحر وافر و کامل از یک دائره که مؤتلفه نام دارد منفک شوند
چه اگر هشت مفاعلتن بر خط دائره نویسی و از مفا شروع کنی بحر وافر باشد
و اگر از علتن آغاز کنی و گوئی که علتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفا
بر وزن چهار متفاعلن شود که بحر کامل ست و این دائره را باعتبار الفت
واتحاد ارکان مؤتلفه نام نهاوند و بحر متدارک و متقارب منفک از
یک دایره ست زیرا که چون چهار فعولن بر خط دائره ارقام نمائی و
از فعو آغاز سازی و فعولن چهار بار گوئی بحر متقارب باشد و اگر
از لن آغاز سازی و گوئی که لن فعولن فعولن فعولن فعو بر وزن چهار
فاعلن باشد که بحر متدارک ست و این دائره را متفقه باعتبار اتفاق ارکان

بحور این دائره که همه خماسی اند و مرکب از وتد مجموع و سبب خفیف نامیدند و بعضی مشتبهه هم گویند بصورت دوائر ثلثه مذکوره نیست -

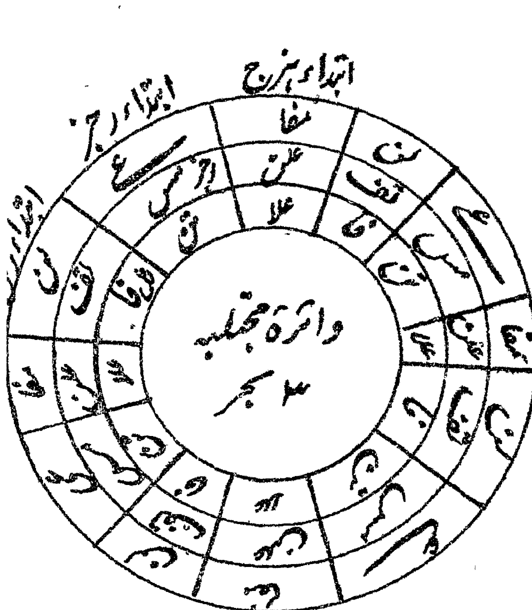


و بحر هزج و رجز و رمل منفک از یک دایره است باینصورت که اگر مفاعیلن را چهار بار خط دائره نویسی و از مفا آغاز کنی بحر هزج باشد و اگر از عیلن شروع نمائی و گوئی عیلن مفاعیلن مفا دو بار بر وزن چهار مستفعلن شود که اصل بحر رجز است و اگر از لن آغاز کنی و گوئی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن وزن چهار فاعلاتن گردد که بحر رمل است و این دائره را مجتلبه بفتح لام از ان گویند که این سه بحر را از بحور دایره مختلفه گرفته اند

مفاعیلن را از طویل و مستفعلن را از بسیط و فاعلاتن را از مدید و

اجتلاب در لغت چیزے از جائی بجائی بردن است و عجم این دائره را

موتلفه نامیده اند بسبب الفت ارکان باهمدیگر صورت دائره این است ـ



و شش بحر که سریع و منسرح
و خفیف و مضارع
مقتضب و مجتث اند
وقتیکه مسدس یعنی شش
ارکان دائره باشند
از یکدائره مشتبه بیرون
می آیند چرا که اگر مستفعلن

مستفعلن مفعولات که بحر سریع است بر خط دائره و از مستفعلن دوم آغاز

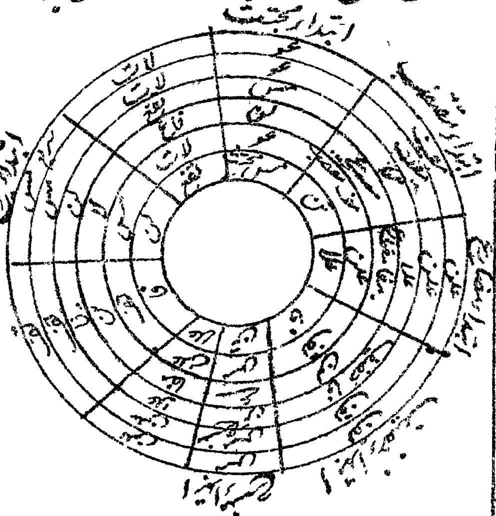
و بر اول تمام کنی و گوئی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر منسرح شد و از تفعلن

مستفعلن دوم آغاز کنی و بر مس آن تمام نمائی تفعلن مفعولات مس

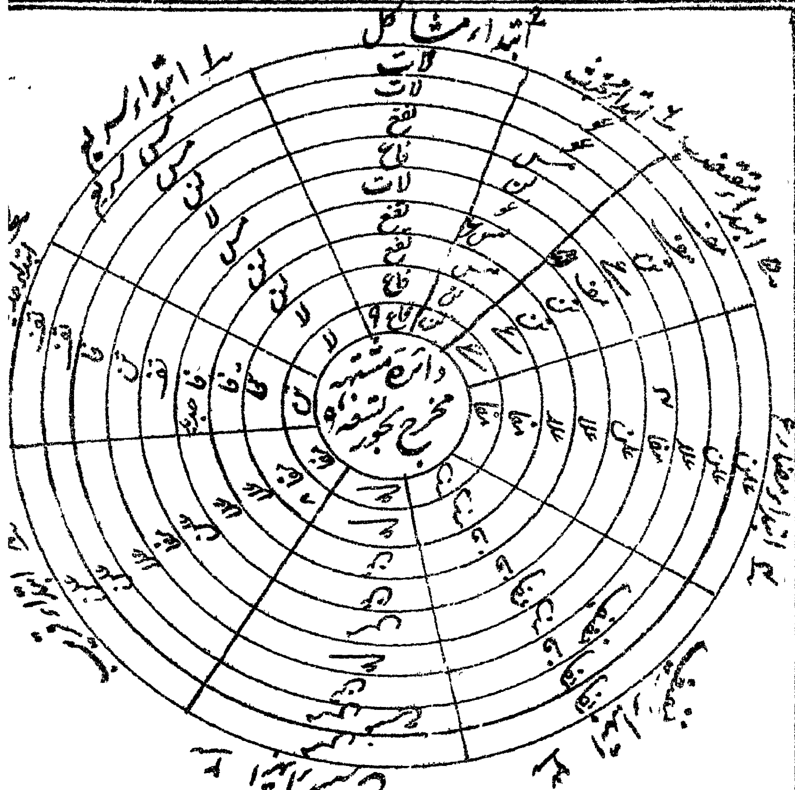
تفعلن مس پیدا شود فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بحر خفیف است و ا

از علن مستفعلن دوم شروع سازی و بر مستف او تمام کنی و گوئی علن مفعو

مستفع لن بر وزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن گردد که بحر مضارع است
واگر از مفعولات شروع کنی و بر مستفعلن دوم تمام سازی و مفعولات مستفعلن
مس تفعلن گوئی بحر مقتضب باشد و اگر از علات شروع کنی و بر مفا تمام
سازی و گوئی علات مس تفعلن مف بر وزن مستفعلن فاعلاتن
فاعلاتن شود که بحر مجتث است این دایره را مشتبهه از ان گویند
که مس تفع لن و فاع لاتن منفصل که مرکب از وتد مفروق و دو
سبب خفیف اند مستفعلن و فاعلاتن که مرکب از دو سبب خفیف
و وتد مجموع اند اشتباه دارند چه اول و ثانی بحر مجتث و خفیف
و مضارع تعلق دارد و ثالث و رابع بحور دیگر و بعضی این فرق
را اعتبار می دانند لهذا
هشت رکن قرار داده
چنانکه در بیان ارکان
گذشت صورت دایره
اینست این دایرهٔ خمسه
موافق عروض سیفی



نوشته شده است شانزده بحر بحر قریب و جدید و مشاکل از دوائر مذکوره به تفصیلی که گذشت بیرون می آیند و سه بحور مذکوره باقی میمانند اگرچه صاحب تقویت الشعرا طریقه استخراج هر سه بحور مذکوره هم از دایره مشتبه نوشته است مگر صورت دائره که شش بحور سابقه مع این سه مذکوره می بر آیند ثبت نکرده سخیف صورت دایره که نه بحور ازان بر می آیند برائے تسهیل تفهیم طالبان تجویز نموده منقش میسازد تا عروس مراد بکمال حسن و رعنائی بر کرسی زیبائی جلوه نماید و طریق استخراج بحور سته مذکوره گذشته و بحور ثلثه مذکوره باقی مانده بدین طور بیرون می آیند که اگر از تفعلن مستفعلن اول شروع نمائی و بر مس او ختم کنی و گوئی تفعلن مستفعلن مفعولات مس بر وزن فاعلاتن فاعلاتن مس تفعلن باشد که بحر جدید است و اگر از علن مستفعلن اول این ابتدا سازی و بر مستف او ختم کنی و گوئی علن مستف علن مفعولات مستف بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن باشد که بحر قریب است و اگر از لات شروع کنی و بر مفعو تمام و لات مستف علن مستف علن مفعو گوئی بر وزن فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن باشد که بحر مشاکل است صورت دایره اینست -



اگرچه صاحب غیاث اللغات دایره مشتبهه چنان ثبت نموده که از ان
بحر مضارع و مقتضب و مجتث و منسرح بر می آیند و یک دایره منتزعه و مخترعه
متاخرین افزوده که ازان بحر مشاکل و سریع و جدید و خفیف و قریب منفک
میشوند لیکن ازین دایرهٔ بحور مذکوره سالم نمی آیند بلکه همه مزاحف
مستخرج میشوند لهذا ان طریق غیر سالم را گذاشته طریق سالم اختیار نموده

فصل سوم در وجه تسمیه بیت و مصرعه و اجزاے آن بدانکه بیت در لغت

بمعنی خانہ ست پس بیت شعر را بابیت شعر یعنی موی در خوبی و رواج
وعزت و اعتبار مردم بدان تشبیہ دادہ باین اسم موسوم کردند
چنانچہ عرب گفتہ ع الحسن لظہیر فی التبیین رونقہ ؛ بیت من الشعر
او بیت من الشعر ؛ و اجزائے بیت را با جزائے خانہ نشین عربان صحرا
نشین کہ مرکب از ریسمان و میخ و ستون میباشد مسمی ساختند و سبب
و وتد و فاصلہ نام نہادند چنانچہ خیمہ بدون اجزاء مذکورہ قیام نمی پذیرد
وہمچنان بیت بدون اجزاء مذکورہ صورت نمی گردد کما ہو ظاہر و نصف
بیت را مصراع گویند و مصراع در لغت بمعنی یک طبقہ و یک پارہ از دو
طبقہ در است چنانچہ یک طبقہ در بدون آخر باز و فراز توان نمود و اندران
داخل نتوان شد ہمچنین یک مصراع بدون دیگرے توان خواند
و معنی آن توان فہمید ازین جہت پارہ بیت را مصراع نام کردند
و چنانچہ از اجتماع ہر دو طبقہ در تمام میشود ہمچنان از اجتماع ہر دو
مصراع بیت تمام میشود - و رکن اول مصراع اول را صدر گویند
و رکن آخر مصراع اول را عروض و رکن اول مصراع ثانی را ابتدا
گویند و رکن آخر آنرا ضرب و ہر رکنے کہ میان صدر و عروض و یا میان

ابتدا و ضرب آید آن را حشو خوانند چنانکه شاعرے در نظم آورده

اول از مصراع اول صدر دان ٭ آخرش میدان عروض ای کاردان ٭

اول از مصراع ثانی ابتداست ٭ ضرب باشد آنکه اندر انتهاست ٭ هرچه باشد

درمیان این چهار ٭ حشو میدان از عروض ای هوشیار ٭ پس در بیت

مثمن صدر و ابتدا و عروض و ضرب یک یک باشد و حشو چهار و در مسدس حشو دو

و در بیت مربع حشو نباشد و در مثنی بجز صدر و ابتدا نباشد چنانچه وجه

تسمیه و تعداد هر یک از اجزاے خمسه مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت

یعنی مثمن و مسدس و غیرها ازین جدول ظاهر است ـ

[illegible]	نام اجزا	[illegible]	وجه تسمیه	تعداد هر یک در اقسام اربعه بیت			
				مثمن	مسدس	مربع	مثنی
۱	صدر	رکن اول از مصراع اول	باعتبار اولویت و صدارت آن	یک	یک	یک	یک
۲	ابتدا	رکن اول مصراع ثانی	باعتبار ابتدای مصراع ثانی از و	یک	یک	یک	یک
۳	عروض	رکن آخر مصراع اول	عروض در لغت بمعنی ستون خیمه است چون این رکن هم ستون بیت است که بدون آن قیام بیت و وزن او معلوم نمیشود و باین اسم موسوم کردند	یک	یک	یک	۰

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تعداد هر یک در اقسام اربعه بیت			
				مثمن	مسدس	مربع	مثنی
۴	ضرب	رکن آخر مصرع ثانی	باعتبار اینکه مثل عروض است چه ضرب در لغت بمعنی مثل است	یک	یک	یک	۰
۵	حشو	هر رکن میان صدر و عروض و میان ابتدا و ضرب باشد	حشو در لغت بمعنی آگنده و پنبه بالش است چون میان دیگر ارکان واقع میشود باین اسم موسوم کردند۔	چهار	دو	۰	۰

فصل چهارم در تقطیع و معرفت موزونیت و ناموزونیت بیت بدانکه تقطیع در لغت پاره پاره کردن است و در اصطلاح عروضیان عبارتست از برابر نمودن اجزاے بیت بارکان بحریکه آن بیت در آن بحر از بحور مذکوره باشد بطوریکه متحرک مقابل متحرک و ساکن مقابل ساکن افتد بلا لحاظ خصوصیت حروف و حرکات از ضمه و فتحه و کسره مثلاً لفظ الٰهی بروزن فعولن است و بلبل بروزن فعلن و رضا جستن بروزن مفاعیلن پس در تقطیع هر بیتیکه بوزن ارکان بحری از بحور درست باشد موزون است و اگر درست نباشد ناموزون پس بحور مذکوره میزان اشعار اند و ارکان آنها اوزان و ابیات و اشعار موزون و سنجیده و تقطیع سنجیده و در تقطیع مذکور حروف ملفوظه معتبر اند نه مکتوبه

از این جہت جایز است کہ حروف یکمصراع زیادہ اند از حروف مصراع دیگر باشند
وہر دو مصراع ہموزن بود چنانچہ درین بیت غنیمت شمرد ابل کرم مجلس خاص را
دو خوان ستم خوان دوست خوان خولست خوان چو خوان کہ شحو است ہا در مصراع
اول بست و دو حرف ہست و در مصراع دوم چہل و سہ حرف و نیز در تقطیع
بعض حروف ساکنہ متحرک شوند و بعض ساقط و بعضے ہمچنان ساکن معتبر باشند
پس بیان ہر قسم از اقسام ثلثہ یعنے حروف مکتوبہ غیر ملفوظہ و ملفوظہ غیر مکتوبہ
و بعض حروف ساکنہ و گاہی متحرک باشند و گاہے ساقط و گاہے بدستور
ساکن علحدہ علحدہ در جدول برائے سرعت تفہیم و تلاش نمودہ می آید
بدانکہ حروف ملفوظہ غیر مکتوبہ چہار اند الف و یا و واو و حرف مشدد و دو نون
را عروضیان می نویسند ملفوظہ غیر مکتوبہ نیست چنانچہ بیان ہر حرف ازین
جدول مع اقسام آن معین است ۔

بیان ضروری	تشریح و تمثیل	اقسام حرف	نام حرف	شمار
این الف را مدہ ہم گویند	ہمچو الف آمد و آید کہ بروزن فعلن ہست در تقطیع دو الف نوشتہ شود بدین صورت اامد	الفیکہ از اشباع یعنے درازی کشیدن فتحہ الف حاصل شود	الف	۱

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		الفیکه در رسم خط نوشته میشود	چون الف رحمٰن و سلیمٰن و هٰذا و ذٰلک	
۲	یا	یائیکه از اشباع کسره حاصل آید۔	مثل کسرهٔ مَن بیدل و در تقطیع یا نوشته شود و بدین صورت مِنے بیدل بروزن مفاعیلن	این یا را یای لطفی یعنی شکلی نیز گویند
		یائیکه بعض در الفاظ عربیه خوانده میشود	همچو یائے بہ در تقطیع بدین صورت نوشته شود بهی بروزن فَعَل	
۳	واو	واویکه از اشباع ضمه حاصل شود	همچو واو داؤد و طاؤس که بروزن فعلان است	
		واویکه در بعض الفاظ عربیه خوانده شود	همچو واو اولٰه که بروزن فُعَل است	
۴	حرف مشدد	حرف مشدد مطلقاً	همچو راے فرّخ و خرّم که بروزن فعلن است در تقطیع دو حرف نوشته شود بدین طور فررخ و خررم۔	

بیان حروف مکتوبه غیر ملفوظ که الف و واو و هائی هوز و یائی تحتانی است از این جدول

مع اقسام آنها مبرهن است -

نمبر	نام حرف	اقسام حروف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
۱	الف	الف وصلیکه درمیان کلام واقع شود و ملفوظ نشود و حرکتش بماقبل داده شود یا ساقط نموده شود	چنانکه ؎ روز سیفی سیه از کاکل مشکین تو شد ٭ تقطیعش بطریق فصیح کرد و سیفی فاعلاتن سیه از کا فعلاتن کل مشکی فعلاتن نتو شد فعلن مثال ساقط همچو الف بالام تعریف چون قال الحمد	و اگر ملفوظ شود و ساقط نشود چنانچه درین مصرعه ؎ بود فریاد سیفی در محنت از دست تنهائی ٭ تقطیعش بود فریادِ مفاعیلن سیفی در مفاعیلن محنت از دس مفاعیلن تنهائی مفاعیلن
		الفیکه در تثنیه در لفظ کلا و برای تنبیه آید	همچو الف قال الحمد لله و کلا الرجلین و ایها الناس	
۲	واو	واو عطف و قتیکه ما قبلش مضموم شود و واو ملفوظ نگردد	چنانچه درین ؎ دل و دلدار و صبر و طاقت کو ٭ تقطیعش دل و دلدا فعلاتن ر صبر طا مفاعلن قت کو فعلن	و اگر ملفوظ شود و ساقط نشود همچو ؎ گل و مل می باید و دیدار یار ٭ تقطیع گل و مل می فاعلاتن باید و دی فاعلاتن دار یار فاعلات
		واو اشمام ضمه که بعد خا مفتوحه اکثر می آید و معدوله هم گویند	چنانچه ؎ خواب و خور خواهد من خورش ٭ تقطیعش خاب خر خا مفتعلن بجامی من مفتعلن خرش بود فاعلن	گاهی بعد خا مکسور هم آید همچو خویش

[illegible]	[illegible]	اقسام حروف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		واویکه برای بیان ضمه باشد و ملفوظ نشود	مثل واو دو و تو و چو چنانکه ؎ همچو تو کو در دو سرا دیگری تو تقطیع همچت کو مفتعلن در دو سرا مفتعلن دیگری فعلن	و اگر ملفوظ شود ساقط نشود چنانچه ؎ دیگری در دو سرا کو مثل تو تقطیع دیگری در فاعلاتن دو سرا کو فاعلاتن مثل تو فاعلن
۴	هاى مختفى	هائیکه برای بیان حرکت ماقبل خود آید خواه فتحه باشد چو خنده و گریه یا کسره مثل که و چه و سه لیکن بشرطیکه در میان مصرع واقع شود و ملفوظ نگردد	همچو گریه کردم خنده کردی تقطیع گری کردم فاعلاتن خند کردی فاعلاتن و اگر ملفوظ شود بحرکت کسره بجای او یا نویسند در تقطیع همچو گریۀ من بر وزن مفتعلن و اگر در آخر مصرع واقع شود ساقط نشود چنانچه ؎ غنچه پیش دهنت لب بسته تقطیع غنچه پیشی فاعلاتن دهنت لب فعلاتن بسته فعلن و گاهی در میان مصرع بجای حرف ساکن واقع شود و ساقط نشود چون ؎ خنده چه کنی بگریۀ من تقطیع خنده چه مفعول کنی بگریه مفاعلن یی من فعولن	
۳	یای تحتانی	یای ساکنیکه پیش از الف متحرک واقع شود ملفوظ نشود	[illegible] ؎ سیفی [illegible] مشتاقین تقطیع [illegible] فاعلاتن [illegible]	بعضی این را از قبیل الف وصل میدارند

[illegible]	[illegible]	اقسام حروف	تشریح وتمثیل	بیان ضروری
			مفاعلن نشین فعلات واگر ملفوظ شود ساقط نگردد چون ه هست یعنی از دعاگویان مجو آزار او در تقطیع هست یعنی فاعلاتن از دعاگو فاعلاتن یان مجو آ فاعلاتن زار او فاعلن	
		یا یکی از اجتماع ساکنین ساقط شود	مثل قول الحق وغازی الدین وابی الفضل	همچنین یا یکی از آخر یا در میان کلمات اردو ساقط شود مثل لفظ مجه وتجهین وغیره

بیان بعض حروف ساکنه بدانکه اجتماع دو ساکن در وسط مصراع واجتماع سه ساکن در وسط یا آخر مصراع نزد عروضیان ثقیل است لهذا اکثر ساکن غیر اول را ساقط کنند و گاهی متحرک سازند پس برای این دو قاعده منضبط کرده میشوند قاعده اول اگر دو ساکن در وسط مصراع جمع شوند و اول از حروف مده باشد که الف و واو و یا است وقتیکه حرکت ماقبل موافق آن باشد وساکن ثانی نون بود ثانی را ساقط کنند چنانچه چون کنم وجان بهم وچنین روم که بر وزن فاعلن هست در تقطیع بدینصورت نوشته شود چو کنم فاعلن جابهم فاعلن چی روم فاعلن — و اگر ثانی غیر نون باشد

چون یار و نور و جیبہ و یا اول غیر حرف مدہ چون لفظ امن و عون و
و چین و یا نہ اول مدہ باشد و ثانی نون چون شکر و محمد و در وسطِ مصراع
واقع شوند ساکن ثانی را متحرک سازند چون یار شود امن جبو شکر گو بروزن
فاعلن و اگر در آخر مصراع دو ساکن جمع شوند ہر دو بحال مانند خواہ مدہ و
نون باشند یا غیر آنہا مثل لفظ چون و حرز جان و ملک چین و گوئی یار و
ملک امن و جائے شکر کہ بروزن فاعلات است - قاعدۂ دوم اگر سہ ساکن
در وسط مصراع جمع شوند ساکن اول مدہ باشد و دو ساکن بعد مدہ مقابل
یک متحرک واقع شوند اول از دو ساکن سوائے مدہ متحرک گردد و ثانی ساقط
شود چون کار و برش و گوشت آ خور و کیست دلبر بروزن فاعلاتن
و اگر آن ہر دو ساکن مقابل دو متحرک واقع شوند ہر دو متحرک باشند چون
گوشت خور و چیست شئے بروزن مفتعلن و اگر در آخر مصراع در آیند ساکن
سوم ساقط شود چون جو کار دو خور گوشت و شئے چیست بروزن فعلان
ازین ہر دو قاعدہ واضح گشت کہ در سہ جا حرف ساکن ساقط
شود و در ۳ جا متحرک برائی زیادت تصریح درین دو جدول ہر قسم مع
امثلہ نوشتہ میشود -

جدول در بیان ساکنیکه ساقط شود

شمار	نام ساکنان که ساقط شود	تمثیل و تشریح	کیفیت ضروریه
۱	نون ساکن بعد مده اگر میان مصراع افتد	چون جهان و جان سعدی فرماید ؎ بنام جهاندار جان آفرین تقطیع بنامی فعولن جهاندا فعولن رجاآ فعولن فرین فعول	اگر در آخر مصراع افتد ساقط نشود مثل نون آفرین
۲	ثانی از دو ساکن بعد مده اگر مقابل یک متحرک در وسط باشد	چنانچه درین مصرعه ؎ کار و بر کشش گوشت بر گشتاسپ را تقطیع کار برکش فاعلاتن گوش برکش فاعلاتن تاس را فاعلن	مده بحال ماند و اول از دو ساکن متحرک شود چنانچه در جدول ثانی بیاید
۳	سوم از سه ساکن اگر در آخر مصراع باشند	چنانچه درین مصرعه ؎ تا چو سیفی بتوای شمع مرا سر گریست تقطیع تا چسیفی فاعلاتن بتوا ای شمع فعلاتن عمرا سر فعلاتن گریست فعلان	اول و ثانی بحال ماند

جدول دوم در بیان ساکنیکه متحرک شود

شمار	نام ساکنیکه متحرک شود	تمثیل و تشریح	کیفیت ضروریه
۱	دوم از دو ساکن متحرک نون بعد مده اگر در میان مصراع باشند	چون درین مصرعه ؎ یار را بر من نظر بسیار بودی کاشکی تقطیع یار را بر فاعلاتن من نظر بس فاعلاتن یار بودے فاعلاتن کاشکے فاعلن	و اگر در آخر مصراع واقع شود ساکن ماند چون لوی با تبر وزن فاعلات

شمار	نام ساکنیکه متحرک شوند	تمثیل و تشریح	کیفیت ضرورت
۲	اول از دو ساکن بعد مده اگر مقابل یک متحرک باشند	چون کارد برکش بوزن فاعلاتن چنانچه در مثال حرف ساقط گذشت چون درین مصرعه رزم شو و کارد جو	در بین ساکن دوم ساقط شود چنانچه گذشت مده بدستور ساکن ماند۔
۳	هر دو ساکن بعد مده اگر مقابل دو متحرک واقع شوند	بزم شو و گوشت کو تقطیع رزم شو و مفتعلن کارد جو مفتعلن بزم شو و مفتعلن گوشت کو مفتعلن ۔	

برائے تشریح مثال هر قسم بیت از مثمن و مسدس و مربع و مثنی مع تقطیع آن و نام اجزائے و ارکان این جدول ثبت نموده شد۔

مثال اقسام بیت		تقطیع بیت بوزن ارکان بحرے از بحور به تجزیه اجزائی بیت								
		[illegible]	صدر	حشو اول مصراع اول	حشو دوم مصراع اول	عروض	ابتدا	حشو اول مصراع ثانی	حشو دوم مصراع ثانی	ضرب
مثمن	بنام جهان دار جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین	[illegible] جزو	فعولن بنامی	فعولن جهادا	فعولن رجا آ	فعول فرین	فعولن حکیمے	فعولن سخن بر	فعولن زبا آ	فعول فرین
مسدس	[illegible]	[illegible]	مستفعلن ساقی بعشق [illegible]	مستفعلن [illegible]	•	مستفعلن [illegible]	مستفعلن [illegible]	مستفعلن [illegible] جام	•	مستفعلن [illegible]

مربع	ای آسمان ز قرص [illegible] ای نبی	رکنی جاودان / جزو موزون	مفتعلن / ای لب تو	.	.	مفتعلن / مرهم من	مفتعلن / دی غم تو	.	.	مفتعلن / بهر دم من
مثمن	ای جهان ز جان من / سلطان من	رکنی موزون چ / جزو موزون	مستفعلن / ای جاغمن	.	.	.	مستفعلن / سلطان من	.	.	.

باید دانست که در تقطیع اشعار علم جمیع اوزان مروجه بحور مذکوره و اقسام و ارکان آنها واجب و لازم است تا تقطیع حقیقی از غیر حقیقی شناخته شود و امتیاز فیما بینهما حاصل آید چنانچه درین مصراع ــ بنام جهاندار جان آفرین که در بحر متقارب است تقطیع حقیقی بدینگونه است که بنامی فعولن جهاندا فعولن رجان آ فعولن فرین فعول چنانچه گذشت و تقطیع غیر حقیقی نیز بدینطور ممکن است بنام فعولن جهاندار مفاعیل جان آفرین مستفعلن و این وزن تقطیع غیر حقیقی بر بحری از بحور مدونه مروجه و اقسام آنها نیست و علم جمله اوزان و اقسام بحور و ارکانها موقوف بر علم زحافات است تا بحر سالم و غیر سالم و ارکان سالمه و غیر سالمه معلوم شود و علم جمیع اقسام بحور و ارکان حاصل آید لهذا بیان زحافات کرده میشود ــ

فصل پنجم در بیان زحافات

بدانکه رکنیکه بر اصل وضع باشد و دران تغیرے نشده باشد آنرا سالم گویند و اگر دران تغیر شده باشد آنرا مزاحف نامند و این تغیر گاهی بزیادت چیزے بود چنانچه مفاعلان بزیادت الف در رکن مفاعیلن و گاهی بنقصان چون مفاعیل بعد نقصان نون و حرکت لام از و از عروضیان مطلقاً این جملہ تغیرات را زحاف گویند بعضے تغیرے را که در سبب راه یابد زحاف گویند و تغیر اینکه در اوتاد و فواصل باشد آنرا علل نامند زحاف بکسر زا جمع زحف بفتح و سکون حاست و زحف در لغت از اصل دور افتادن ست و رکن هم نیز بباعث تغیر مذکور از اصل خود دور می افتد و عادت عروضیان چنین جاری شده که تغیر مذکور را زحاف بلفظ جمع گویند نه زحف بلفظ مفرد و نیز زحافات بر دو قسم ست بسیطه و مرکبه بسیطه آنکه فقط یک زحاف باشد و مرکبه آنکه از دو زحاف مرکب باشد بدانکه رکن مزاحف اگر بر وزن غیر مانوس بماند بجالیش وزن مانوس نهند و اول را منقول عنه و ثانی را منقول گویند چنانچه تعریف زحافات و امثله و غیره ازین جدول ظاهر و منکشف است ـ

جدول در بیان زحافات

تعداد	نام زحاف	[illegible]	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که در آن زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	مزاحف غیر مانوس که در و نقل واقع شده: منقول عنه غیر مانوس	مزاحف غیر مانوس که در و نقل واقع شده: منقول مانوس	کیفیت ضرر دریه
۱	اضمار	بسیط	لاغر کردن اسپ	اسکان تاء متفاعلن	متفاعلن	×	متفاعلن بسکون تاء	مستفعلن	بجز بحر کامل بحر دیگر نیاید
۲	خبن	ایضاً	پنهان کردن	اسقاط حرف دوم ساکن از رکن	فاعلن و فاعلاتن و مستفعلن و مفعولات و مس تفع لن	فعلن و فعلان در اول و ثانی	متفعلن و معولات متفع لن در سه باقی	مفاعلن و فعولات و مفاع لن	بجز ارکان خمسه مذکوره در باقی خبن نیاید و بحر که از ارکان مذکوره خالیست مخبون نگردد
۳	وقص	ایضاً	گردن شکستن	اسقاط حرف دوم متحرک از رکن	متفاعلن	مفاعلن	•	•	بجز بحر کامل در دیگر نیاید
۴	طی	ایضاً	فراهم کردن	اسقاط حرف چهارم از دو سبب خفیف که بے فاصله در اول رکن واقع شوند	مستفعلن و مفعولات	•	مستعلن و مفعلات	مفتعلن و فاعلات	در مس تفع لن منفصل طی نیاید در بحر بسیط در رجز و سریع و منسرح و مقتضب واقع نشود و در کامل بشرط اضمار

اعداد	نام زحاف	نام بحر	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم کرده شده زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	مزاحف غیر مانوس که در وی نقل واقع شده: منقول عنه غیر مانوس	منقول مانوس	کیفیت مروریه
۵	عصب	ایضا	فراهم کردن شاخهای درخت برای بریدن	ساکن کردن لام مفاعلتن	مفاعلتن	•	مفاعلتن بسکون لام	مفاعیلن	بحر وافر نیاید
۶	قبض	ایضا	گرفتن به پنجه	اسقاط حرف پنجم ساکن	مفاعیلن و فعولن	مفاعلن و فعول بضم لام	•	•	در بحر طویل و هزج و متقارب و مضارع می آید –
۷	عقل	ایضا	بستن بازو و ساق شتر	اسقاط لام متحرک	مفاعلتن	•	مفاعتن	مفاعلن	مختص بحر وافر
۸	کف	البسیط	باز داشتن	اسقاط حرف هفتم ساکن	فاعلاتن و مفاعیلن	فاعلات بضم تا و مفاعیل بضم لام	•	•	فاع لاتن منفصل مثل متصل است در بحر طویل و هزج و رمل و خفیف و مجتث و مضارع واقع شود
۹	تشعیث	″	پراگنده شدن	حرفی یکی از وتد مجموع [illegible] واکثر [illegible]	فاعلاتن	•	فالاتن یا فاعاتن بحذف عین ۱۲ بحذف لام ۱۲	مفعولن	در مدید و خفیف و رمل و مجتث آید در مضارع و قریب نیاید

١٠	اذاله	〃	دامن دراز کشیدن	زیاده کردن یک حرف ساکن بر وتد مجموعیکه در آخر رکن باشد	متفاعلن وفاعلن ومستفعلن	متفاعلان وفاعلان ومستفعلان	.	.	در مجزو [illegible] در بسیط و کامل و سریع و منسرح و مقتضب واقع میشود و مخصوص بعروض [illegible]
١١	تسبیغ	〃	تمام کردن [illegible]	زیاده کردن یک حرف ساکن بر سبب خفیفیکه در آخر رکن واقع شده	فعولن ومفاعیلن وفاعلاتن	فعولان و مفاعیلان	فاعلاتان	فاعلیان بیا مشدد	در سریع و در رمل [illegible] و متقارب [illegible] امکان وقوع
١٢	ترفیل	〃	دامن کشیدن و دراز کردن	زیاده کردن سببی خفیف بر وتد مجموعیکه در عروض وضرب واقع شود	متفاعلن ومستفعلن	.	متفاعلن تن ومستفعلن تن	متفاعلاتن و مستفعلاتن	مختص بعربی بحر کامل و بحر بسیط آید
١٣	حذف	ایضا	انداختن	اسقاط سبب خفیف از آخر رکن	فعولن وفاعلاتن ومفاعیلن	.	فعو وفاعلا و مفاعی	فعل وفاعلن و فعولن	در رمل و طویل و متقارب [illegible] مدید و سریع و خفیف آید
١٤	قطف	مرکب	برچیدن خوشه انگور و غیره	اجتماع عصب و حذف	مفاعلتن	.	مفاعل بسکون لام	فعولن	مختص بحر وافر است

تعداد	نام زحاف	[illegible]	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم کرده از زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	مزاحف غیر مانوس که در نقل واقع شده: منقول عنه غیر مانوس	مزاحف غیر مانوس که در نقل واقع شده: منقول مانوس	کیفیت بحوریه
۱۵	قصر	مرکب	کوتاه کردن	اسقاط حرف ساکن از سبب خفیفیکه در آخر رکن باشد و اسکان ما قبل آن	فاعلاتن و فعولن و مفاعیلن	فعول و مفاعیل بسکون لام	فاعلات بسکون تا	فاعلان	در منفصل تا را به نون مبدل میکنند
۱۶	قطع	″	بریدن	اسقاط حرف ساکن از وتد مجموع در آخر و اسکان ما قبل آن	مستفعلن و متفاعلن و فاعلن	•	مستفعل و متفاعل و فاعل	مفعولن و فعلاتن و فعلن	در رجز و کامل و متدارک و بسیط و مدید و سریع و خفیف و مجتث و مقتضب آید
۱۷	حذذ	بسیط	کوتاه شدن	اسقاط وتد مجموع از آخر رکن	مستفعلن و فاعلن و متفاعلن	•	مستف و متفا	فعلن بسکون عین و فعلن بفتح عین	در بحر کامل و رجز و متدارک آید
۱۸	سلم	″	گوش از بن بریدن	اسقاط وتد مفروق از آخر مفعولات	مفعولات	•	مفعو	فعلن بسکون عین	در سریع و منسرح و مقتضب آید -
۱۹	وقف	″	ایستادن	اسکان تای مفعولات	مفعولاتُ بضم تاء	-	مفعولات بسکون تاء	مفعولان	در سریع و منسرح و مقتضب آید -

شمار	نام زحاف	[illegible]	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران زحاف واقع شد	مزاحف غیر منقول مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول عنه غیر مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۴۰	خرم	بسیط	شگافتن بینی	اسقاط حرف اول از وتد مجموعیکه در اول رکن آید	مفاعیلن	•	فاعیلن	مفعولن	در هزج و مضارع آید و این مزاحف را اخرم گویند و این تغیر را در دیگر ارکان نام علحده است چنانچه ثلم و شتر و غیره -
۴۱	ثلم	״	رخنه کردن	اسقاط حرف اول از رکن فعولن	فعولن	•	عولن	فعلن	بعد ثلم رکن را اثلم گویند -
۴۲	عضب بضاد معجمه	״	شکستن شاخ	آمدن خرم در رکن مفاعلتن	مفاعلتن	•	فاعلتن	مفتعلن	رکن مذکور را بعد تغیر مذکور اعضب گویند مختص ببحر وافر
۴۳	رفع	״	برداشتن	اسقاط یک سبب خفیف از رکنیکه در اول دو سبب خفیف باشند	مستفعلن و مفعولات	•	تفعلن و عولات	فاعلن و مفعول	در منسرح و رجز آید رکنیکه درو آید آنرا مرفوع گویند -
۴۴	جب	״	خصی کردن	اسقاط دو سبب خفیف از مفاعیلن	مفاعیلن	•	مفا	فعل	در مضارع افتد -

شمار	نام زحاف	بحر	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول غیر مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
٢٥	جدع	بسیط	بینی و گوش و دست بریدن -	اسقاط هر دو سبب خفیف از مفعولات و اسکان تا -	مفعولات	.	لات	فاع	رکن را بعد تغییر بدین مجدوع گویند در سریع و منسرح و مقتضب آید و اگر این عمل در فاعلاتن کنند و بجای تا عین را ساکن کنند آنرا اصلم گویند -
٢٦	جحف	״	نقصان کردن	اسقاط فاصلهٔ کبری از فاعلاتن مخبون	فعلاتن بعد خبن در فاعلاتن	.	تن	فع	.
٢٧	خبل	مرکب	دست و پا بریدن	اجتماع خبن و طی	مستفعلن و مفعولات	.	مُتَعِلُن و معلات	فعلتن و فعلات	مخصوص بحر دو رکنی کرده و در بحر منسرح و غیره آید
٢٨	خزل	״	بُریده شدن	اجتماع اضمار و طے در متفاعلن	متفاعلن	.	مُتْفَعِلُن	مفتعلن	بحر کامل نیاید -

نمبر	نام زحاف	[illegible]	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول یا توسّر	زاحف منقول غیر مانوس: منقول غیر مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۲۹	شکل	مرکب	پائی چهار پایه برسن بستن ـ	اجتماع خبن و کف	فاعلاتن مستفعلن	فعلات بضم تاءِ اول	متفعلُ بضم لام در ثانی ـ	مفاعیل بضم لام	در خفیف و مدید و رمل و مجتث آید ـ
۳۰	نقص	״	کم کردن	اجتماع عصب و کف	مفاعلتن	•	مَفَاعِلْتُ	مفاعیل بضم لام	مختص بوافر
۳۱	کسف	״	بریدن پاشنهٔ شتر	اجتماع وقف و کف در مفعولات	مفعولات	•	مفعولا	مفعولن	در سریع و منسرح و مقتضب آید
۳۲	بتر	״	بریدن دُم و از بیخ برکندن ـ	اجتماع حذف و قطع در فعولن و فاعلاتن و اجتماع خرم و جب در مفاعیلن ـ	فعولن و فاعلاتن و مفاعیلن ـ	فع در اول	فاعل و فا	فعْلن و فع	در تقارب و هزج و رمل و مضارع و مجتث و خفیف آید رکنی را که در و تبتر آید ابتر گویند و بعضی مقطوع و محذوف و مجبوب گویند ـ

تعداد	نام زحاف	قسم	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	اشتمال رکن سالم که بدان واقع شده	مزاحف غیر منقول	مزاحف منقول: منقول عنه	مزاحف منقول: منقول	کیفیت مزدریه
۴۳	نحر	مرکب	گلو بریدن	اجتماع جدع و خبن در مفعولات	مفعولات	•	لت	فع	در سریع و منسرح و مقتضب آید و رکن مذکور را منحور گویند.
۴۴	قطف	"	بریدن خوشهٔ انگور و غیره	اجتماع عصب و حذف	مفاعلتن	•	مفاعل بسکون لام	فعولن	مختص بحر وافر است
۴۵	معاقبه	قائم مقام زحاف	از پی یکدیگر آمدن	هر دو سبب خفیف که متصل و مجتمع باشند یا زحافاً یا انفصالاً باشند از زحاف ماموّن و سلامت گذاشتن جوازاً یا یکی را وجوباً	مستفعلن و مفاعلن و فاعلاتن فاعلن	مفاعلن مفاعیل	متفعلن و مستعلن و فاعلات و فاعلاتن و فاعلاتن فعلاتن	مفاعلن و مفتعلن و فاعلن مفاعلاتن و فاعلاتن فعلاتن	اول و دوم مثال اجتماع [illegible] و سوم اجتماع زحافات ست [illegible] مستفعلن [illegible] از اضمار [illegible] از عصب مفاعیلن شد و فاعلاتن فاعلاتن مثال اجتماع انفصالا است معاقبه در مدید و منسرح و رمل و مجتث و خفیف و طویل و مقتضب آید و در کامل و وافر نیز علی مذهب معصوب باشد.

شماره	نام زحاف	مفرد و مرکب	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران واقع شده	مزاحف غیر منقول	مزاحف منقول: منقول اعنه	مزاحف منقول: منقول	کیفیت مزوریه
۴۶	مکانفه	مرکب	فراگرفتن یکدیگر را	سلامت داشتن دو سبب خفیف یا حذف هر دو معا یا حذف یکی سلامت دیگر در سریع و منسرح و بسیط	مستفعلن و مفعولات	•	تفعلن مستعلن و علن و مفعلا و عولات و لات -	فاعلن و فعل و مفعول و فاع	در صورت اول یعنی سلامتین بر اصل مانند و در صورت ثانی و ثالث غیر مانوس شده منقول گشتند -
۴۷	مراقبه	״	نگهبانی کردن	حذف نکردن دو سبب را معا از مفاعیلن و مفعولات و مستفعلن -	مفاعیلن و مفعولات و مستفعلن	•	•	•	در بحر مشاکل و قریب و جدید مراقبه لازم است و در سریع و منسرح غالب و در خفیف جائز -
۴۸	خرم	״	حلقه در بینی کردن	از یکحرف تا چهار زیاده کردن و در تقطیع شمار نکردن -	مفاعلاتن	مفاعلاتن			مخصوص باشعار عرب است در فارسی نزد متقدمین بکلی آید چنانچه در شعر اگرچه صد سال بخیزد باید نماک رشتیاز باشم - لفظ اگرچه صد سا بر وزن مفاعلاتن سالم آید

فایده

بشنت زحافات مذکوره جدع و هتم و جحف و جب و زلل و بتر و حذذ و فدع و نجر و ربع موضوعات عجم اند باقی موضوعات عرب و نیز دوازده زحاف که قصر و حذف و هتم و جب و زلل و بتر و جدع و نجر و جحف و اسباغ و اذالت و ترفیل بست مخصوص اخر باعاریض و ضروب اند و باقی را در سائر ارکان ثبت آوردن جایز است ۔

جدول بعض فروع ارکان عشره که بعد زحافات باشند و در استعمال زیاده آید

	فروع فاعیلن		فاعلاتن		مستفعلن		مفاعلاتن		فاع لاتن منفصل	
نمبر	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن
۱	مسبغ	مفاعیلان	مسبغ	فاعلیان بتشدید یا	مخبون	مفاعلن	معصوب	مفاعیلن	مقصور	فاعلات بسکون تا
۲	مقبوض	مفاعلن	مکفوف	فاعلات بضم تا	مذال	مستفعلان	معقول	مفاعلن	مکفوف	فاعلات بضم آخر
۳	مکفوف	مفاعیل بضم لام	محذوف	فاعلن	محذوف و احذ	فعلن بسکون عین یا فعلن	مقطوف	فعولن	محذوف	فاعلن
۴	اشتر	فاعلن	مقصور	فاعلان	مطوی	مفتعلن بکسر عین	معصوب	مفتعلن		
۵	محذوف	فعولن	ابتر	فعلن بسکون عین	مقطوع	مفعولن	اقصم	مفعولن		
۶	مقصور	مفاعیل بسکون لام	مخبون	فعلاتن بکسر عین یا	مخلع و مخلوع	فعولن	اجم	فاعلن		

	فروع فاعلین		فاعلاتن		مستفعلن		مفاعلاتن		فاع لاتن منفصل	
نمبر	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن
۷	اہتم	فعول بضم لام	مشکول	فعلات بکسر عین وضم تا	مرفوع	فاعلن	منقوص	مجبول مفاعیل بضم لام		
۸	مجبوب واحب	فعل بفتح عین	مشعث	مفعولن	مرفل	مستفعلان	اعقص	مفعول		
۹	ازل	فاع	مربوع	فعل بفتحتین	مخبول	فعلتن بفتح عین ولام				
۱۰	ابتر	فع	مجحوف	فع	مخبون مذال	مفاعلان				
۱۱	اخرم	مفعولن	مجبون	فِعلاتن	مطوی مذال	مفتعلان				
۱۲	اخرب	مفعولُ بضم لام	مقطوع	فعلن بسکون عین	مخبول مذال	فَعِلاتان بکسر عین بفتح لام				
۱۳	مقبوض مسبغ	مفاعلان	محذوف مخبون	فعلن بکسر عین	مخبون مرفل	مفاعلاتن				
۱۴	اخرم مسبغ	مفعولان	مقصور مخبون	فعلان بکسر عین	مطوی مرفل	مفتعلاتن				
۱۵	محذوف و مسبغ	فعولان	مقطوع مسبغ	فعلان بسکون عین	مربوع مذال	فاعلاتن				
۱۶	اشتر مسبغ	فاعلان	مجحوف مسبغ	فاع	محذوذ محذوف	فع				
۱۷	۰	۰	مخبون مسبغ	فعلیان						

فعلن مخبون و فعلن مقطوع و فعل مخلع را که ست فرع منجمله فروع آن
هستند افراداً و ترکیباً استعمال کنند چهار صد و بست بحور مذکور
حاصل می آید که از تکرار هر چهار هشت بار افراداً چهار بحر متدارک مثمن
حاصل میشود و از تکرار شش بار چهار بحر مسدس و از تکرار چهار
بار چهار بحر مربع که جمله دوازده بحر شد و اگر بعضے را به بعضے ترکیب
دهند آن بر دو قسم است یکے آنکه در و کدامی رکن دیگر بار مکرر نشود
دوم آنکه مکرر شود و اول بر سه نوع است یکی ترکیب ثنائی یعنے دو رکنی
دوم ثلاثی سوم رباعی پس اول از ضرب چهار در سه دوازده وزن
است که از تکرار آنها چهار بار دوازده بحر مثمن و دو بار دوازده بحر مربع
حاصل میشود و در ثانی از ضرب دوازده در دو بست و چهار وزن
می آید و از تکرار آنها دو بار بست و چهار وزن مسدس حاصل می آید
و در سوم از ضرب بست و چهار در یک همان بست و چهار وزن حاصل میشود و
از تکرار شان دو بار بست و چهار بحر متدارک مثمن حاصل میگردد و بس جمله اوزان ترکیبی
قسم اول شصت شد و بحور حاصله از آنها هفتاد و دو مع بحور اوزان مفرده
مذکوره چهار و هشتاد چنانچه ازین جدول ظاهر است ۔

تعداد	اوزان مفرده	اقسام بحور حاصله: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکب بترکیب ثنائی	اقسام بحور حاصله: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکب بترکیب ثلاثی	اقسام بحور حاصله: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبہ بترکیب رباعی	اقسام بحور: مثمن	مسدس	مربع
۱	فاعلن	۸ بار	۶ بار	۴ بار	فاعلن فعلن	۴ بار	۰	۲ بار	فاعلن فعِلن فعلن	۰	۲ بار	۰	فاعلن فعِلن فعلن فعل	۲ بار	۰	۰
۲	فعلن	۸ بار	۶ بار	۴ بار	فاعلن فعلن	"	۰	"	فاعلن فعَلن فعِلن	۰	"	۰	فاعلن فعِلن فعَل فعلن	"	۰	۰
۳	فعَلن	"	"	"	فاعلن فعَل	"	۰	"	فاعِلن فعَل فعِلن	۰	"	۰	فاعلن فعِل فعَلن فعِلن	"	۰	۰
۴	فعَل	"	"	"	فعِلن فاعِلن	"	۰	"	فاعلن فعِلن فعَل	۰	"	۰	فاعلن فعِل فعَلن فعِلن	"	۰	۰
۵	۰	۰	۰	۰	فعِلن فعَلن	"	۰	"	فاعلن فعلن فعَل	۰	"	۰	فاعلن فعَلن فعِلن فعَل	"	۰	۰
۶	۰	۰	۰	۰	فعِلن فعَل	"	۰	"	فاعلن فعَل فعلن	۰	"	۰	فاعلن فعَلن فعِل فعَلن	"	۰	۰
۷	۰	۰	۰	۰	فعَلن فاعلن	"	۰	"	فعِلن فاعلن فعَلن	۰	"	۰	فعِلن فاعلن فعَلن فعَل	"	۰	۰

نمبر	[illegible]	اقسام بحور حاصلہ: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبہ ترکیب ثنائے	اقسام بحور حاصلہ: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبہ ترکیب ثلاثے	اقسام بحور حاصلہ: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبہ ترکیب رباعے	اقسام بحور: مثمن	مسدس	مربع
۸	•	•	•	•	فعلن فعلن	〃	•	〃	فعلن فعلن فاعلن	•	〃	•	فعلن فاعلن فعل فعلن	〃	•	•
۹	•	•	•	•	فعلن فعل	〃	•	〃	فعلن فاعلن فعل	•	〃	•	فعلن فعل فاعلن فعلن	〃	•	•
۱۰	•	•	•	•	فعل فاعلن	〃	•	〃	فعلن فعل فاعلن	•	〃	•	فعلن فعل فعل فاعلن	〃	•	•
۱۱	•	•	•	•	فعل فعلن	۳ بار	•	۲ بار	فعلن فعلن فعل	•	۲ بار	•	فعلن فعلن فاعلن فعل	۴ بار	•	•
۱۲	•	•	•	•	فعل فعلن	〃	•	〃	فعلن فعل فعلن	•	〃	•	فعلن فعلن فعل فاعلن	〃	•	•
۱۳	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فاعلن فعلن	•	〃	•	فعلن فاعلن فعلن فعل	〃	•	•
۱۴	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فعلن فاعلن	•	〃	•	فعلن فاعلن فعل فعلن	〃	•	•

[illegible]	اوزان اصلیه	اقسام بحور حاصله: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبه ثنائیه	اقسام بحور: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبه ثلاثیه	اقسام بحور: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبه رباعیه	اقسام بحور: مثمن	مسدس	مربع
١٥	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فعلن فعل	•	۲ بار	•	فعلن فعل فاعلن فعلن	״	•	•
١٦	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فعل فعلن	•	״	•	فعلن فعل فعلن فاعلن	״	•	•
١٧	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فاعلن فعل	•	״	•	فعلن فعلن فاعلن فعل	״	•	•
١٨	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فعل فاعلن	•	״	•	فعلن فعلن فعل فاعلن	״	•	•
١٩	•	•	•	•	•	•	•	•	فعل فاعلن فعلن	•	״	•	فعل فاعلن فعلن فعلن	״	•	•
٢٠	•	•	•	•	•	•	•	•	فعل فعلن فاعلن	•	״	•	فعل فاعلن فعلن فعلن	״	•	•
٢١	•	•	•	•	•	•	•	•	فعل فعلن فاعلن	•	״	•	فعل فعل فعلن فاعلن	״	•	•

شمار اعداد	اوزان مفرده	اقسام بحور			اوزان مرکبهٔ ثنائیه	اقسام بحور			اوزان مرکبهٔ ثلاثیه	اقسام بحور			اوزان مرکب رباعیه	اقسام بحور		
		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع
۲۲	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	فعل فاعلن فعلن	٠		٠	فعل فعلن فاعلن فعلن	〃	٠	٠
۲۳	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	فعل فعلن فعلن	٠	〃	٠	فعل فعلن فعلن فاعلن	〃	٠	٠
۲۴	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	فعل فعلن فعلن	٠	〃	٠	فعل فعلن فاعلن فعلن	〃	٠	٠
میزان	٠	۴	۴	۴	٠	۱۲	٠	۱۲	٠	٠	۲۴	٠	٠ میزان الکل ۸۴	۲۴	٠	٠

و قسم ثانی بر ده نوع است یکی آنکه دو از ده اوزان ترکیب ثنائی باہم ترکیب داده رباعی گردانیده شود درین صورت یکصد و سی و دو [۱۳۲] وزن رباعی و بحر مثمن متدارک از ضرب دوازده در یازده حاصل میشود مثلاً اگر فاعلن فعلن وزن اول را آورده با فاعلن فعلن وزن ثانی ترکیب دہند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و ہمچنین با ده اوزان باقی یازده وزن رباعی خواہد شد ہمین طور اگر فاعلن فعلن ثانی را اول آورده با فاعلن فعلن وزن اول ثنائی ترکیب دہند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و ہمچنین با ده باقی یازده دیگر وزن رباعی پیدا خواہد گردید پس ازین ظاہر است که از ترکیب ہر وزن از اوزان مذکورهٔ ثنائیه با دیگر ده یا یازده وزن رباعی پیدا خواہد شد که جمله یکصد و سی و دو وزن گردید کما لا یخفے۔ دوم آنکه در ہر وزن ترکیب ثنائی رکن اول یا دوم را دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند مثلاً در فاعلن فعلن رکن اول دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند و گویند فاعلن فاعلن فاعلن فعلن یا رکن ثانی مکرر کنند و گویند فاعلن فعلن فعلن فعلن

درین نوع از هر وزن ثنائی دو وزن رباعی حاصل خواهد شد
وجمله بست وچهار وزن از ضرب دوازده در دو حاصل خواهد شد
و بست وچهار بحر مثمن متدارک حاصل خواهد شد سوم آنکه رکن
اول فقط دومرتبه بعد ثانی مکرر کرده رباعی گردانند چون
فاعلن فعلن فاعلن فاعلن ازین تکریر دوازده وزن رباعی
و بحر مثمن متدارک پیدا خواهد شد چهارم آنکه تکرار رکن اول
دومرتبه بدین طور نموده شود که یکمرتبه بیواسطه ویکمرتبه بواسطه رکن دوم چون
فاعلن فاعلن فعلن فاعلن ازین ترکیب هم دوازده وزن
رباعی و بحر مثمن خواهد گردید که جمله چهل وهشت وزن رباعی
و بحر مثمن متدارک گردید از تکریر دومرتبه پنجم آنکه رکن اول
با ثانی یکمرتبه بلا وساطت آخر مکرر شود چون فاعلن فاعلن فعلن
از تکریر رکن اول و فاعلن فعلن فعلن از تکریر رکن ثانی ازین
بست وچهار وزن ثلاثی و بحر مسدس متدارک حاصل خواهد شد
از ضرب دوازده در دو و ششم آنکه هر دو رکن یک یکمرتبه مکرر شود
چون فاعلن فاعلن فعلن فعلن ازین دوازده وزن رباعی

وبحر مثمن متدارک پیدا خواهد شد هفتم آنکه رکن اول یکمرتبه بعد
تکرار رکن ثانی یکمرتبه مکرر شود چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن
ازین ترکیب هم دوازده وزن رباعی وبحر مثمن حاصل میشود
هشتم آنکه رکن اول یکمرتبه بواسطۀ رکن ثانی غیر مکرر مکرر شود
چون فاعلن فعلن فاعلن ازین دوازده وزن ثلاثی وبحر مسدس
متدارک حاصل میشود که کل شصت ۶۰ اوزان وبحور از تکریر رکنی
یکمرتبه حاصل گردید وتمام اوزان وبحور از ترکیب وتکریر دوازده
اوزان ثنائی دوصد وچهل ۲۴۰ شد نهم آنکه اوزان ثلاثی بتکرار
رکنی یکمرتبه رباعی گردانیده شود مثلاً اگر در فاعلن فعلن فعلن وزن
اول ثلاثی رکنی را یکمرتبه مکرر کنند سه وزن رباعی حاصل میشود چون
فاعلن فاعلن فعلن فعلن بتکرار رکن اول و فاعلن فعلن فعلن فعلن
بتکرار رکن دوم و فاعلن فعلن فعلن فعلن بتکرار رکن سوم پس جمله
اوزان رباعی وبحور مثمن هفتاد ودو گردید از ضرب بست وچهار
در سه دهم آنکه رکن اول را در آخر یکمرتبه مکرر سوده رباعی گردانند
چون فاعلن [illegible]

مثمن متدارک پیدا گردید و کل اوزان حاصله از ترکیب و تکریر
وزان ثلاثی نود و شش وزن گردید پس جمله اوزان و بحور
نوع قسم ثانی سه صد و سی و شش شد منجمله این سی و شش
وزن بحر مسدس است باقی سه صد وزن بحر مثمن باقیماند و جمله بحور
مع چهار و هشتاد اوزان و بحور مذکوره چهار صد و بست وزن بحر
متدارک از افراد و ترکیب چهار رکن مذکور گردید از ان جمله
شانزده وزن بحر مربع متدارک است و شصت و چهار وزن
بحر مسدس و سه صد و چهل وزن بحر مثمن متدارک حاصل شد
همچنین استعمال دیگر اصول و فروع از افراد و ترکیبا قیاس باید کرد
که چندین بحور حاصل خواهند گردید. لیکن درینجا بحور مروجه مستعمله
از بحور نوزده مذکوره و اقسام آنها که اشهر بیان کرده میشود
و برای اینکه در تلاش بحری از بحور و تقطیع شعری از اشعار
بعد دریافتی از اوزان دقت و خطا باشد آنها در ضمن جدول
بحور مذکور ثبت کرده میشود. **فائده** بحری که در ان جمله ارکان
سالم باشند سالم گویند و در خیر رکن مزاحف شوند نام حسب

مثلاً اگر جملہ ارکان یا رکنے مخبون باشد بحر مخبون گویند و اگر جملہ ارکان یا رکنے مطوی باشد بحر مطوی گویند و اگر بعض رکن مخبون وبعض مطوی باشند بحر مخبون مطوی گویند و علی ہذا القیاس ۔

فایدہ دیگر وزنیکہ از دو بحر میتواند شد از بحر یکہ گرفتن آن از و آسان باشد ازان اعتبار نمودن اولے ست اگرچہ از بحر دیگر اعتبار نمودن ہم جایز باشد مثلاً مفاعلن ہشت بار را از مستفعلن مخبون ملحوظ داشتن واز بحر رجز مخبون مثمن اعتبارش کردن جایز است لیکن شمار کردن آن از بحر ہزج مثمن مقبوض اولے ست چراکہ گرفتن مفاعلن از مفاعیلن آسان تر است از گرفتن آن از مستفعلن کما ہو الظاہر

فائدہ دیگر اجتماع دو وزن کہ در میان ارکان آنہا زیادہ تفاوت و فرق نباشد جایز است و بیت ناموزون نمیگردد چون مفاعیل مفاعیل مفاعیل و مفاعیل مفاعیل فعولن چہ تفاوت میان مفاعیل و فعولن زیادہ نیست و علی ہذا القیاس چنانچہ بعض جا اشارتے کردہ خواہد شد



جدول در بیان بحور مستعمله مروجه از بحور نوزده و اقسام آنها مع امثله

تعداد بحور	نام بحر	وزن بحر	تعداد تکرار ارکان	نام شاعر	مثال شعر	بیان ضروری
۱	بحر طویل مثمن سالم	فعولن مفاعیلن	۴ بار	سلمان ساوجی	باحسان توئی حاتم برفعت توئی کسری بفرمان توئی آصف به برهان توئی عیسی	تقطیع مصرعهٔ اول این بیت باحسان توئی فعولن توئی حاتم مفاعیلن برفعت فعولن توئی کسری مفاعیلن و مصرعهٔ دوم برین قیاس است -
۲	بحر طویل عروض و ضرب مقبوض	فعولن مفاعیلن فعولن مفاعلن	۲ بار	شیخ سعدی رح	سری طیف من یجلو بطلعته الدجی شگفت آمد از بختم که این دولت از کجا	
۳	بحر مدید مثمن سالم	فاعلاتن فاعلن	۴ بار	جامی رح	دل ز هجرت ای صنم خون خورد میخورد جان ببستنت ای سپر جامهٔ تن میدرد	تقطیع مصرع اول دل ز هجرت فاعلاتن ای صنم فاعلن خون خورد فاعلاتن میخورد فاعلن
۴	بحر مدید مثمن مخبون العروض و الضرب	فاعلاتن فعلن	۴ بار	•	از میان و دهنش ناتوان یکسر مو زان نشان باشد ونی هیچ سخن هیچ مگو	

۵	بحر بسیط مثمن سالم	مستفعلن فاعلن	۴ بار	جامی رح	چون خار و خس بروند و شب افتاده ام بدرت باشد که بر جمال من افتد نظر ناگهت	تقطیع چون خار و خس مستفعلن بروند شب فاعلن افتاده ام مستفعلن بدرت فاعلن
۶	بحر بسیط مثمن مخبون	مستفعلن فعلن	۴ بار	سعدی رح	روانی چه گفت مرا آن بلبل سحری تو خود چه آدمی کز عشق بیخبری	عروض و ضرب مخبون است
۷	بحر وافر مثمن سالم	مفاعلتن	۸ بار	سیفی رح	چه شد صنما که سوی کسی بچشم وفا نمی نگری ز رسم جفا نمیگذری طریق وفا نمی سپری	
۸	بحر وافر مربع سالم	مفاعلتن	۴ بار	نصیر الدین طوسی رح	بدی چه کنی بجای کسی که او نکند بجای تو بد	
۹	بحر کامل مثمن سالم	متفاعلن	۸ بار	جمال الدین حسین	ای صنوبر قد دلکشی اگر ای صبا گذری کنی سوی آن جان حزین من ز دل خسته را خبری کنی	
۱۰	بحر کامل مثمن مضمر	متفاعلن مستفعلن	۴ بار	•	صنما خیالت را چه شد که بما ندارد التفته [illegible] نداغت کز وفا بسرم گزارد سفته	اگر سالم مقابل مضمر یا بالعکس آید جائز است چنانچه در بحر سعدی [illegible] صلوا علیه و آله صلوا علیه بروند مستفعلن [illegible]

[illegible]

تعداد بحر	نام بحر	وزن بحر	تعداد تکرار ارکان	نام شاعر	مثال شعر	بیان ضروری
۱۱	هزج مثمن سالم	مفاعیلن	۴ بار	حافظ رح	الایا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها	
۱۲	هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور	مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل	۲ بار	امام محمد غزالی رح	شوریده شده از خواب عدم دیده کشودیم دیدیم که باقیست شب فتنه غنودیم	در این بحر رکن اگر آخر یک مصراع مفاعیل و آخر دیگر فعولن باشد جایز است همچنین اگر در حشو سالم و اخرب آرند -
۱۳	هزج مثمن اخرب	مفعول مفاعیلن	۴ بار	حافظ رح	ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آیی	صدر و ابتدا اخرب است و حشو با بعضی اخرب و بعضی سالم و عروض و ضرب سالم
۱۴	هزج مثمن مقبوض	مفاعلن	۸ بار	سیفی رح	دلم برون شد از غمت غمت ز دل برون نشد زبون شدم که بود کو ز دست غم زبون نشد	همه ارکان مقبوض
۱۵	هزج مثمن مقبوض مسبغ	مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلان	۲ بار	•	پری ندارد این صنم به دلکشی جبین چنین بشر و بعد از این بپرس که به بود ز حور عین	عروض و ضرب مقبوض مسبغ باقی ارکان مقبوض -

۱۶	هزج مثمن مسبغ	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان	۲ بار	سیفی	برآری سید هم جادوی پیسد مرا جانان مسلمانی نمیدانم کجا شد ای مسلمانان	درین عروض وضرب مسبغ است
۱۷	هزج مثمن مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل	۲ بار	جامی رح	ترا لعل شکر ریز و مرا چشم گهر بار ترا خنده بود خوی و مرا گریه بود کار	درین بحر عروض وضرب مقصور است باقی مکفوف
۱۸	هزج مثمن اشتر	فاعلن مفاعیلن	۴ بار	ناصر علی	دیدن و ز خود رفتن طرز آشنائیها پیش آن صنم بودن عالم جدائیها	چهار رکن اشتر است و چهار سالم
۱	هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف	مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن	۲ بار	سیفی	ای شیخ مرا راه خرابات نمودی میخواست دلم باده کرامات نمودی	صدر و ابتدا اخرب و حشو با مکفوف و عروض و ضرب محذوف این وزن و وزن دوازده قسم در یک بیت جمع میشود -
۲۰	هزج مثمن مکفوف محذوف	مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن	۲ بار	•	مرا عشق دوتا کرد بهنگام جوانی جدا یار نبینی تو ز عالم چو جدائی	عروض وضرب محذوف

تعداد بحور	نام بحر	تبیان ارکان	تعداد ارکان	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت موزونیہ
۲۱	ہزج مسدس سالم	مفاعیلن	۲ بار	سلمان	چو دید آن لولوئی لعل تو لا بر لا بلا لائی در آمد لولوئے لا لا	
۲۲	ہزج مسدس مقصور	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل	۲ بار	لمولفہ	الا ای ساقئے فرخندہ فرجام لبالب دہ مئی گلفام در جام	عروض و ضرب مقصور ست باقی ارکان سالم
۲۳	ہزج مسدس محذوف	مفاعیلن مفاعیلن فعولن	۲ بار	لمولفہ	کجا آن آہوئے رعنا رمیدہ کہ دنبالش دل وحشی دویدہ	عروض و ضرب محذوف و باقی سالم
۲۴	ہزج مسدس مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل مفاعیل	۲ بار	•	بیا خیز و بیار آن مئی خوشبوئے کہ ہمرنگ بو و باگل خود روئے	تقطیع بیا خیز مفاعیل بیار آم مفاعیل نخشیبی مفاعیل عروض و ضرب مقصور باقی مکفوف

شماره	بحر	ارکان	تکرار	شاعر	مثال	توضیح
۲۵	هزج مسدس مکفوف محذوف	مفاعیل مفاعیل فعولن	۲ بار	•	دل آزار جفاکارے نگارے جز آزار دلم کارے ندارے	عروض و ضرب محذوف اجتماع این وزن و وزن سابق از این بیت جایز است و بیت ناموزون نگردد
۲۶	هزج مسدس اخرب مقبوض	مفعول مفاعلن مفاعیل	۲ بار	سیفی	گفتی لب من چو انگبین است خود کو مزه در کجائے اینست	صدر و ابتدا اخرب و حشو مقبوض و عروض و ضرب مقصور
۲۷	هزج مسدس اخرب مقبوض	مفعول مفاعلن مفاعیلن	۲ بار	•	ای از مژه تو رخنه در جانها ای درد تو کیمیای درمانها	صدر و ابتدا اخرب و حشو مقبوض و عروض و ضرب سالم
۲۸	هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف	مفعول مفاعلن فعولن	۲ بار	سیفی	تا عشق پری رخان گزیدم از روز خوشی نشان ندیدم	عروض و ضرب محذوف است و صدر و ابتدا اخرب و حشو مقبوض
۲۹	هزج مسدس اخرم اشتر مقصور	مفعولن فاعلن مفاعیل	۲ بار	•	صد بار مرا بپیش اگر کشی زار برخیزم تا کشی دگر بار	صدر و ابتدا اخرم و حشو اشتر و عروض و ضرب مقصور اگر عروض و ضرب محذوف باشد این شعر مفعولن فاعلن فعولن

[illegible]

اعداد بحور	نام بحور	ارکان بحور و اوزان آنها	تعداد ارکان	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت مزیدیه
٣٠	هزج مربع سالم	مفاعیلن	٤ بار	٠	بقد سرو گل اندامی خوشا وقتی که بخرامی	
٣١	هزج مربع مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل	٤ بار	٠	بیا ای بت بدخوی بیا از رخ گل بوی	صدر و ابتدا مکفوف عروض و ضرب مقصور
٣٢	هزج مربع مکفوف محذوف	مفاعیل فعولن	٤ بار	٠	زکفت تیغ جفا نه زلب کام مراده	صدر و ابتدا مکفوف است عروض و ضرب محذوف
٣٣	هزج مربع اخرب	مفعول مفاعیلن	٤ بار	٠	آن غنچهٔ خندان کو آن لعل سخندان کو	صدر و ابتدا اخرب است و عروض و ضرب سالم
٣٤	رجز مثمن سالم	مستفعلن	٨ بار	لمولفه	من در فراق سیمبر سرگشته ام در بحر و بر در عشق او گشتم سمر و زهجر او بیخواب و خور	بعضی از استادان این بحر را بدو بحر و دو رکن آورده اند

۳۵	رجز مثمن مذال	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلان	۲ بار	۰	یارب چه شدکان ترک ما ترک مهجان کرده است آسودگان وصل را از بخت هجران کرده است	عروض و ضرب مذال است بقی ارکان سالم
۳۶	رجز مثمن مطوی	مفتعلن	۸ بار	۰	میشگفد گل بچمن از نسیم سحری وه چه شود گر نفسی پهلوی ما باده خوری	اگر عروض و ضرب مذال باشد این وزن شود مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلان
۳۷	رجز مثمن مطوی مخبون	مفتعلن مفاعلن	۴ بار	مولف	وقت بهار و باده نو گرد ز دل بی شو کن چنانچه ضو بود طلب بلب ازو	چهار رکن مطوی مقدم اند بر چهار رکن مخبون
۳۸	رجز مثمن مخبون مطوی	مفاعلن مفتعلن	۴ بار	جامی رح	فغان کنان هر سحرے بکوئی تو میگذرم چو نیست ره بکوئے توام به بام و در نگرم	درین چهار رکن مخبون مقدم بر چهار رکن مطوی اند درین بحر اگر مفتعلن بجائے مفاعلن آید جائز است -
۳۹	رجز مثمن مطوی مخبون مقطوع	مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن	۲ بار	جامی رح	سرو نخوانمت که او نیست بدین رعنائی ماه نگویمت که مه نیست بدین زیبائی	صدر و ابتدا مطوی و عروض و ضرب مقطوع و حشو ها بعضے مخبون و بعضے مطوی -

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار ارکان	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت ضروریه
۴۰	رجز مسدس سالم	مستفعلن	۶ بار	سیفی	ساقی بعشرت کوش در و دران گل مگذار از کف جام تا پایان گل	تقطیع ساقی بعش مستفعلن رت کوش در مستفعلن و دران گل مستفعلن
۴۱	رجز مسدس مطوی	مفتعلن	۶ بار	•	نیست مرا جز تو نگارے دگرے می نکنی هیچ بحالم نظرے	
۴۲	رجز مسدس مخبون	مفاعلن	۶ بار	جامی رح	کنون که گرد از بهار خوش هوا فزون شود بهر دل اندرون صفا	شش مفاعلن را هزج مسدس مقبوض گفتن هم جائز است چنانچه هشت مفاعلن را رجز مثمن مخبون گفتن رواست
۴۳	رجز مسدس مرفل العروض و الضرب	مستفعلن مستفعلن مستفعلاتن	۲ بار	•	دارم یکے زیبا نگارے تندخوئے شیرین لبے لیلی رخے مرغوله موئے	تقطیع دارم یکے مستفعلن زیبا نگا مستفعلن رے تندخوئی مستفعلاتن
۴۴	رجز مسدس مقطوع الضرب و العروض	مستفعلن مستفعلن مفعولن	۲ بار	•	دارم بتے سنگین دلی عیارے غارتگرے عاشق کشے خونخوارے	

٤٥	رجز مسدس مطوی مقطوع	مفتعلن مفتعلن مفعولن	٢ بار	٠	شوخ ستمگار جفاجوی من گه تکند آه نظر سوی من	عروض و ضرب مقطوع صدر و ابتدا وحشو ها مطوی
٤٦	رجز مسدس مطوی مخبون	مفاعلن مفتعلن مفاعلن	٢ بار	٠	بحال من تا نظری نموده در طرب خوش بر خم کشوده	صدر و ابتدا و عروض و ضرب مخبون باقی مطوی اگر مفتعلن مفاعلن گویند هم جایز است
٤٧	رجز مخبون مطوی مذال الضرب والعروض	مفاعلن مفتعلن مفاعلان	٢ بار	٠	مرا نظر تا برخت فتاده است گل چمن از نظرم فتاده است	صدر و ابتدا مخبون عروض و ضرب مذال حشو ها مطوی ـ
٤٨	رجز مربع سالم	مستفعلن	٤ بار	٠	عاشق شدم بر دلبری سنگین دلی سیمین بری	
٤٩	رجز مربع مطوی	مفتعلن	٤ بار	٠	ای لب تو مرهم من وی غم تو همدم من	
٥٠	رمل مثمن سالم	فاعلاتن	٨ بار	سلمان	شکل دلبر دان که تو داری نباشد دلبری را خواب بندیها نیست کم بود جادوگری را	تقطیع شکل دلبر فاعلاتن دان که تو دا فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن دلبری را فاعلاتن باقی همین قیاس ـ

[illegible]

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد ارکان	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت ضرب‌ها
٥١	رمل مثمن مسبغ	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان	۴ بار	سلمان	تا بکی گریم بزاری همچو ابر نو بهاران از سر اندوه و حسرت در فراق گلعذاران	از اجتماع این هر دو وزن بیت ناموزون نگردد همچنین از اجتماع فعلاتن با فعلیان
٥٢	رمل مثمن مخبون	فعلاتن ۸ بار	۸ بار	•	شکرت ار شد گرچه سیه مور مرتب مگسی نیز نخواهم که کند سایه بر آن لب	شدت ار فعلاتن شد گرچه فعلاتن سببی فعلاتن رمرتب فعلاتن
٥٣	رمل مثمن مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	۴ بار	لمؤلفه	دو شنیم آمد آن بت رشک چمن نازک خرام برد و ز دستش بر دخوبی برد صبر دل تمام	عروض و ضرب مقصور باقی سالم
٥۴	رمل مثمن محذوف	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	۴ بار	سیفی	هر که را بینم سخن با او ز هر جایی کنم تا کند ذکر تو صد تقریب پیدا میکنم	عروض و ضرب محذوف اجتماع این هر دو وزن جایز است چه در فاعلاتن و فاعلن تفاوت زیاده نیست
٥٥	رمل مثمن مشکول سالم الضرب و العروض	فعلات فاعلاتن	۴ بار	حافظ رح	بملازمان سلطان که رساند این دعا را که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را	چهار رکن سالم و چهار مشکول

شماره	نام بحر	ارکان	تکرار	شاعر	مثال	توضیح
۵۶	رمل مثمن مشکول مسبغ	فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیان	۲ بار	•	منم و خیال یاری شب و روز با جوانان ز خط خوش تو با خود رقم خیال خوانان	عروض و ضرب مسبغ صدر و ابتدا مشکول و حشوها بعضی سالم و بعضی مشکول
۵۷	رمل مثمن مخبون مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان	۲ بار	•	روزگاریست که در خاطرم آشوب فلانست روزگارم چو سر زلف پریشان از آنست	تقطیع روزگاری فاعلاتن ست که در خاطرم آشو فعلاتن ب فلانست فعلیان ـ اگر صدر و ابتدا هم مخبون باشد وزن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان باشد ـ
۵۸	رمل مثمن مخبون مقصور	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	سیفی	چاره هجر تو سازم بوصال دگران آه تا چند کشم بی تو محال دگران	چون فاعلات مقصور را خبن کنند فعلات بماند ـ
۵۹	رمل مثمن مخبون مقطوع	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	میر نجات	باز دل برد ز من پری فن بازیری شیر اندام بچه تو چه آگشتی گیری	مثنوی میر نجات درین بحر است و شعر مذکور ازوست ـ

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۶۰	رمل مثمن مخبون محذوف	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	سیفی	گرچه مقصود و بلاے دل و دنیست مرا هیچ غم نیست که مقصود همین نیست مرا	چون فاعلن محذوف اجبن کنند فعلن شود و تقطیع گرچه مقصود فاعلاتن و بلاے فعلاتن دل دنیس فعلاتن ت مرا فعلن
۶۱	رمل مثمن مخبون مقطوع مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان	۲ بار	״	پیش ازین گرچه بسو بیشه خ گل میدیدیم چون گل روئے تو دیدیم از و واچیدیم	از اجتماع هر چهار وزن که آخر یکے فعلات و آخر دیگرے فعلن و آخر دیگرے فعلن و دیگر را فعلان باشد بیت ناموزون نگردد۔
۶۲	رمل مثمن مخبون مجحوف	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع	۲ بار	سلمان	آن کند قهر تو با ظلم که با گل دے آن کند لطف تو با عدل که با گل مے	صدر و ابتدا سالم و عروض و ضرب مجحوف باقی مخبون۔
۶۳	رمل مثمن مخبون مجحوف مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فاع	۲ بار	۔	بیوفائے چه ببینی یار ترا دانیم پر ستمگار و جفاکار ترا دانیم	چون مخبون مجحوف را مسبغ کردند فاع بجاے فع گردید۔
۶۴	رمل مثمن مخبون مجحوف مشعث	فاعلاتن مفعولن فعلاتن فع	۲ بار	۔	بست کن طارم و آراسته کن گلشن تازه کن جا بنا جانان بیمثے رویش	عروض و ضرب مجحوف و رکن دوم مشعث

۶۵	رمل مثمن صدر و ابتدا مخبون و حشوها بعضی سالم و بعضی مخبون و عروض و ضرب سالم	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن	۲ بار	شیخ سعدی رحمة الله علیه	نه بر اشتر بر سوارم نه چو اشتر زیر بارم / نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم	و اگر حشوها نیز مخبون گردانند عروض و ضرب سالم جمله وزن هم فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن شود
۶۶	رمل مثمن مکفوف محذوف	مفاعیل فاعلن مفاعیل فاعلن	۲ بار	.	صبا گر بکوی آوردی یک سحر زمین / بگو گر تب محنت دلم سوخت در تنم	
۶۷	رمل مسدس سالم	فاعلاتن	۶ بار	سیفی	ای نگارین روی دلبر زان مائی / رخ مکن پنهان چو اندر جان مائی	تقطیع نگارین فاعلاتن روی دلبر فاعلاتن زان مائی فاعلاتن
۶۸	رمل مسدس مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	۲ بار	مولف	نار هجران سوخته بحر جسم و روح / هات یا ساقی لنا بالصبوح	عروض ضرب مقصور باقی سالم
۶۹	رمل مسدس محذوف	فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	۲ بار	ایضاً	نرگس چشمش همه حیرت فزا / مست و لایعقل کن و وحشت نما	عروض و ضرب محذوف باقی سالم مثنوی مولانا رومی و منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار و نان و حلوا شیخ بهاءالدین آملی در همین بحر است

مثال این وزن

[illegible]

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۷۰	رمل مسدس مخبون مقصور	فاعلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	سیفی	شکرین لعل تو کان نمک است گرچه شکرینه مکان نمک است	صدر و ابتدا سالم و حشو مخبون و عروض و ضرب مخبون مقصور
۷۱	رمل مسدس مخبون محذوف	فاعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	۰	گر سخن زان لب چون نوش شود پسته زان خنده فراموش شود	عروض و ضرب مخبون محذوف است تقطیع گر سخن را فاعلاتن لب چون نو فعلاتن ش شود فعلن
۷۲	رمل مسدس مخبون مقطوع	فاعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	۰	مردمی نرگس او میداند جادوئے غمزهٔ او میخواند	عروض و ضرب مقطوع است
۷۳	رمل مسدس مخبون مقطوع مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلان	۲ بار	۰	ایکه روئے تو حیات جانست دیده جایت شده و جای آنست	تقطیع ایکه روئے فاعلاتن تو حیاتی فعلاتن جانست فعلان عروض و ضرب مقطوع مسبغ است

۷۴	رمل مسدس مطوی	مفتعلن فاعلات مفتعلن	۲ بار	•	عشق بحنت صبور دید مرا رفت بر آتش بخوابنید مرا	
۷۵	رمل مربع سالم	فاعلاتن	۴ بار	•	چشم آن دارم که گاهی افکنی سویم نگاهی	
۷۶	رمل مربع مخبون	فعلاتن	۴ بار	•	دل من هیچ نیرزد اگرت عشق نورزد	
۷۷	بحر سریع مسدس مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلان	۲ بار	مولف	عیش بهار چمنم آرزوست لعبت غنچه دهنم آرزوست	اگر بجای مطوی مقطوع آید جایز است چنانچه نظامی فرماید ه هست کلید در گنج حکیم بسم الله الرحمن الرحیم مصرع ثانی بروزن مفعولن مفعولن فاعلان است.

همچنین اگر صدر و ابتدا سالم آید و حشو مطوی عروض و ضرب مطوی موقوف جایز است چنانکه سلمان ساوجی گوید ه صورت اقبال [illegible] [illegible] المستقیم [illegible] مصراع اول بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلان است و ثانی بروزن مستفعلن مفتعلن مستفعلن فاعلات [illegible]

۱۲ ص. توکل آمده خاقانی [illegible]

۷۸	سریع مسدس مطوی مکسوف	مفتعلن مفتعلن فاعلن عروض وضرب مطوی مکسوف است	۲ بار	سیفی	نکے بود آن دم که بزم وفا می بدل ما کشد آن دلربا	اگر مصرع ثانی بر وزن مفتعلن مفعولن فاعلات باشد هم جایز است چنانچه خاقانی گوید ـ حلقهٔ ارگم شود از زلف تو ـ خاتم جم خواهی تا وان آن ـ
۷۹	سریع مسدس مطوی مقطوع مکسوف	مفتعلن مفعولن فاعلن	۲ بار	•	سیم بسنگ اندر پنهان بود یار مرا سنگ بسیم اندرست	صدر و ابتدا مطوی عروض وضرب مطوی مکسوف حشو مقطوع
۸۰	سریع مسدس مطوی اصلم	مفتعلن مفتعلن فعلن بسکون عین	۲ بار	•	بر لب من آمده جان اے جانا چند کنم شام وسحرا افغان	عروض وضرب اصلم باقی مطوی
۸۱	سریع مسدس مکسوف مجدوع مطوی	مفتعلن مفعولن فاع	۲ بار	•	اے گل رویت سنبل خیز زلف سیاهت آتش بیز	صدر و ابتدا مطوی عروض وضرب مجدوع حشو مکسوف و اجتماع طی وکسف در حشو جایز است ـ

شماره	بحر	ارکان	عدد	شاعر	مثال	توضیح
۸۲	بحر منسرح مثمن سالم	مستفعلن مفعولات	۴ بار	•	یکدم بیا ای دلدار نگارا آن رخسار کز رشک گل در گلزار هم پیرهن در و خار	
۸۳	منسرح مثمن مطوی موقوف	مفتعلن فاعلان	۴ بار	سیفی	آنکه دلم صید اوست میر شکار من است دست بخونم نگار کرده نگار من است	چهار رکن مطوی و چهار موقوف
۸۴	منسرح مثمن مطوی مکسوف	مفتعلن فاعلن	۴ بار	مولف	گشت یوسف نهم بشمیدن دهم جامهٔ یعقوب را شم بدر بیدن و هم	اگر در حشو مطوی و موقوف بود و عروض و ضرب مطوی مکسوف چون مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن یا عکس این چو مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان از اجتماع بر چهار بیت نا موزون نگردد
۸۵	منسرح مثمن مطوی منحور	مفتعلن فاعلات مفتعلن فع	۲ بار	سعدی علیه الرحمه	دیدهٔ اهل طمع بنعمت دنیا پر نشود همچنانکه چاه به شبنم	عروض و ضرب منحور باقی مطوی

تعداد بحور	نام بحر	ارکان وزن	تعداد ابیات	نام شاعر	مثال	کیفیت تسمیه
٨٦	منسرح مثمن مطوی مجدوع	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع	۱ بار	.	من شنیده‌ام که خط بر آب نویسند آیت خوبی بر آفتاب نویسند	عروض و ضرب مجدوع باقی مطوی از اجتماع این وزن با وزن ماقبل خود بیت ناموزون نمی‌شود -
٨٧	منسرح مثمن مطوی مرفل	مفتعلاتن	۲ بار	.	فصل بهاران کوه بیا با گلشن جنت کرد سراپا ساقی مهوش دمسه نو کن مهر درخشان از دل ما	
٨٨	منسرح مثمن مرفل محذوف	مفتعلاتن مفتعلن	۳ بار	.	منزل آن مه دورتر و مرغ سلیمان رنجیده باز نیامد نامه بر یک صبا هم رفت که رفت	اگر بجای مفتعلن مفتعلات مقصور آید بحر مرفل مقصور گردد چنانچه در شعر مذکور عروض بحر محذوف است و ضرب مقصور و اجتماع هردو جایز -

۸۹	منسرح مسدس مطوی	مفتعلن فاعلات مفتعلن	۲ بار	٠	شاه جهان باد تا زمانه بود کز کرمش خلق شادمانه بود	جمله ارکان مطوی
۹۰	منسرح مسدس مطوی مقطوع	مفتعلن فاعلات مفعولن	۲ بار	٠	بسکه ببویت اسیر شد جانم گر بگزاری گریخت نتوانم	تقطیع بسکه ببو مفتعلن یت اسیر فاعلات شد جانم مفعولن
۹۱	بحر خفیف مخبون	فاعلاتن مفاعلن فعلاتن	۲ بار	جامی رح	سبزه با نو دمیده یار بیامد تازه شد باغ وآن نگار نیامد	صدر و ابتدا سالم باقی مخبون و اگر صدر و ابتدا هم مخبون باشند وزن چنین گردد فعلاتن مفاعلن فعلاتن و اگر عروض و ضرب فعلیان بود مخبون مسبغ باشد
۹۲	خفیف مخبون مقطوع	فاعلاتن مفاعلن فعلن بکسر عین	۲ بار	سیفی	با تو سر درد ما توان گفتن این سخن را کجا توان گفتن	با تو سر در فاعلاتن د ما توا مفاعلن گفتن فعلن

نمبر	نام بحر	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزوریه
۹۳	خفیف مخبون مقصور	فاعلاتن مفاعلن فعلات	۲ بار	سیفی	ماه رویا بهجران من مشتاب کشتن عاشقان که دید صواب	چون فاعلاتن را خبن و قصر کنند فعلات شود چنانکه گذشت
۹۴	خفیف مخبون محذوف	فاعلاتن مفاعلن فعلن یا فعلن	۲ بار	مولف	در سفر رفت ماه پاره من نحس اکبر شده ستاره من	چون فاعلاتن را خبن و حذف کنند فعلن بسکون عین شود
۹۵	خفیف مخبون مقطوع مسبغ	فاعلاتن مفاعلن فعلان	۲ بار	ایضاً	من نه تنها فرشتت گل زار زار و بیزار بلبل از گلزار	بدین وزن حدیقه سنائی و هفت پیکر نظامی و هشت بهشت امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه است
۹۶	خفیف عروض و ضرب مشعث	فاعلاتن مفاعلن مفعولن	۲ بار	جامی رح	وقت گل شد هوای گلشن دارم ذوق جام مدام روشن دارم	
۹۷	خفیف مخبون مجحوف	فاعلاتن مفاعلن فع	۲ بار	•	چه کنم فکر یار آید چشم شاید بکار آید	

شماره	بحر	ارکان	تعداد	شاعر	مثال	توضیح
۹۸	خفیف مجحوف مسبّغ	فاعلاتن مفاعلن فاع	۲ بار	۰	بر سر التفات یار است حسب لخواه روزگار ست	اگر بجائے فاعلاتن فعلاتن آرند در صدر ابتدا جایز است
۹۹	بحر مضارع مثمن اخرب	مفعول فاعلاتن	۴ بار	سو لف	تا قوت کس نباشد یا قوت نازنینش کند بده ام بدندان ناحم بر انگینش	چهار رکن اخرب و چهار سالم
۱۰۰	مضارع مثمن اخرب مسبّغ	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان	۲ بار	جامی رح	ای لعل نوش خندت کام شکر دہانان سر دہانت بیرون از فہم نکتہ دانان	صدر و ابتدا اخرب عروض و ضرب مسبّغ حشوها بعضے سالم و بعضے [illegible]
۱۰۱	مضارع مثمن اخرب مکفوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن	۲ بار	۰	دل بے رخ تو صورت جان را نمی‌شناسد جان بے لب تو گوہر کان را نمی‌شناسد	صدر و ابتدا اخرب است و حشو مکفوف و عروض و ضرب سالم
۱۰۲	مضارع مثمن اخرب مکفوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات	۲ بار	سیفی	بازم ہوائے آن لب میگون گرفته است معلوم میشود که مرا خون گرفته است	تقطیع بازمہ مفعول وای الل فاعلات بیگوگ مفاعیل رفته است فاعلات ـ

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزوریه
۱۰۳	مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاع لن	۲ بار	سیفی	سیفی پری وشی که تو دیوانهٔ او خواهی مسخر تو شود جز دعا مگو	تقطیع سیفیپ مفعول ـ ری وشیکه فاعلات تو دیوان مفاعیل ئی او فاعلن
۱۰۴	مضارع مثمن مکفوف مقصور	مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات	۲ بار	جامی رح	خوش آن موسم بهار که بر طرف لاله زار بهر یار گلعذار بکف جام خوشگوار	عروض وضرب مقصور است باقی ارکان مکفوف اگر عروض وضرب محذوف باشد این وزن شود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لن
۱۰۵	مضارع مثمن اخرب مکفوف مجبوب	مفعول فاعلات مفاعیل فع	۲ بار		تنها نه تیر غمزه نه دل دوخت او کز آتش فراق مرا سوخت او	صدر و ابتدا اخرب عروض وضرب مجبوب باقی مکفوف

۱۰۶	مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف مسبغ	مفعول فاعلات مفاعیل فاع	۲ بار	.	عاشق شدم بر آن بت ناسازگار صبرم ربود با غم او کردگار	عروض و ضرب مجبوف مسبغ
۱۰۷	مضارع مثمن اخرب محذوف	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن	۲ بار	سعدی رح	دیدار مینمائی و پرهیز میکنی بازار خویش و آتش ما تیز میکنی	صدر و ابتدا اخرب عروض و ضرب محذوف باقی ارکان بعض سالم و بعض اخرب ـ
۱۰۸	مضارع مسدس سالم	مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن	۲ بار	.	نمیخواهم یکدم از تو جدا باشم تو باشی همراه من هر کجا باشم	
۱۰۹	مضارع مسدس اخرب مکفوف	مفعول فاعلات مفاعیلن	۲ بار	.	ای نازنین که ماه منی امشب رحمی بکن چو شاه منی امشب	تقطیع ای ناز مفعول نینک ماه فاعلات منی امشب مفاعیلن عروض و ضرب سالم است و اگر محذوف باشد مفعول فاعلات فعولن وزن آن گردد
۱۱۰	مضارع مسدس مکفوف محذوف	مفاعیل فاعلات فعولن	۲ بار	جامی رح	خوشا جلوه جمال تو دیدن خوشا میوه وصال تو چیدن	

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزوریه
۱۱۱	مضارع مسدس مقبوض	مفاعلن فاعلاتن مفاعلن	۲ بار	•	مرا بکوی تو رفتن کجا شود ز ناتوانی مگر از خدا شود	صدر و ابتدا و عروض و ضرب مقبوض اند و باقی سالم
۱۱۲	مضارع مسدس اخرب اخرم	مفعول فاعلاتن مفعولن	۲ بار	•	دارم بدرد هجرش بیتابی بهر جا نباشد بیخوابی	صدر و ابتدا اخرب است و عروض و ضرب اخرم باقی سالم
۱۱۳	مضارع مسدس اخرب اخرم مقصور	مفعول فاعلاتن مفعول	۲ بار	•	آن بیوفا نگاری دل برد زیر قدم بخواری بسپرد	صدر و ابتدا اخرب عروض و ضرب اخرم مقصور
۱۱۴	بحر مقتضب مثمن سالم	مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن	۲ بار	•	میسوزم ز داغ جگر بینالم ز درد والم میخوابم ز شب تا سحر خون گریم ز اندوه غم	
۱۱۵	مقتضب مثمن مطوی	فاعلات مفتعلن	۴ بار	سیفی	بالبت چه میطلبم باده نزد جان چه بود با رخت چه ننگرم بنده پیش جان چه بود	جمله ارکان مطوی

۱۱۶	مقتضب مثمن مطوی مقطوع	فاعلات مفعولن	۱۲ بار	سیفی	وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی حاصل از حیات ایجان یکدم است تا دانی	تقطیع وقت راغ فاعلات نیمت دا مفعولن ا قدرکه فاعلات بتوانی مفعولن اینجا چهار رکن مطوی است و چهار مقطوع
۱۱۷	مقتضب مربع مطوی	فاعلات مفتعلن	۲ بار	•	ترک خوب روی مرا گو چرا نه خوش بینی	اگر شاعر خواهد مربع را مثمن و مسدس نموده گوید
۱۱۸	مقتضب مربع مطوی سالم العروض والضرب	فاعلات مستفعلن	۲ بار	•	دست باز دار از دلم ور نه جان زتن بگسلم	صدر و ابتدا مطوی
۱۱۹	مقتضب مربع مخبون مطوی	مفاعیل مفتعلن	۲ بار	•	چرا کشتی از گنهم بجنبت که بگسلم	صدر و ابتدا مخبون عروض و ضرب مطوی
۱۲	بحر خفیف مشعث مخبون	مفاعلن فعلاتن	۳۲ بار	سیفی	ز دو رنیست میسر نظر بروی تو ما را چه دولتست تعالی الله از قد تو قبا را	تقطیع ز دو رنی مفاعلن ستمیسر فعلاتن نظر بر و مفاعلن تما را فعلاتن چه دو لتس مفاعلن تعالل فعلاتن ز قد تو مفاعلن قبا را فعلاتن

تعداد بحور	نام بحر	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزدوجه
۱۲۱	مجتث مثمن مخبون مشعث	مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلیا	۲ بار	.	دلم که سوخت ز عشقت چراغ جان منست عبا گر تو رسد نور دیدگان منست آن	تقطیع دلم کسو مفاعلن خت ز عشقت مفعولن چراغ جا مفاعلن منستان فعلیان
۱۲۲	مجتث مثمن مخبون مقصور	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات	۲ بار	سیفی	زبسکه درد تو بر جان ناتوان منست هلاک من طلبد هر که مهربان منست	چون فعلاتن را جبن و قصر کنند فعلات شود
۱۲۳	مجتث مثمن مخبون محذوف	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بکسر عین	۲ بار	ایضاً	شفا چو در قدم تست مبتلای ترا برون خرام که دردی مبادپای ترا	عروض و ضرب مخبون محذوف است
۱۲۴	مجتث مثمن مخبون مقطوع	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بسکون عین	۲ بار	ایضاً	اگرچه یار مرا نیست رسم دلداری بدین خوشم که ندارد بدیگری یاری	عروض و ضرب مخبون مقطوع

۱۲۵	مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان	۲ بار	سیفی	چه گویم از سر مستی لب تو نابست مرنج از سخن ما که عالم آبست	تقطیع چگویمز مفاعلن سر مستی فعلاتن لب تو مفاعلن نابست فعلان در این عروض و ضرب مقطوع مسبغ است
۱۲۶	مجتث مثمن مشعث مخبون مقصور مقطوع	مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن	۲ بار	عرفی	عجوز بختم اگر زلف شان بیاراید سفید گرد و ز نفین شاهدان تتار	
۱۲۷	بحر متقارب مثمن سالم	فعولن	۸ بار	.	ز شرم رخت لاله را داغ بر دل ز رشک قدت سرو را پای در گل	
۱۲۸	بحر متقارب مثمن مقصور	فعولن فعولن فعولن فعول	۲ بار	سلمان	نه چون نور رایت بود آفتاب که این از خطا آید آن از صواب	عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم یوسف زلیخا فردوسی و بوستان و سکندرنامه و شاهنامه بر همین وزن است .

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزدوجه
۱۲۹	متقارب مثمن محذوف	فعولن فعولن فعولن فعل	۲ بار	سیفی	چو آیم بکویت مکن عیب من که بی اختیارم درین آمدن	عروض و ضرب محذوف باقی سالم اجتماع این وزن و وزن سابق جائز است
۱۳۰	متقارب مثمن اثلم	فعلن فعولن	۴ بار	حافظ رح	من رند عاشق و آنگاه توبه استغفر الله استغفر الله	چهار رکن اسلم و چهار سالم
۱۳۱	متقارب مثمن مقبوض اثلم	فعول فعلن	۴ بار	ایضاً	گرم بخوانی ورم براندی دل حزین را بجای جانی	بعضی این بحر را بر شانزده رکن بنا کرده اند چنانچه عصمت الله بخاری فرماید سه زهی دو چشمت بخون مردم گشاده تیر و کشیده خنجر بصبح چو ماه شبها و خط سیاه شب معنبر

۱۳۲	متقارب مثمن اثرم مقصور	فاع فعولن فاع فعول	۲ بار	جامی رم	ای شب زلفت غالیه سائی وی مه رویت غالیه پوش	
۱۳۳	متقارب مثمن ابتر	فعولن فعولن فعولن فع	۲ بار	•	نگاهے که بوده بمن گاه گاهے کنون نیست آنهم من و آهے	عروض و ضرب ابتر
۱۳۴	متقارب مثمن اثرم	فعل فعولن فعولن فعل	۲ بار	•	عارض و زلف تو ای گل چهر غیرت چین است و رشک مهر	صدر و ابتدا و عروض و ضرب اثرم حشوها سالم
۱۳۵	متقارب مثمن مقصور و محذوف و اثلم	فعلن فعولن فعولن فعول مقصور یا فعل محذوف	۲ بار	•	شب آن بت شوخ عیار من تنها نه دل جان من نیز برد	صدر و ابتدا اثلم عروض محذوف و ضرب مقصور
۱۳۶	متقارب مثمن مسبغ	فعولن فعولن فعولن فعولان	۲ بار	•	زہے ابرویت قبلهٔ پاک دینان نیاز خوش خاطر نازنینان	عروض و ضرب مسبغ باقی سالم

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزوریه
۱۳۷	متقارب مسدس سالم	فعولن	۶ بار	•	زدرد جدائی چنانم که از زندگانی بجانم	
۱۳۸	متقارب مسدس محذوف	فعولن فعولن فعل	۲ بار	•	تراگوا‌ی مشک سر بخوبی شده ستی سمر	عروض و ضرب محذوف
۱۳۹	بحر متدارک مثمن سالم	فاعلن	۸ بار	سیفی	حسن و لطف ترا بنده شد مهر و مه خط و خال ترا مشک چین خاک ره	تقطیع حسن و لط فاعلن فی ترا فاعلن بندشد فاعلن مهر و مه فاعلن
۱۴۰	متدارک مثمن مخبون	فعِلن بکسر عین	۸ بار	سلمان	چو رخت نبود گل باغ ارم چو قدت نبود قد سرو چمن	همه ارکان مخبون اند

۱۴۱	متدارک مثمن مقطوع	فعلن مسکن ۸ بیت	۸ بار	جامی رح	تا کی یارا در دشم داری تا کی آری بر من خواری	این بحر صورت الناقوس نیز گویند چرا که حضرت علی کرم الله وجهه صوت ناقوس شنیده فرمودند که این میگوید سبحان الله حقا حقا صدقا صدقا قائمه قائمه قائمه
۱۴۲	متدارک مثمن مخبون مقطوع	فاعل فعل با فعلن	۴ بار	ایضا	سنبل سیه بر سمن مزن لشکر حبش بر ختن مزن	تقطیع سنبلی فاعلن سیه فعل بر سمن فاعلن مزن فعل
۱۴۳	متدارک مثمن مخبون مقصور	فاعلن فعلن فاعلن فعل	۲ بار		دوش گفت بت یار من که من می کشم تو شب رفته در چمن	متدارک مسدس اگر سالم الاجزا باشد فاعلن ۶ بار باشد و مثمن مخبون الاجزا فعلن شده و مثمن مخبون مقطوع الاجزا فعل مثمن ۸ بار بود
۱۴۴	متدارک مثمن مقطوع مقصور	فعلن فعلن فعلن فعل	۴ بار	خسرو رح	خالق باری سرجن هار واحد ایک بدا کرتار	صدر و ابتدا و حشو با مقطوع عروض و ضرب مقطوع مقصور

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت عروضیه
١٤٥	بحر قریب مسدس سالم	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	٣ بار	٠	[illegible] اگر گو [illegible]	
١٤٦	قریب مسدس مکفوف	مفاعیل مفاعیل فاعلاتن	٣ بار	سیفی	خداوند جهان بخش شاه عادل شهنشاه جوان بخت زاد کامل	تقطیع خداوند مفاعیل جهان بخش مفاعیل شاه عادل فاعلاتن عروض و ضرب سالم باقی ارکان مکفوف
١٤٧	[illegible] محذوف	مفعول مفاعیلن فاعلاتن	٣ بار	ایضاً	تا طبع رسه برقرار باشد مداح در شهریار باشد	تقطیع تا طبع مفعول رهی بر ق مفاعیل رار باشد فاعلاتن اگر عروض و ضرب مقصور باشد مفعول مفاعیل فاعلان وزن گردد

۱۴۸	قریب مسدس اخرب مکفوف مقصور یا محذوف	مفعول مفاعیل فاعلات یا فاعلن	۲ بار	٠	امروز بسعیم نگاه کرد راحت دلش گرده آمن	درین جا عروض مقصور است و ضرب محذوف
۱۴۹	قریب اخرب اخرم	مفعولن مفعول فاعلاتن	۲ بار	٠	باز آمد یارم بشادکامی که باشم شاد ار کنون بباشم	و مفعول فعولن فاعلاتن نیز می آید
۱۵۰	قریب اخرب اثتم عروض سالم و ضرب مسبغ	مفعول فعول فاعلاتن یا فاعلیان	۲ بار	نعمت خان	سرخوج چه شد اسیر میگفت از علم لغت هرانچه پدید آید	در تشابه قطعه نصاب گفته
۱۵۱	بحر جدید مسدس مخبون	فعلاتن فعلاتن مفاعلن	۲ بار	٠	چه قدرت گر به صنوبر کشد سرے نه بود چون قد سروت صنوبرے	
۱۵۲	بحر [illegible] سالم	[illegible] فاعلاتن مستفعلن	۲ بار	٠	هر شب همگوئی که فردایت خوش کنم چند فردا وقت شاید فردا کنی	

تعداد بحور	اسامی بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۱۵۳	بحر مشاکل مثمن سالم	فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن	۲ بار	•	کرد ما را چه پیر وصل چنین ایشتری چون نباشیم بیابان گرد روز و شب	
۱۵۴	بحر مشاکل مثمن مکفوف	فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل	۲ بار	جامی رح	خیز مطرف چمن گیر با حریف سمن روی گاه سنبل تر چین گاه شاخ سمن بوی	
۱۵۵	بحر مشاکل مسدس مکفوف مقصور	فاعلات مفاعیل مفاعیل	۲ بار	•	یار غم زده ام در شب دیجور زان سبب که شده ز وزمحن دور	
۱۵۶	مشاکل مسدس مکفوف محذوف	فاعلات مفاعیل مفعولن	۲ بار	•	یار من که چه اگر دنه خوبشم وقف [illegible] بیگانه و خویشم	مثمن این کم آید وزن تو فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل است [illegible] نگاه غضبناک آن نگار چون مرا دید بیجا چکنم عذر بیگانه چه کنم عرض
۱۵۷	مشاکل مربع مکفوف	فاعلات مفاعیل	۲ بار	•	روزگار خزان است پای گیری از ان است	

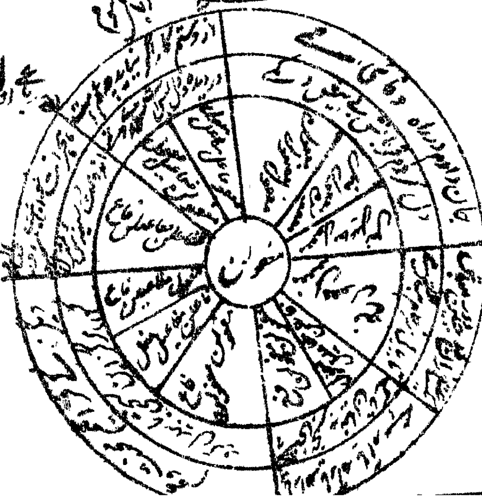
فصل هفتم در بیان اوزان رباعی و مثنوی بدانکه عضی سے
عجم بست و چهار اوزان رباعی که آنرا دو بیتی و ترانه نیز گویند
از بحر هزج اختراع نموده اند و مجموع اوزان از اجتماع ربع
مفاعیلن سالم و نه مزاحفات آن که مفعول اخرب و مفاعلن
مقبوض و مفاعیل مکفوف و فعول اثتم و فعل بفتح عین و وقف
لام مجبوب و فاع ازل و فع ابتر و مفعولن اخرم و فاعلن اشتر
اند حاصل میشوند و خواجه حسن قطان که از اکابر خراسان بود جهت
برائے ضبط آنها دو شجره مقرر ساخته یکے شجرۂ اخرب که رکن
اول او مفعول شده دوم شجرۂ اخرم که رکن اول او مفعولن
بوده و هر شجره مشتمل دو آزده انواع است که بمنزلۂ شاخها اند
و از اجتماع دو آزده اوزان هر شجره با همدیگر بیتے ناموزون
نمی شود مگر جمع کردن اوزان یک شجره با شجرۂ دیگر نیکو نیست
صورت هر دو شجره

الیست



و بعضے برای اوزان مذکور دو دایره وضع کرده اند یکے دایرهٔ اخرب و دویم دایرهٔ اخرم و هر دایره به ده آرزو حصص منقسم ساخته مگر بوف در هر دو دایرهٔ مذکور بعد دو دایره دیگر افزوده و مثال هر وزن درج نمود تا اقرب الی الفهم گردد. صورت دو دایره اینست





ولبعضے گفته اند که اوزان رباعی بده ہزار میرسد و ازان جمله اینست
که مفعول مفاعلن فعولن فعلن و این مثال آورده که سه العاشق فی ہواک
سباه و سباہ جزء تقطیعش العاشق مفعول ففی ہوا مفاعلن کسا ہن فعولن سباہ
فعلن ولیکن تقطیع مصراع مذکور بدین طور ہم میتواند شد که العاش
مفعول قفی ہوا مفاعلن کسا ہنا مفاعیلن ہ برفع کما لا یخفی علی الفطن
الزکی و مثنوی را ہفت وزن از بحور مذکوره مقرر کرده اند چنانچه
جمله اوزان مع امثله ازین جدول ظاہر است -

نمبر	نام بحر	وزن	نام شاعر	مثال	کیفیت
۱	بحر سریع مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلات	جلال الدین فراقی	بذر گری دشت پر از میوه باغ لاله درخشنده درو چون چراغ	مخزن الاسرار نظامی گنجوی رح و مطلع الانوار و قران السعدین امیر خسرو دہلوی ہم برہمین وزن است
۲	ہزج مسدس اخرب مقبوض محذوف	مفعول مفاعلن فعولن	خیر حسینی	این طرفه حکایتیست بنگر روزی بتقاضا گر سکندر	تحفة العراقین حکیم خاقانی و لیلی مجنون شیخ نظامی و لیلی مجنون امیر خسرو و مولوی جامی و نلدمن شیخ فیضی برین وزن است -
۳	بحر متقارب مثمن مقصور	فعولن فعولن فعولن فعول	شیخ سعدی رح	بنام جہاندار جان آفرین حکیمے سخن بر زبان آفرین	شاہنامه و زلیخا حکیم فردوسی سکندرنامه نظامی و ہمائے ہمایون خواجه کرمانی برین وزن است

نمبر	نام بحر	وزن	نام شاعر	مثال	کیفیت
۴	بحر رمل مسدس مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	مولوی جامی رح	گردی از آشوب گرد شهرها گرد از صحرا و کوه آهنگ شهر	بهمین وزن است مثنوی مولانا جلال الدین رومی رح و منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار رح
۵	بحر خفیف مخبون مقطوع	فاعلاتن مفاعلن فعلن	جامی رح	داشت در ره مقام بیوه زنی تازه روئی و نازنین بدنی	بهمین وزن است حدیقه حکیم سنائی و باغ ارم سنائی و هفت پیکر نظامی الدین گنجوی و هشت بهشت امیر خسرو رح
۶	هزج مسدس محذوف	مفاعیلن مفاعیلن فعولن	سلیمان ساوجی	نمی شد عیب خوانی نزد مجنون برو میخواندند از هر گونه افسون	برین وزن است خسرو و شیرین نظامی و عشیقه امیر خسرو و یوسف زلیخا جامی رح
۷	رمل مسدس مخبون مقطوع	فاعلاتن فعلاتن فعلن	جامی رح	محتشم زاده بس نخوت جاه میخرامید ظریفانه براه	برین وزن مثنویها کم واقع شده شعر مذکور از سبحة الابرار مولوی جامی رح است

باب دویم در قافیه و ردیف و حاجب و آن مشتمل بر شش فصل است

فصل اوّل در تعریف قافیه و حروف آن بدانکه قافیه در لغت بمعنی از پی رونده و در اصطلاح عبارتست از مجموع آنچه تکرار یابد [illegible] در الفاظ مختلف لفظًا و معنًی یا لفظًا فقط یا معنًی فقط و [illegible]

آخر مصاریع و ابیات بخلاف ردیف که آن لفظ متحد لفظاً و معنیً است
که بعد از قافیه در آخر اشعار بیاید پس اگر آخر دو مصراع در لفظ
متحد باشد و در معنی مختلف چنانچه درین بیت بیت گر دیو مسخر تو گردد
زین هر دو چه حاصل تو گردد ؛ یا بالعکس چنانچه درین بیت ع پوستین
نغز باید اندر بر ؛ پوست این بر آید از دم سرد ؛ آخر را ردیف نخوانند
قافیه گویند ردیف را قافیه لازم است و قافیه را ردیف ضرور نیست
چنانچه در هر دو بیت مذکور و درین بیت هر دو موجود اند ع پناه بلندی
و پستی تویی ؛ همه نیستند آنچه هستی تویی ؛ لفظ هستی و پستی قافیه است
و لفظ تویی ردیف و گاهی قافیه زاید هم میباشد در معنی دخلی ندارد
چنانچه جمله اقسام قافیه مع امثله ازین جدول ظاهر است -

جدول اقسام قافیه

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلف لفظاً و معناً	چنانچه سعدی گفته ع تا عشق بیکران گزیدم / از روی خوشی نشان ندیدم	هر دو قافیه مختلف لفظاً و معناً است
قافیه متجانس لفظاً فقط	چون درین بیت مذکور ع پوستین نغز باید اندر بر / پوست این آید از دم سرد	لفظ بر و بر در معناً مختلف اند لفظاً متحد -

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلف معنا متحد لفظا	چنانچه درین بیت لطف ... ما هفته چنین رخ خورشید ... جوهر است و آن عارض ... لفظ گرد در بیت مذکور	عارض اول بمعنی رخسار و عارض ثانی بمعنی شیء غیر اصلی
قافیه مختلف لفظا و معنا که یکی از آنها زاید باشد	چنانچه شیخ سعدی می‌فرماید ... بزرگان ... وبزرگیش ... بزرگان نهاده بزرگی ... [illegible]	درین هر دو بیت لفظ ... و بمعنی ... ست

وحروف قافیه نُه است یکی روی که از آن چاره نیست و حرف اصلی قافیه است

وچهار پیش از وی و مقدم بروی که تأسیس و دخیل و ردف و قید است

چنانچه مولف درین شعر آورده ست تأسیس و دخیل و ردف و هم قید

این چار مقدم روی است ای ... و چهار پس از وی و بعد از وی

که وصل و خروج و مزید و نائره است چنانکه شاعری آورده

آن چار حرف بعد روی گر کنی شمار ... وصلست و هم خروج و مزید ست و

نائره ... بقول خلیل جمله حروف مذکوره داخل قافیه اند

وبعضی فقط حرف روی را قافیه گویند تعریف و مثال و اقسام

حروف مذکوره ازین جدول واضح است -

جدول دربیان حروف قافیه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	روی	روی در لغت بمعنی ریسمانیست باعتبار مضبوطی حروف دیگر قافیه از روی باین اسم موسوم کردند	حرف اصلی کلمه که ثبوت قافیه بر آنست و استواری آن از و	چون رائے خاور و یا و رو حرف نون که فقط قافیه باشد وقت عدم لحوق حروف دیگر چون میم سیم و دم	هیچ شعر عرب و عجم از وے خالی نباشد
۲	تاسیس	تاسیس بمعنی بنا نهادن است باعتبار آنکه بنای قافیه برین است باین نامیدند	الفیکه ماقبل روی بواسطه یک حرف متحرک آید	چون الف یاور و خاور که بواسطه واو متحرک ماقبل روی که را است آمده تکرار حرف تاسیس در قوافی واجب نیست بلکه مستحسن است لهذا منزل را با حاصل قافیه میسازند با آنکه در منزل تاسیس نیست –	حرف متحرک را دخیل و حائل گویند چنانچه بیاید

تعداد حروف	نام حروف	وجه تسمیه	تعریف	تمثیل و تشریح	حکم وجوب جواز و دیگر بیان ضروری
۳	دخیل	در لغت دخیل کسی که درمیان دو ساکن دخل داد باین اسم موسوم شد	حرف متحرک که واسطه میان تاسیس و روی باشد	چون دال او نادر و یا در نادر و جمهور شعرا رعایت تکرار آن مخصوص در قوافی واجب نیست لهذا عادل را با واصل قافیه آرند و اختلاف دخیل در فارسی جایز است چنانچه میرزا صائب گوید ع غیر حق را میدهی ره در حریم دل چرا ؛ میکشی بر صفحهٔ هستی خط باطل چرا ؛	در فارسی رعایت تکرار دخیل مستحسن است و در عربی واجب
۴	ردف	در لغت یعنی پس نشیننده باعتبار اینکه رفته پس حرف روی است	حرف علت ساکن که حرکت ما قبل موافق آن باشد و قبل روی بلا فاصله متصل آید	این قسم بر دو قسم است یکی آنکه هیچ حرف واسطه نباشد چون الف زبان و جهان و واو جنون و چون و یای جبین و چنین؛ دویم آنکه حرف ساکن واسطه باشد چون [illegible] دوست و پوست و گذشت و نگشت	رعایت این از واجبات است بدانکه در ردف زاید سیزده قسم از ضرب شش در سه حاصل میشود مثال الف با هر یک نوشته شد یا با شش حرف مذکور

تعداد حروف	نام حروف	وجه تسمیه	تعریف	تمثیل و تشریح	حکم دیگر بیان ضروری
		وابود آن نظر بهر آن افتد -		درین هنگام الف و واو و یای مذکور را ردف اصلی مفرد گویند و آن حرف ساکن را ردف زاید و مرکب حروف ردف زاید بحکم استقرا شش اند چنانکه شاعر گفته ٥ ردف زاید شش بود ای ذوفنون، خا و را و سین شین و فا و نون، چو تاخت و باخت و داشت و کاشت و کاست و راست و آرد و کارد و تافت و یافت و راند و ماند و علی هذا القیاس بدانکه رعایت ردف مطلقاً از واجبات است و مجهول را با معروف جمع کردن در فارسی جایز است و در اردو لیکن در فارسی مستحسن نیست -	چون تخت و بخت در زیست و کیست و فریفت با مثل خود اما شین با یا غیر مستحسن همچنین را و نون با آن الف و یا حروف مذکوره چون سوخت و دوخت و کوفت با مثل خود و پوست و دوست و گوشت با مثل خود اما را و نون با واو غیر مستحسن

۵	قید	قید لغت بند و حوالیکه بر سر پای اسپان بهم قرار گیرد و دوال شمشیر باعتبار آنکه قافیه مقید است مانند حرف قید مخلف نشود باین نام مشهور شده ـ	حرف ساکن غیر مدّی که قبل روی بی فاصله در وسط افتد	حروف قید در فارسی بیش از ده و از ده یافته نشده است چنانچه شاعری آورده سه حرف قید اندر زبان فارسی ده و دو بالاست بشنو ای فتی با و خا و را و زا و سین و شین و غین و فا و نون و واو ها و یا چون گبر و ابر و تخت و بخت و درد و سرد و رزم و بزم و ست و دست و دشت و گشت و مغز و نغز و خفت و گفت و بند و پند و پوش و جوش و مهر و چهر و بیک و نیک و در عربی دیگر حروف نیز آمده چون ستر و شتر و شکر و فجر و اجر و کظم و نظم و قصر و عصر و وضع و رضع و نطع و قطع و وجد و عدد و علم و حلم و وقص و رقص و ذکر و فکر و امر و جمر و در و جور و سیر و غیره ـ	رعایت تکرار قید در قوافی از واجبات است اگرچه اختلاف قریب المخرج در فارسی جایز داشته اند چون بحر و مهر گردد اردو جایز نی ـ

۲	وصل	عقب روی آید حرفی که بلا فاصله موسوم شد	حرفیکه بعد روی آید بے فاصله پیوندد خواه مشهور الترکیب باشد یا غیر آن	حروف وصل ده است بحکم استقراء چنانچه شاعری گفته ده بود وصل فارسی گو ازو الف و دال و کاف ها و یا و حرف جمع و اضافت و مصدر و حرف تصغیر و رابطه است دگر و چون یارا و نگارا و کند و زند و عیارک و دلدارک و کرده و شمرده و هستی و پوستی و خوبان و محبوبان و دارم و کارم و گفتن و سفتن و لاله و پیاله و خلوت است و عشرت است از جمله امثله مذکوره میم دارم و کارم مشهور الترکیب است و ہائے لاله و پیاله غیر مشهور الترکیب و فرق میان روی و وصل آنست که بے روی لفظ مهمل باشد چون نگارا که بے را مهمل میماند بخلاف الف وصل که نگار میماند	تکرار وصل از ضروریات است -

۷	خروج	باعتبار برآمدن از حرف وصل بود این حرف یا بانیکه از حرف وصل خارج است باین نامیده شده	حرفیکه بوصل پیوندد	چون میم درین بیت ؎ ما کشتهٔ آن دو لعل یاریم ٭ ما دست ز خونبهان نداریم ٭ درینجا را حرف رویست و یا وصل و میم خروج ۔	رعایت خروج از ضروریات است
۸	مزید	باعتبار زیاده بودن از خروج	حرفیکه بخروج پیوندد	مانند شین درین بیت ؎ آنکه بدست دلبرے بستیمش ٭ از هر چند بگسست باز پیوستیمش ٭	رعایت این ضروریست
۹	نائره	مشتق از نوار بمعنی رسیدنست باعتبار رسیدن از غایت قافیه که مزید است بطرف این حرف باین نامیده شد ۔	عبارت از حرفیکه بمزید پیوندد یکے باشد یا بیشتر	مثال یک حرف مانند شین درین بیت ؎ دل که بدست تو سپردیمش ٭ بازده ایجان که نبردستمش ٭ درین جا دال رویست و سین وصل و تا خروج و میم مزید و شین نائره مثال بیشتر مانند میم و شین درین بیت ؎ آن دل که بدست تو سپردستمش ٭ ایجان بده اکنون که نبردستمش ٭	رعایتش هم از ضروریات است

فصل دوم در حرکات قافیه بدانکه اعراب قافیه بالاتفاق شش اند چنانچه شاعرے درین قطعه جمع نموده قطعه شش بود اعراب اندر قافیه رس و اشباع است دیگر حذو هم باز توجیه است و مجری و نفاذ یاد دار این جمله را اے محترم چنانچه تشریح و تعریف هر یک ازین جدول منکشف است

[illegible]	[illegible]	معنی لغوی	تعریف اصطلاحی	تشریح و تمثیل	حکم وغیره
۱	رس	رس در لغت ظاهر ساختن است چون این حرکت الف را ظاهر میسازد بایں اسم موسوم شد	حرکتیکه بر ماقبل الف تاسیس باشد	مثل فتحه عین عاقل و نون ناقل که ماقبل الف تاسیس واقع شده است	

۲	اشباع	بسبب آنکه در میان دو ساکن واقع شده و انها را سیر کرده چه اشباع در لغت سیر کردن است	حرکت دخیل	چون کسرهٔ قاف عاقل و ناقل و ضمه واو تطاول و تناول و فتحه فاء تفاقل را تو تارک و مشارک ـ	در فارسی در روی متحرک اختلاف این حرکت رواست لهذا لفظ برابری با ظاهری قافیه ساخته اند و در اردو مطلقاً روا نیست ـ
۳	حذو	در لغت بمعنی برابر با چیزی بودن است چون با علیه برابری حرکت باین اسم نامیده شد	حرکت ما قبل ردف مطلقاً و حرکت ما قبل قید	مثال ردف مفرد و اصلی چون فتحه را شراب و جراب و ضمه کاف کوی و سین سوی و کسرهٔ قاف رقیب و نقیب و در ردف زائد چون فتحه سعد و ضمه نقل و مقل و کسره علم و حلم و حرکت ما قبل قید چون فتحه تا تخت و با بخت و ضمه شکفت و نهفت و کسره گشت و بهشت ـ	در کلام متقدمین اختلاف این در قافیه که بحرف قید موصول باشد آمده است چنانچه درین بیت ع سیه است آن شکل سین بشته ز باشد ارسیت حلقه بسته ز اما متاخرین در کلام خود اصلا نیارند خصوص در اردو ـ

۴	توجیه	در لغت روی سوی چیزی بمعنی وجهت دیگر آن روی ساکن حرکت ماقبل خود است باین نامیده شد	حرکت ماقبل روی ساکن که قبل آن روی حرفی از حروف مقدمه نباشد	مثل حرکت فتحه کاف فارسی و دال درین بیت طالب طوری سه زبام تو مهتاب میزد نگرد که افتاده مستانه بربام و در روی ساکن را روی مقید گویند	اختلاف این جا نیست مگر وقتیکه حرف وصل بروی پیوند چون درین بیت سعدی بعرسه نماید در ربام او برگ گلی بگوهم که خار است که برگ گلی و درینجا دال مکسور است و کاف عجمی مضموم
۵	مجری	در لغت بمعنی جای جاری شدن است چون حرکت از روی بوصل جاری شده باین نام موسوم گشت	حرکت روی متحرک که آنرا روی مطلق خوانند وقتیکه بوصل پیوندد	چون کسره نون درین بیت غیرتی کاشانی دهان یار نامن دوش میزد گفت پنهانی که من سرچشمهٔ آب حیاتم هیچ میدانی	اختلاف این روا نیست

٦	نفاذ	بانیکه چون وصل متحرک شود ونفوذ کند بخروج وبسوی آن روان شود	حرکت حرف وصل تمشیکه بخروج ملحق شود وحرکت مزوج ومزید راهم نفاذ گویند وحرکت نائره راکه بندرت است نیز نفاذ نامند -	چون حرکت یاے افگنیم وبشکنیم درینجا نون حرف رویست و یاے خطاب وصل وحرکتش نفاذ ومیم خروج -	متحرک بودن وصل لازم نیست چون افگنیم وبشکنیم بصیغه جمع -

فصل سوم در اوصاف واقسام روی و القاب اصناف قافیه بدانکه حرف روی بر دو قسم است مقید و مطلق مقید آنکه حرف روی ساکن باشد باعتبار قید سکون باین اسم موسوم گشت چون نون چمن وسخن ومطلق آنکه دران قید سکون نباشد وبسبب حرف وصل متحرک شود چو را کارم ودارم پس مقید اگر با حروف دیگر قافیه جمع نشود مقید مجرد گویند چنانکه گذشت واگر با حرف دیگر جمع شود و بانحرف منسوب سازند ومقید بتاسیس گویند اگر با حرف تاسیس جمع شود همچنین مقید بردف اصلی یا مقید بردف زاید یا مقید بقید نامند چون لفظ خاور وجان ور است و ابر وغیره برین قیاس مطلق را مطلق مجرد گویند اگر با حرف دیگر جمع نشود ورنه مطلق مقید بقید یا ردف یا تاسیس یا وصل یا خروج وغیره قافیه هم بردو

ضعف است اول باعتبار اوصاف مذکوره حرف روی وغیره و آن چهار قسم
است مجرده مردفه مؤسسه موصله و ثانی باعتبار تقطیع و اصول
وارکان و آن پنج قسم است چنانچه درین بیت مجتمع اند اول آمد متکاوس
دگر آمد متراکب پس ازان شد متدارک متواتر مترادف چنانچه اقسام والقاب
مذکوره ازین جدول مع امثله ظاهر و منکشف اند۔

جدول در القاب واقسام چهارگانه قافیه باعتبار روی وغیره حروف قافیه

نمبر	القاب	وجه تسمیه	تعریف	امثله
۱	مجرده	بسبب مجرد بودن حرف روی از حروف دیگر قافیه	قافیه که درو حرف روی مقید یا مطلق باحروف دیگر قافیه ملحق نشود	قافیه مجرده با روی مقید چون سم و دم و قافیه مجرده با روی مطلق چون کند و زند
۲	مردفه	باعتبار بودن حرف ردف مطلقاً	قافیه که درو با حرف روی مطلقاً حرف ردف مطلقاً بود یا حرف قید بود۔	مردفه بردف مفرد چون آب و تاب و آبم و تابم و مردفه بردف مرکب چون داشت و کاشت و داشتم و کاشتم و مردفه بقید چون ابر و گبر و ابرم و گبرم۔
۳	مؤسسه	باعتبار بودن حرف تاسیس	قافیه که درو با روی مقید یا مطلق حرف تاسیس بود	چو کار و بار و کارم و بارم
۴	موصوله	باعتبار بودن حرف وصل	قافیه که درو با روی حرف وصل بود یا حرف خروج و مزید و نائره	چون دارم و یارم و داریم و یاریم و داشتیم و کاشتیم و داشتمش و کاشتمش

جدول در بیان اقسام و القاب قافیه باعتبار تقطیع و ارکان و اصول

[illegible]	[illegible]	وجه تسمیه	تعریف	مثال
۱	مترادف	باعتبار رسیدن آمدن دو ساکن	قافیه که درو دو حرف ساکن بلافصل در آخر آیند	چنانچه درین بیت ملا ظهوری ع نگگشت مهتاب بیرون خرام که لبریز شد ماه را باز جام قافیه خرام و جام مترادف است -
۲	متواتر	بلحاظ گرفتن دو ساکن یک متحرک را از پیش و پس -	قافیه که درو یک حرف متحرک در میان دو ساکن واقع شود	لاحدسه هر دم دل من هست بر تو مایل هرگز نشده مهر تو از دل زایل خورشید رخ تو خوبتر میبینم حالا که شده غبار خطت حائل -
۳	متدارک	باعتبار دریافتن دو متحرک دو ساکن را	قافیه که درو دو متحرک معاً میان دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت ملا جامی رحمه این محال است که شد باورت عقل و خرد کو که نشد یاورت
۴	متراکب	باعتبار سوار شدن بیکدیگر متحرک بر دو ساکن	قافیه که درو سه متحرک معاً میان دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت حکیم سنائی زور او بت شکن ز روز ازل دست او تیغ زن بر اوج زحل
۵	متکاوس	تکاوس در لغت بمعنی انبوهی است باعتبار اجتماع چهار متحرک با هم تا بسیده شده	قافیه که درو چهار متحرک معاً میان دو ساکن باشند	چون شکنمش و چون فگنمش این قافیه در اشعار عجم نیامده مخصوص بزبان تازیست -

فصل چهارم در عیوب قافیه و آن ده است اقوا و غلو و تعدی و اکفا و سناد و ایطا و تحریف و تغیر و معمول و تضمین

تعریف و تقسیم هر یک و وجه تسمیه مع امثله ازین جدول بوضوح خواهد پیوست

نمبر شمار	نام عیب	تعریف	وجه تسمیه	تشریح و تمثیل	حکم وغیره
١	اقوا	اختلاف حرکت توجیه و حذو	اقوا در لغت بی توشه شدن و بازگشتن بیچیاب ریسمان است چون حرکت حذو و توجیه از اصل خود بازگشت باین موسوم شده	یعنی اختلاف حرکت ماقبل ردف اصلی و ردف زاید که آنرا حذو گویند مثل اختلاف حرکت سور و جور و سخت و دخت درین بیت ع عاقبت بگزید رنج سخت را ٭ در نکاح آورد بر دآن دخت را ٭ و اختلاف حرکت ماقبل روی ساکن که آنرا توجیه گویند مثل اختلاف حرکت بر و سر	این اختلاف روا نیست مگر بعضی جا آمده چنانچه اختلاف ردف درین بیت ع هر دو نه مفتی و نه شاعر که او طوسی بود ٭ چون نظام الملک و غزالی و فردوسی بود

نمبر شمار	نام عیب	تعریف	وجه تسمیه	تشریح و تمثیل	حکم وغیره
٢	غلو	مختلف بودن حرف روی در حرکت و سکون یعنی جائی متحرک آید جائی ساکن	در لغت بمعنی دست بلند کردن بقدر وسعت است بسبب انتهای اختلاف در صورت مذکوره باین نامیده شد	چنانچه حافظ رح فرماید ع صلاح کار کجا و من خراب کجا ٭ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ٭ بای خراب ساکن آمده و بای بکجا متحرک نظامی فرماید ع شه آلوده دل شد زگفتارشان ٭ نوازش گری کرد با پیشان ٭ الف اضافت مکسور است و را پیشان ساکن ٭	متقدمین جائز داشته اند
٣	تعدی	اختلاف حرف وصل در حرکت و سکون	در لغت بمعنی از حد در گذشتن بسبب زیادتی اختلاف باین اسم موسوم گردید	این عیب در فارسی نمی آید مخصوص باشعار عرب است چنانچه صاحب مفتاح بتفصیل بیان نموده	این اختلاف در اشعار عرب می آید اگر مخل وزن است معیوب است ورنه از عیب خارج است
٤	اکفا	اختلاف حرف روی بحرف قریب المخرج یا بعید المخرج یا بحرف زبان دیگر	اکفا در لغت برگردیدن از مقصود است وجه تسمیه ازین معنی ظاهر است	مثال قریب المخرج سریری گوید ع بکطاس بسته صباحی ٭ بهتر ز هزار مرغ و ماهی ٭ و بعید المخرج چون ضرب و چرخ و اختلاف زبانی بزبانی دیگر مثل اختلاف عربی و فارسی درین بیت نظامی ع بدریا گر کشد تیغ پلارک ٭ بماهی گاو گوید کیف حالک	اختلاف بعید المخرج اصلا روا نیست باقی را متقدمین جائز داشته اند

نمبر	نام	تعریف	وجه تسمیه	توضیح و مثال	ملاحظه
۵	سناد	اختلاف حرف ردف مطلقاً	سناد در لغت بمعنی اختلاف و پریشانی عقل است باعتبار اختلاف و پریشانی حروف باین اسم موسوم شد	یعنی اختلاف حرف قید را نیز سناد گویند و بقریب المخرج چندان معیوب و مکروه نیست و نزد بعضی اختلاف اشباع یعنی حرکت دخیل هم داخل سناد است مثال اختلاف ردف اصلی درین بیت استادی ع کنی ناخوش مرا بر زندگانی اگر از ما همی دوری گزینی ها و اختلاف ردف زاید درین بیت ملازم است ع نفر مود با تیغ و طشت آورند ها دو خون ریز را پیش تخت آورند	اختلاف ردف در اشعار عرب جائز است و در فارسی متقدمین جائز داشته اند اگر وقت اختلاف حرکت دخیل روی را بجای وصل متحرک گردد عیب است مانند چنانچه برابری را با شاطری قافیه ساخته اند
۶	تحریف	گردانیدن و تبدیل کردن حرف است در کلمه برای درستی قافیه بلا اشارت زبان	تحریف در لغت گردانیدن و تبدیل کردن سخن است ازین وجه تسمیه ظاهر	چنانچه لفظ خرا را بدل بخرا نموده ملا طوسی گوید ع فزون ز استقامش خرا ها زنده کرد دست بجروی نها اگر اشارت بتبدیل نماید عیب نباشد بلکه خوبی گردد چنانچه عماد الدین موسوی گفته ع بر و از صر ستهابر از ریو ها سر مارا ممکن ای شیخ کالیو ها غلط کردم درینجا عشق گفتم	بعضی آورده اند چنانچه در مثال گذشت

١	٢	٣	٤	٥	٦
				زنخدان نگار خویش را سیو، لفظ سیب را تبدیل بسیو اشاره کرده بود —	
٧	ایطاء	تکرار کلمه در قوافی بیک معنے —	ایطاء در لغت بمعنی قدم بر قدم نهادن است و اینجا بلحاظ اینکه یک قافیه بجائے دیگر تکرار آمده باین اسم موسوم کردند —	بفارسی این را شایگان نیز گویند و ایطا بر دو قسم است یکی ایطاء جلی که در و تکرار قافیه ظاهر باشد مثل لفظ مند که بمعنی صاحب است چون حاجتمند و دردمند و لفظ گر در ستمگر و افسونگر و مثل الف و نون جمع در یاران و دوستان و مثل یا و نون نسبت در سیمین و زرین و غمگین و شرمگین و مثل ها ی جمع در گلها و باغها و مثل دال مضارع در کشد و برد و الف و نون فاعل در خندان و گریان و مثل این هر لفظی که بیک معنے باشد جمع نمودن لیکن اجتماع قافیه الف و نون جمع و ها ی جمع و نون نسبت	ایطاء جلی در یک بیت اصلا جائز نیست مگر بفاصله چند ابیات در قصیده و غزل می آرند و ایطاء خفی در قافیه جائز است

٨	تغییر	متغیر بودن قافیه در قصیده و قطعه بزیادت و نقصان	باعتبار تغییر مذکور	اگر اشاره به تغییر کرده قافیه را متغیر سازند چندان عیب نباشد در قصیده و قطعه کثیرة الاشعار این چنین و الف و نون فاعل در قصیده و غزل و رباعی مردف شعرای قدیم و حال یافته شده است بلکه در مطلع جمع کرده اند امیر خسرو فرماید ترکی و خوبروی کسی کان چنین بود نبود عجب اگر دل و آیین بود اسمعیل گوید رباعی از خاک چو آمد گل رنگین بیرون اندوه کنم از دل غمگین بیرون کرد نظارهٔ عروسان چمن سرها ز دریچهای خونین بیرون مگر در شعر غیر مردف نباید و دوم ایطاء خفی و آن آنست که در تکرار پوشیده باشد مثل دانا و بینا و سیراب و شاداب و گلاب و آب و شاخسار و کوهسار اگر همه جا یک کلمه بمعنی دیگر آرند آنرا ایطاء نگویند بلکه صنعت تجنیس است	این اقبح قبحش عیوب است مگر بشرط مذکور

و اختلاف حرکت روی در توافق ضروری شمرد		قید جایز است در اشعار تحلیل چنانچه شیخ آذری گفته نماز شام که از گردش قضا و قدر — بزیر زانو مهر چرخ [illegible] خاوره بعد چند اشعار گوید — بنای قافیه را یک الف زیاده کنم بشرط آنکه نگیرند خورده اهل هنر — سوال کردم از آن نور دیده ابرار — که ای بذات تو آورد کائنات اقرار	
تردید لفظ قابل قافیه بسبب مجموع عمل ترکیب یا تحلیل	باعتبار آنکه عمل تحلیل یا ترکیب در هر دو مقصود	این هر دو قسم است یکی آنکه دو لفظ را بعمل ترکیب بمنزلهٔ یک کلمه نموده و صلاحیت قافیه بهم رسانند این معمول العمل ترکیب است چنانچه شیخ سعدی می‌فرماید — تو هم جنگ و در باش چون کینه خاست — که با کینه ور مهربانی خطاست — خاست کلمهٔ اصلی مرکب شده قافیه معمول گردید دوم آنکه یک لفظ را تحلیل نموده شده نصفش بجای قافیه و نصف بجای ردیف محسوب	این نوع قافیه اگرچه صنعتی است لیکن اجتماعش در یک بیت مکروه معیوب دانسته اند

		شود و این معمول اهل تخلیل است چنانچه حافظ شیراز فرماید ستم از باده شبانه هنوز ٭ ساقی بازرفت خانه هنوز می کشی و بغمزه میگوئی ٭ توبه کردی زعشق یا نه هنوز ٭	
١٠ تضمین	موقوف بودن معنی یا غنا را نیک معنی قافیه قافیه بر مابعد خود تضمین مصرع دیگر بود	اصل این بود که معنی قافیه باخر مصرع تمام شدی چون مصرع دیگر موقوف گردید از اصل باز گردید و داخل عیب شد مثالش از امیر خسرو دهلوی رح رباعی در حسن تو اکسی نماند الا خورشید که از صبح برون آید تا خدمت کند و پای تو بوسد الا نائی تو بسوی او که تا بوسد پای	جایزست مستحسن نیست

فصل پنجم در بیان ردیف صاحب ردیف در لغت بمعنی پس سوار نشیننده و در اصطلاح ردیف عبارتست از یک کلمه مستقل یا چند کلمات که در آخر مصاریع و ابیات بعد از قافیه آرند و اختلافش جایز نیست نزد نصیر الدین طوسی و تکرار لفظ آن معتبرست نه تکرار معنی و استقلال لفظ نیز نزد او شرط نیست و نزد جمهور ردیف کلمه مستقل مکررست که بیک معنی آید و جایزست که

تمام مصرع مشتمل قافیه و ردیف باشد چنانچه مولوی جامی رح فرماید ؎

من در غم هجر و دل بدیدار توخوش ٭ تن در غم هجر و دل بدیدار تو خوش ٭ تا کے چشم سرشک حسرت ریزد ٭ آن در غم هجر و دل بدیدار تو خوش

بعضے جا ردیف زاید هم آید که بمعنی بیت تعلق ندارد پس ردیف سه قسم شد متحد اللفظ والمعنی و متحد اللفظ مختلف المعنے و متحد اللفظ بے معنی چنانچه مثال هر قسم ازین نقشه ظاهر است ۔

قسم ردیف	مثال	کیفیت
ردیف متحد اللفظ والمعنی	ظهوری گوید ؎ خراب باده سرخوش کرده مارا ٭ بهوش باش که بیهوش کرده مارا ٭	لفظ کرده مارا در هر دو مصرعه ردیف است
ردیف متحد اللفظ و مختلف المعنے	حافظ علیه الرحمه فرماید ؎ ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ ٭ که کرد جمله نکوئی بجائے ما حافظ ٭	لفظ حافظ در هر دو جا ردیف مختلف المعنی است
ردیف متحد اللفظ بے معنی یعنی زاید	خاقانی گوید ؎ هیچ زری ازپی بهارا ٭ مرحلقه درع مصطفے را ٭ وانوری گوید ؎ هر آن مثال که توقیع تو بر آن بود ٭ زمانه طی نکند جز برائے حنارا ٭	لفظ را هر دو جا ردیف زاید است

واختلاف ردیف در اشعار جایز نیست مگر وقتیکه اشاره بآن کرده شود چنانچه کمال اسمعیل اصفهانی گفته است ؎ سپیده دم که نسیم بهار می آید ٭ نگاه کردم و

دیدم کہ بارمی آمد ؎ بعد چند ابیات گفتہ ؎ زہر فال زماضی شدم مستقبل ؎ کہ بر انام چنین خوش گوارمی آید ؎ رہی رسیدہ بجائی کہ پیش خاطر تو ؎ ہمہ نہان سپہر آشکار می آید ؎ ردیف از مخترعات شعرائے عجم است و شعرائے عرب ہم بمتابعت شان اختیار نمودہ اند و حاجب یک کلمہ یا بیشتر مستقل حقیقۃً یا حکماً پیش از قافیہ اصلی یا میان دو قافیہ لفظاً و معناً یا فقط لفظاً مکرر واقع شود و آخر قسمے از ردیف ست چنانکہ صاحب حدایق البلاغت گفتہ و حاجبیکہ میان دو قافیہ آید احسن بود و در فقط مردف محسوب و شعرے راکہ دران ردیف باشد مردّف گویند و آنچہ دران حاجب آید محجوب نامند و شعرے راکہ دو قافیہ داشتہ باشد ذو القافیتین گویند چنانچہ سنائی گوید ؎ عقل و فرمان کشید نی باید ؎ عشق و ایمان چشیدنی باشد ؎ و امثلہ اقسام مذکورہ حاجب ازین جدول ظاہر ست۔

کیفیت	مثال	نام قسم
لفظ بخواہد حاجب است	نظامی رح فرماید ؎ چیر فلک خرقہ بخواہد درید ؎ مہرہ گل رشتہ بخواہد برید ؎	حاجب مستقل حقیقۃً از پیش قافیہ اصلی

نام قسم	مثال	کیفیت
حاجب مستقل حقیقة در میان و قافیه لفظاً و معنی	میر معزی گوید رباعی ای شاه زمین بر آسمان داری تخت ؛ سست است عدو تا تو کمان داری سخت ؛ حمله سبک آری و گران داری لخت ؛ پیری تو بتدبیر و جوان داری بخت ؛	لفظ داری میان قافیتین حاجب است
حاجب مستقل حکماً	عطار الله گوید زده عشق تو آتشم در جان ؛ سوختم جانم بوصل کن درمان ؛	لفظ در که حاجب است در مصرع ثانی مستقل حکما است نه حقیقة حکما یظهر عند التامل
حاجب مستقل حقیقة در میان و قافیه مکرر لفظاً	رشید الدین وطواط گوید رباعی افتاد مرا با دل بکار تو نگار ؛ افگند درون دل گلنار تو نار ؛ من مانده خجل به پیش گلزار تو زار ؛ با اینهمه در دو چشم خونخوار تو خوار ؛	لفظ تو حاجب است میان و قافیه مکرر لفظاً

فصل ششم در ضروریات شعریه

بدانکه ضروریات و تصرفات مجوزه شعرا ده است در وقت ضرورت قوییه چنانچه علامهٔ زمخشری بقید نظم آورده گفته ضرورة الشعر عشرة عد جملتها ؛ وصل و قطع و تخفیف و تشدید و قصر و مد و اسکان و تحریک و منع صرف و صرف ثم تقدید بلغة

ومثال هر یک از این جدول هویداست

شمار	نام حرف	تعریف	تمثیل
	وصل	حرفی [illegible]	مثال الف چون [illegible] بیت سعدی [illegible] گفت اند
		[illegible] گردد	ای کام تو [illegible] نام تو [illegible] گوید
		متحرک [illegible]	[illegible] ابر بار و جنگ [illegible] سوار [illegible] چون گفت
		[illegible]	[illegible] گشت و تای فوقانی چون فرشته [illegible] فرشت و بهشت و
		واین [illegible]	[illegible] قدسی گوید [illegible] فرشته [illegible] باد
		است الف و یا	[illegible] بر دیده انگشت [illegible] چون آب [illegible]
		و هاء و تاء	[illegible] و توانی [illegible] ساخته [illegible]
		فوقانی و یا	[illegible] آتش [illegible] چون [illegible] بیت خاقانی
		تحتانی و شین	[illegible] بر سر [illegible] مغیلان [illegible] گرد [illegible] سیاه [illegible]
		منقوط و میم	واو چون رستم در دستم خاقانی گوید شهزاده سیمرغ
		و واو	کیست خر پدر رستم قاتل ضحاک کیست پسر آتبین
			یای تحتانی چون اندک و اندکی و دیگر و دیگری و
			[illegible] و یاسی و غیر با شاعری گفته [illegible] من زجناب دور تر

شمار	نام حرف و عیب	تعریف	تمثیل
			یا قرینه دیگرے بود رنج بقسمت من و گنج نصیب دیگرے شد
۲	قطع	حرفی از حرفهای ملفوظ قطع کردن	چون حذف ها از کبوتر که بعد [illegible] کوتر ماند و چنانکه باشد تخفیف [illegible] [illegible] انگه چو شوخ [illegible] و زبان [illegible] [illegible] کدام جان [illegible] [illegible] کدام دل که [illegible]
۳	تخفیف	حرف مشدد را مخفف گردانیدن	چون لفظ تشدید بر نون را تون تخفیف مستعمل کرده چنانکه شاعر گفته [illegible] آن گرد [illegible] که در دو [illegible] تمام [illegible] [illegible] تون و [illegible] غم و هم وصف و دوست و غیرها از الفاظ عربیه مشدده که در فارسی بتخفیف مستعمل اند-
۴	تشدید	حرف مخفف را مشدد گردانیدن	چون لفظ [illegible] تشدید اول چنانچه سعدی [illegible] فرموده ع [illegible] را تیغ تیز [illegible]

شمار	نام مزاحف	تعریف	تمثیل
			نظامی رح فرماید مصرع اگر باشدے وگر چه موید
۵	تمدید	مقصوره را ممدوده گردانیدن	چو اشتر بالف ممدوده که اصل اشتر بقصر الف بود سعدی فرماید شنیدم که فرماندهی دادگر قبا داشتی هر دو روی آستر
۶	تقصیر	ممدوده را مقصور گردانیدن	چون از اخشیج بعد همزه اخشیج بقصر آن و همچنین آماده و آلال بعد از اماده و الان تقصیر استاد واخسیکتی گوید ز شش جهات و چهار اخشیجان تو ئی مقصود نظامی رح فرماید الا ای زبیں البوسے بر جناح سر انداختن کرد بر خود مباح
۷	تحریک	ساکن را متحرک نمودن	چون شین آمدش و میم پدرم و تا گفتار وقت که ساکن بودند درین ابیات فردوسی متحرک واقع شده اند بفرمود تا هیمن آمدش پیش او چنین گفت با او نه باز هیش او که پدرم آن دلیر

شمار	نام ضرورت شعری	تعریف	تمثیل
			گران مایه گردید تنگ اندران انجمن جای ک خورد سطبر است بازوت چون ران شیر پر و بال چون اژدهای دلیر متاخرین بهر حروف مذکوره را متحرک نمیسازند مگر وقتیکه بعد حرف علت واقع شوند۔
۸	اسکان	متحرک را ساکن کردن	چون را متحرک ارنی و عین متحرک معصفر را نظامی هم ساکن ساخته برای صحت وزن درین دو بیت ؎ موسی از آن جام تهی دید دست ؎ شیشه بکه ارنی شکست ؎ گشت جهان از نفسش تنگ تر ؎ وز نفسش معصفری رنگ تر
۹	صرف غیر منصرف	یعنی غیر منصرف را بضرورت شعری منصرف نمودن	همچو لفظ مصائب به تنوین درین شعر ؎ صبت علی مصائب لو انها ؎ صبت علی الایام صرن لیالیا - این ضرورت مخصوص باشعار عرب است

شمار	نام حروف	تعریف	تمثیل
۱۰	منع صرف منصرف	یعنی منصرف را غیر منصرف خوانند	چون لفظ لیلة بغیر تنوین در این شعر ؎ ولیلة اقبلت فی القصر سکری ٭ ولکن زین السکر الوقار ٭ این ضرورت نیز مخصوص باشعار عرب است ۔

خاتمه در بیان اقسام شعر

بدانکه اقسام شعر ده است قصیده غزل مثنوی رباعی و ترانه فرد قطعه ترجیع تشبیب مستزاد مسمط چنانچه تعریف و تشریح و تقسیم هر یک ازین جدول ظاهر و هویدا است ۔

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
قصیده	قصیده در لغت بمعنی مغز سطبر است وبعضی از قصد بمعنی مقصود	چنانچه عرفی در نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته قصیده	
	گویند باعتبار اینکه در فصاحت وبلاغت مغز سطبر کلام است	آمد شگفته بخوابم شبی آن پای ناز	بروش مهر فزا و بنگه صبر گداز
	یا مقصود شاعر است باین اسم موسوم شد ودر اصطلاح	وه چه شب سرمه آهوی نغز الاختن	وه چه شب سرمه ابر که عروسان طراز
	ابیات را گویند که متحد الوزن والقافیه باشند وبیت اول	خواب مه زاویه دار وآن والی حسن	خواب سه آیینه صورت او معنی ناز
	آنها مصرع باشد یعنی هر دو مصرعه قافیه داشته باشند خواه در مدح باشد	چه پریچهره نگاری که ندارد مثلش	در پس پرده فطرت فلک لعبت باز
	یا ذم یا در مواعظ ونصایح وحکایات وغیره وکمتر از پانزده بیت نباشد	خواب را شب همه شب دیده بپای سودم	که بر دیدم در این واقعه را ساخته باز
	عند بعضی وزیاده از یکصد و بیست و نزد بعضی کمتر ابیات قصیده دو بیست است	دیده القصه که خوش گم عنانست روان	سوده ام اندر قدمش چهره الصبر نیاز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
	و اکثر آن یک صد و هفتاد و قصیده از غزل ابلغ و افصح باشد	گفتم ای مژده بگو چیست گناهم گفتا	به تعریض همه خشمی بتغافل همه ناز
	اول قصیده را ابتدا و مطلع گویند و بیت ثانی را زیب مطلع و بیت آخر	گفت این خود نه گناهست که ساختستی	از نگارگستری شاه سر با اعجاز
	را مقطع و خاتمه گویند و جا نیاست که دو یا چند مطلع داشته باشد	منفعل گشتم و فی الحال بوادی بسیج	مرکب طبع جهاندم بهوا شد تک و تاز
	و اینچنین قصیده را ذو المطلعین و ذو المطالع خوانند	ره نبردم بسر کشور معنی هر چند	که دران بادیه راندم به تشبیب و مجاز
	ازین قسم قصاید در دیوان بدر چاچی بسیار است و قصیده	گریه آلود فتادم دگر اندر قدمش	گفتم ای مایه آرام دل اهل نیاز
	را باعتبار آخر حروف بانحروف منسوب ساخته نامند	از جبین چین بگشا تا دل من جمع شود	که سراسیمه کند مرغ خیالم پرواز
	مثلاً اگر در آخر ابیات حرف لام آید لامیه گویند و اگر میم	این سخن در دلش اندر دا اثر کرد بهم	بر گرفت از قدمم خویش و بلطف آمد باز

نام قسم	تعریف وتشریح	تمثیل	
	ببمیه خوانند وعلی هذا القیاس وغیر آن [illegible] تمهیده	بیحجابانه زدم بوسه بدستش از شوق	گفتم اکنون ده اجازت که شوم طوف طراز
	بعد تمهید بمدح ممدوح شروع نماید تمهیدیه گویند	درثنای شه کونین امام الثقلین	که بود لمعهٔ برق غضبش کفرگداز
	واگر آغاز بمدح بود از خطابیه خوانند ونیز مطلع	آنکه گر از تف رخش رود اندر ته خاک	دل محمود برون آورد از زلف ایاز
	قصیده اگر در وصف سبزه وبهار مشتمل باشد بهاریه	آنکه گر رخش برافلاک جهاند گردد	پشت شیر فلک از نقش سمش سینه نیاز
	خوانند چنانچه این مطلع بیت نوبهار آمد که افتاد زجو	آنکه چون درکف چتر همایون آثار	همعنان ظفر از راه غزا گردد باز
	حسن یار گل ز چون وصال عام ریزد بر خس و بر خار گل	زهره گیسو بگشاید که شود گردفشان	از کاوش که پذیرفته غبار از تک و تاز
	واگر مشتمل بر شکایت فلک وشرح حال گردش زمانه باشد	فتح گوید چه کنی چشم مست این نه رکاب	سرمهٔ چشم جهان بین مرا پاک بساز
	حالیه نامند چنانچه این بیت مطلع بیت [illegible]	عرش را گفت فلک مسند جاه تو بعقل	گفت پیمان بیقین شد که نه محرم راز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
	از دست این سپهر دوتا ہو ہیچ جا رسیدم که این	سند جاه و آرایش آن بار گهست	که بساطش بری از شک شبهت وفا
	بنود انجا لو و اگر بر بیان وصف معشوق مشتمل باشد	شعلهٔ خاطر او راچه شرر خیمه مهر	گر نه خامه او رحیمه انر خنده براز
	عشقیه خوانند چنانچه این بیت مطلع بیت آمد من بر	مسجود حرمش عرش شرف مسجود	در دیار کرمش جود موظف بنیاز
	شفق عقد ثریا ریخته ہو بر لاله از بادام تر لولوی لاله	آنکه از شرف افسانهٔ عقل تو بجوب	فتنه چون زلف دلارام کشد پا بدراز
	ریخته ہو و اگر بر اظهار فضل و کمال و شان مشتمل بود	ز احتساب تو پئے دو مشتق لق و سع	زہرہ در سوزن عیسے کشد ابریشم ساز
	فخریه گویند چنانچه این مطلع قصیده بیت منم آن سخن	قاعده از تیر رایت ز زمین مرغان را	سایه بر جبهه خورشید فتد در پرواز
	بیان کم طبع سلیم ہو نبرد ناطقه نام سخنم بے تعظیم ہو	ق احتساب تو اگر عارض نهی افروزد	اے سرا ز پردهٔ عصمت ز تو باز نیفتد ساز
	اگر مطلع قصیده با زیب مطلع مشتمل اسم ممدوح باشد	زخمه هر چند که انگشت زند بر لب تار	نغمه از بیم نیارد که بر آرد آواز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
	باشد آنرا حسن مطلع گویند و اگر مشتمل نباشد بر حسن مطلع نامند و	غنچه گل بشب حکمت اقتضا کرد کنون	دارد اندیشه که تا گل شود غنچه طناز
	فرق بسیار بغزل و قصیده همین است که غزل در وصف خط و	هر چه شد غالب بنظافت باغش نشود	از در گوشش سر اسپیه طلب گردد باز
	خال و زلف و غیره باشد بخلاف قصیده و اقل قصیده	خیز اسپ چون عرض کند لمعه نور	خیز چون تو چون بخشش کند نعمت و ناز
	اکثر غزل است چنانچه بیاید و قصیده در مطلع بحور گفته شود و	چه کند گر نکند مهر بنان تیغ کبود	چه کند گر نکند حور ز رخش ناز
	نیز قصیده اگر ابیات تشبیب مشتمل باشد آنرا تشبیب گویند	چون برافراشت قضایت عدل تو زیم	فتنه بافت عنان تا بعدم گردد باز
	در حمد و نعت و منقبت و تشبیب در وصف یعنی تخلص که در صفت	داد اطلس آتش فیض	شعر او سحر و شعر او اعجاز
	تخلص یعنی انتقال و گریز از مطلب بتشبیب بمدح	ناسلم ز اقوال ان زجبین گلشن وحی	خامه ام کرده زبان در وصف
	مناسب باشد هم تخلص و گریز	طبع حسن از وصف کمالات تو شد	گوهر نظم من از نسبت ذات تو ممتاز

تمثیل		تعریف و تشریح	نام قسم
عنبر و نظم گهر من بچه برگ و بچه ساز	خصم و طرز سخن من بچه فهم و بچه درک	بوجه مذکور نبود	
چون ز رفتار بتان فتنه گه جلوه و ناز	معنی از خامهٔ من گاه روش بیابد		
که نه از زیور مدح تو بود چهره طراز	نو عروسی نبود در تتق فکرت من		
انوری گر بود از مهنه منم از شیراز	اعتبار صدف از نسبت دُر است ولی		
از رقی گر سر خوان وجود آید باز	کُلم از مائدهٔ معنویش معانی		
نقد جان بر کف تسلیم نه هرزه متاز	آسمان بانگ برو زد که کجا خواهی تاز		
مدحت شان زبان تو چنین کرده دراز	عرفی این طرز سخن حد تو نبود لیکن		
بهر احداث حوادث فلک الکره ساز	تا گهی و بفراز آرد و گاهی به نشیب		

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
		پیک خصم ترا فلک بزند در سر نشیب	وز دشمن جاه ترا ماه و کند در و بفراز

قصیده نعتیه دیگر که در نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحیثیت خالق رساله هذا گفته است قصیده

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
		ای که از نامت مزین گشته فرق قدر و صفا	وی که از بابت مزین گشته مسند رفق و رضا
		بحر وصف شکلش اگر باشد مداد و هم قلم	از درختان جهان گردد به جنبش شاخها
		ناطقان مصطفایت باختر تحریر گر کنند	وصفی از اوصاف تو هرگز نمی گردد ادا
		بهر امر حق کنم خیرے بیان از وصف تو	تیره تا گردد مرا نور ضیا عند جزا
		اولین شمیم و سیم این صد بار از رشک گلاب	تا با آداب و نیاز نیا بکنم مدح و ثنا
		حامی دین شریعت ماحی نقش ضلال	داعی سوے هدایت داعی سر خدا
		رحمة للعالمین واقف علم الیقین	واقف تاج و نگین بر سر غنی و بر گدا
		تاجدار تاجداران تاج خواه جمله شاه	ناجی عاصیان از نار دوزخ و زمی لظی
		مرکب عزت ترا اشغل کف عیسی هزار	مرکب جاه ترا صد با سلیمان در قفا
		خوان حسن یوسفی با خوان حسنت بی نمک	با کلام تو شده موسی به لکنت مبتلا
		صبر ایوبی با صبر تو یک قطره شکل	حلم نوحی هم ز همت فرق کوه و کاه ها

نام علم	تعریف و تشریح	تمثیل	
		زاب حیوان لبت گشته خضر چون جرعه نوش	خوشه چین خلقت هم شد خلیل با صفا
		فیضیاب درس تو ادریس و لقمان حکیم	قطره نوش عشق تو یعقوب پیر پارسا
		شد ملک در سلک خدمتهای پاک تو	دو جهان شد مملکت تو بیان از ثریا تا ثری
		هر نبی از نور تو شد مقتبس چون مه ز خور	نور تو از نور حق و سینه ات شمس الضحی
		لیلی ایجاد را محبوب هر جان پاک تو	هم زلیخای قضا بر یوسف قدرت فدا
		محمل اسمای ذات شد رضای حق بحق	ذی سلم گشته درت مرشد بحکم هدی
		بستان دین هم قمری خوش خوان تو ئی	بلکه خود سرو سهی هستی بباغ دو سرا
		فیض از جود وجودت شد وجود دو جهان	سائلی را جز نعم گاهی نگفتی حرف لا
		حاتم است از خوان جودت ریزه چین نیم شب	بحر و بر از غسل گشت جرعه نوش مرتضا
		لامع نور هدایت قامع کفر و ضلال	رافع اعلام ملت شافع روز جزا
		امی اعلم العلم ظاهری و باطنی	مادر گیتی نزاد و نے جنین ام القری
		ذات پاکت مظهر اسرار کنت کنزاً	هم وجودت منشا و مصداق لولاک لما
		شاهد ملک قدم هم شاهد مشهود تو	شاهدان بر شاهدی تو شده جمله گوا
		نفی شی چون مثل او تا بوجه من وجوه	مثل تو چون ممتنع شد سایه ات در اختفا

نام	تعریف و تشریح	تمثیل	
		از نهیب نعرهٔ ابوالحسن [illegible]	سرنگون چون صنم در نار [illegible]
		لاتحی تیغ قضا را ابروانت شد کمان	بیگمان تیر تو [illegible] امید [illegible]
		شیر گردون کشود صدپاره دل از هیبتت	همچنین گاو زمین از نعرهٔ تو در وغا
		کشته مرآت تیغت مرگ ارباب نفاق	بسته پیکان تیرت صبح موت اشقیا
		نعرهٔ الله اکبر فتح و ظفر شد توامان	از رکاب تو نشد نصرت جدا یکدم شها
		شاهباز همتت آشیان بر لامکان	همچو دولت را سایه شد هر دو سرا
		از عروج تو شده معراج کمتر درجه	قرب تو با حق نداند هیچ وصفت جز خدا
		شد قمر از خاک پایت عیسی [illegible] هم صریح	مشتری گشته قمر همچو عطارد در [illegible] را
		از قدوم تو نحوست گشته در نحسین کم	ورنه جز شبها کسی هرگز ندیدی [illegible]
		زهره زهره ز تو زهره چو غنچه در چمن	همچنین خلد برین سرسبز از پایت [illegible]
		خلعت رفعت و گردون زند اگر بر خلعت	اطلس گردون کم از [illegible] بود [illegible] انتها
		کرسی ایوان محبت کرسی چرخ برین	خود اگر بیند بشب [illegible] تاج او افتد بپا
		کلک انگشت کشیده چون خط تضعیف [illegible]	بقمر هرگز [illegible] نیاید [illegible]
		شور بلبل [illegible] گلستان از رنگ و بویت [illegible]	از شبیه قامتت [illegible]

از چمن مجلس روشن معطر از بوی تست | بوی گل از وی معطر این چه بود نام خدا

سرسبز شد بستان از تو گشته رطب | هم رطب رشک رطب اللسان گل وثنا

ساجد بر شد شجر تسلیم کن گشته شجر | از صباحت شد غزال آمده بعد از چرا

شد ز طوفان غضب چون خلاص از لطف تو | کشتی کونین ز نام خدا تو نا خدا

ابر بر فرقت شده وصف سایه آ | ابر چه این ابر رحمت ظل حق ظل خدا

چون شجر گریه کنان هم در فرقت شاخ نخل | جنبش و در محبت گویان چو ارباب نهی

در کفت گفته طعام هم حصاة غیر بان | با فصاحت با بلاغت حمد و تسبیح خدا

بحر عرفان انی تو نی غوطه کش یکتا در سید | نیر سیضا حقیقت را تو سیاقی شها

کوچه طلبه طریقت از طفیلت شاه راه | کس طلب این با تو گشته گر نگشته ره نما

شارع عام شریعت پاک از خار ضلال | کردی روشن منور مشعل نور هدی

سدره و طوبی ز تو شد نخل طیبه نور زا | بیت معمور از وجود طیبه قبطاب تو کی

در فصاحت هم بلاغت گوی بردی از همه | زین شده سحبان و ابل طفل مکتب مر ترا

قبله قبله پرستان کعبه اهل یقین | مقتدای اهل عرفان پیشوای انبیا

پر شده از صحف تو توریت و انجیل و زبور | قد کفی من مصحف الفتح و یسین و الضحی

تذییل

امت خیر الامم هم آن تو شد خیر الرسل	صحبت اخیار هم خیر الرسل انت کما
افضل المخلوق هستی گشته انبیا	ختم شد بر تو فضیلت چون خدای برملا
شد محمد نام پاک گشته محمود مقام	در قیامت مر ترا باشد بس از حمد لوا
حبک حب الله بغضک بغض الله	من احبک سیدا من خیر نار قد نجی
انک کنت نبیا حین کان آدم	مختلطا بالماء والطین من شرفک کذا
ذرانی من ازهری حبذا لانک	نعم من نعمائک من بعدی اخوانی کما
قد بلغت فی العلوم کلها من غایته	ما رقتها غیرک انس و جن هکذا
قد جری الماء النمیر من یدک معجزا	قد سقوا سقیا اذا هم کانوا عطشی فی الغزا
فذلک بدر الدجی فی کل حین منه نور	وجهه شمس الضحی اذ لیس غیم فی السماء
صل یا رب علیه وابدا خیر صلوة	ثم سلم کلما ما کان نور والضیا
ثم یا ربنا علی صحب الحبیب و آله	الذین هم هداة کالنجوم فی الدجا
بلغنی منی سلاما و تحیة فیها الرسول	فی الصباح والمساء دوا بمارج الصبا
لیتنی سرت لک الیها فی الحیاة مرة	استجب بدعای حرمة المصطفی
ثم یا لیت اموت بعده فی طیبة	لیس لی بعد منی الا الرضا یوم القضا

تمثیل

نیستم در وصف تو کر هم گشتم منفعل	من کجا و وصف تو هم تو کجا این ثنا
گر قبول افتد زهی جاه و زهی عز و شرف	چونکه شاهان میتوانند هم گدای خسته را
بر وثوق شفقت عرضی کنم در حضرتت	همچو تو شاهی کجا همچو من مسکین کجا
خلق شد از خلق تو شیرین خلق از وصف تو	تلخ کامم بس شها شیرین بگردانم مرا
از طفیل چار یارت از تو خواهم چار چیز	حفظ از شیطان و نفس و قبر و نار و نفی بلا
زیارت دارت شفاعت روز دار جنت حق	نیز میخواهم شها از حضرت آل عبا
کرده صفرای گناهم تلخ کام و تلخ فهم	شربت شفقت اگر نوشم از و یابم شفا
علت ما را تویی و طبیب نبض دان	جز تو نزد کس مرا رشک مسیحا التجا
نی دوای دردمندم خاک کویت یار رسل	همچنین هم مس جانم شده آن کیمیا
سازی سامان نمی یار بساز از لطف خویش	مسهل گردان هم حریف آن دار الشفا بود
تا ببوسم آستانت گاه دیوار و درت	بر درت گاهی کنم در روز و شب شور و نوا
گه کشم چشمها از خاک کویت سرمه	چشمها از خون دل گاهی ودان از چشمها
گه ببویم سر بسر از سر بسر قبر تو	گه ببویم بوی رشک مشک گیسوی ترا
گه کنم تقبیل دیوار مزارت بار بار	گه کنم تعظیم انبیا در زیارت با صفا

تمثیل

گر قیامت را بخواهم بهر شوق قامتت | گر قیامت میکنم برپا بصد آه هو [illegible]
گر شوم سرمست از عطر مزارت نوزار | گر مشام جان معطر از گل خوی ترا
گر کنم تعویذ جان گاه مزارت را برار | میکنم تعلیق دل بس مهره مهر شما
گر طواف کعبه گاه تو چون ماه و خور | هم بگردش گردان گردون بهر صبح و مسا
در و مروارید اشکم بر درت گاهی نثار | نقد جان و دل بصد عجز و نیازی گه فدا
گر زهر ذره شوم از نور تو شمت مقتبس | ذرها از نور او هر یک شده شمس الضحی
گر کنم صد سجده ها از عجز اندر مسجدت | شکر این نعمت بجا آرم بدرگاه خدا
گر شوم در خواب از دیدار تو بیدار بخت | بر چنین خوابی کنم صد جان فدا [illegible]
مرغ روحم گر شود بر نخل بستانت مقیم | بر تنم رشک برد فردوس اعلی [illegible]
دستگیرا دستگیری کن ز من [illegible] من | گشته ام [illegible] از نفس شریر بد دغا
عروة الوثقی ندارم جز امید رحمتت | در چنین جنگی افتادم بقعر تا ثری
کید شیطانم نمود [illegible] بسته بزور | ره ز جنت را بجا هم تا شوم از وی رها
رحمة للعالمینا بر ضعیفی رحم کن | سوی خود [illegible] از بهر خدا بهر خدا
آرزو [illegible] اکن بهر سبطین و بتول | در [illegible] جا می برای مرتضی

غزل	

چنانچه حافظ فرماید

ببرد از من قرار و طاقت و هوش | بت سنگین دل و سیمین بناگوش
نگاری چابکی شوخی پریوش | چراغی مهوشی ترکی قباپوش
ز تاب آتش سودای عشقش | بسان دیگ دایم میزنم جوش
چو پیراهن شوم آسوده خاطر | گرش همچون قبا گیرم در آغوش
اگر پوسیده گردد استخوانم | نگردد مهرش از جانم فراموش
دل و دینم دل و دینم ببرده است | بر و دوشش بر و دوشش بر و دوش
دوای تو دوای تست حافظ | لب نوشش لب نوشش لب نوش

غزل ملا ظهوری گوید

ارزد می تیغ نگه تن بطپیدن هم | سر به حسرت کشم و دیده بدیدن هم
ارزوش جلوه آه با آه انگیخته | در خلش غمزه خون بچکیدن هم
بند نقابی کشم تیغ در تیغ آورم | یوسف یعقوب را الفت نبیر ندیدن هم
از حسن خارهای حسب گلستان کنم | برگ گل لاله را نوک خلیدن هم
فرق جبهه و هم بیش دست نگه | در بس را نومی حیت لب نگر دیده

نام قسم	تعریف	تمثیل
[illegible]	[illegible]	

گوشه دامان آه مانده به کوه ضعف | اشک سبکگام را پا بُریدن دهم

کنگره ایوان وصل گرچه ندارد کمند | نالهٔ شبگیر را تا رسیدن دهم

بهر تماشای حسن در ره شهباز عشق | فاخته عقل را بال پریدن دهم

توبه پرهیز را گر شکستن رسیست | محضر ناموس را زیب دریدن دهم

آتش شد یک لب … | گر بن هر موی را گوش شنیدن دهم

چشم نشد چهره خیز دیده صیقل برم | رام نشد وحشی دل ره رمیدن دهم

محمل دل رحم هم پای بداغان کشد | بختی امید را سر بچریدن دهم

بخت ظهوری بجد دامن دولت گرفت | بازوی اقبال را زور کشیدن دهم

غزل شیخ سعدی رح که بصنعت غریبیکه تعبیر الفاظ او بتجوف
مطلعات تنجی است گفته برای تفریح خاطر ناظرین نقش میکرد

ای میان بالا چون صنوبر و گفت نام | زلف داری چون … جوشن کرده

آفتاب شفاعی ماهتاب و ابران | قبله آزادگانی چشم بر ره نخ

در میان رخ اندر کشید خرو خط | در دو مندم مستمندم … گرفته

تو آب نگارین مرا در عشق تو | دار روی ما دردمند و داری مستان آ…

تمثیل		تعریف و تشریح	نام قسم
آن مه تبل و تیغ داده باشد تا کی	هم وی بغیر غضب باشد در		غزل
ای نگار اگر تو ما را یک شبی مهمان کنی	نقل ها هم ز لبان و قصر ده		
شاعران بسیار گفته شعرهای بی‌نگ	کس نگفته شعر بیحرف عر و دی		

دیگر غزل مؤلف که همین صنعت گفته

گه تسلی آید اگر آن سرو قد از در ور	جان نثارش میکنم چون عود و
گه چو بلبل صفت و خوان بر گلشن رو نشینم	گه چو پروانه شبا بر شمع آن رو ح
گه سپند دل بسوزم بهر چشم زخم	گه بچشم از خاک پایش سرمه [illegible]
گه طواف کعبه رویش کنم چون حاجیان	گه بچشم آبی و هم از نرگس م و ه
گه هلال عید بر ور اکنم منتاج زر	گه گل چشم ز رویش گه رطب از لب و
گه بشویم گر دو دل از آب آن چاه ذقن	واغم هجران بشویم گه ز شرب م وی
گر بنشن قد بر دوش آن شکر [illegible]	قصری باشد پر فزا چون باد و
تا سحر گردن به پیر صراحی دست [illegible]	میخورد باشم از دو قبضه م وی
نقل گردانم ز قند آن لب هم رخ	ل ق و م ه ز ب و دو [illegible]
تیغ عشقی منداند [illegible]	زاهد صفری [illegible]

نام صنعت	تعریف و تشریح	تمثیل
		چون بخواندم اعمال زبیره برقصیده بگفت / خوب سفتی دراین عمل حج وفی

غزل دیگر مولف بصنعت عجیب تعبیر الفاظ باعداد بحساب ابجد که بی نظیر نظیر گفته برای انبساط طبع اهل طبع منطبع می شود

غزل

دو و ششش هم شصت و پنجم نقل ده چار از دو — چهل و ده در کام کن قید فلکی از سی و دو

هم چمن تنک بهشت جوی در روی طرف — بر کنارش چهل و دو و ششم زدست بار دو

چهل و پنجم و در غلب هم چهل و پنجی بر سما — ابر نقش هم ر و بشب با ملی در چار سو

چار و سی و دو و دو ده صد در دو و دو صد تا سحر — سی و دو و هر سی و دو با شب تا سحر او

هر نو د چار و دو صد با نو د چار و دو و دو صد — ده و چار هم بگردن چشم باشد و دو

چار و دو صد چار پنجم گل خار هم دو — نو دو آ از چار و دو صد چشم روشن کن زرو

شعرت ای پنجاه و هشت و ده و هشتاد و پنج — کس نسفته اینچنین در یتیمی پر ز ضو

نام صنعت	تعریف و تشریح	تمثیل	
مثنوی	در لغت بمعنی دو دو کرده شده - و در اصطلاح ابیاتیکه متفق الوزن باشند و هر دو مصرعه هر بیت متفق القافیه باشند و این را مزدوج که بمعنی آمیخته و دو دو کرده است نیز گویند و مثنوی ترا صنعت از آن است چه الحمد ساقی	الهی غنچه امید بکشا	گلی از روضه جاوید بنما
		بخندان از لب آن غنچه باغم	وزین گل عطر پرور کن دماغم
		درین محنت سرائی بی مواسا	به نعمت های خویشم کن شناسا
		ضمیرم را سپاس اندیشه گردان	زبانم را ستایش پیشه گردان

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل
رباعی دوبیتی	بسبب انکه چهار مصرعه دارد رباعی گویند و دوبیتی و ترانه نیز گویند و در اصطلاح دوبیتی را گویند که متفق الوزن والقوافی باشند اگر مصرعه سومین قافیه نداشته باشد هم جائز است و اگر داشته باشد مستحسن است اوزان رباعی بست و چهار است چنانچه گذشت و بعضی تا هزار گویند ۱۲	رباعی که هر چهار مصرعش مقفی باشند رباعی با ما چو خماری بحریفان هیچ پی | با جمله بیاری بما هیچو دمی ز بخت نیست این هیچ کسی پی | در فی چنین سست کمان نیز پی رباعی که سه مصراع آن مقفی باشند ای آمده بیتو بتنگ اندر گل | بلبل بکند نگه زننگ اندر گل در چشم تو ناز همچو کیف اندر گل | در روی تو شرم همچو رنگ اندر گل
فرد	فرد در لغت بمعنی تنها است و در اصطلاح یک بیت تنها را گویند خواه هر دو مصرعه آن مقفی باشند یا اطلاق قافیه بر یکی ازان نتوان کرد ۱۲	فردیکه که از دو مصراعش اطلاق قافیه نتوان کرد سعدی رح فرماید فرد هر که زر دید سر فرود آورد | ور ترازوی آهنین دوش است و فردیکه هر دو مصراعش مقفی باشند اینست فرد با پری رو اگر همخانه باشد کسی میل بیرون گر کند دیوانه باشد کسی

قطعه / ترجیع بند	تعریف و تشریح	تمثیل
قطعه	قطعه در لغت پاره از چیزی و در اصطلاح ابیاتی چند که متحد الوزن والقافیه باشند و مطلع ندارند گویا بهم دور کرده مطلع غزل یا قصیده قطع کرده شده اشعار [illegible] از دو بیت زیاده را چند بیت گویند و بعضی از یک بیت تا دو بیت زیاده شود [illegible] گفته میشود	قطعه کثیر الاشعار چنانچه فائق گفت **قطعه** دوش رفتم جانب گور غریبان یکطرف ‖ دیدم آنجا بر سر صحرا [illegible] ژولیده حال بر سر بالین یک تن [illegible] ‖ در میان نجوی همی شنید این قیل و قال شد عجب آن شخص کان سلطان است یا جهان ‖ تاج و تخت و دولت و اقبال و جاه و ملک و مال از متاع دار دنیا چیست همراه شما ‖ غیر دریغ و حسرت و افسوس و اندوه و ملال گر تو را آن چیز حاصل گشت [illegible] ‖ خوردن و پوشیدن و بخشیدن و فکر [illegible] قطعه قلیل الاشعار چنانچه مولف در تعمیه اسم علی رضا خان [illegible] گفته **قطعه** بر زمین تاج شهی نام تو شد ‖ هر شهی هم کند چو قلب نثار تجنیس هم پیش [illegible] ‖ [illegible] در شعر و شعور
ترجیع بند	ترجیع در لغت رجوع کردن است و در اصطلاح رجوع کردن از ابیات و اشعار غزل [illegible]	ترجیع بند چنانچه حافظ فرماید **ترجیع بند** ای راحت جان من کجائی ‖ جانم بلب از غم جدائی

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
ترجیع بند و ترکیب بند	و بند شعر یرا گویند که بعد هر غزل واقع شود و هر دو مصرعه آن مقفی باشند اگر فقط یک شعر بند بکرار آرند ترجیع بند گویند و اگر بعد هر غزل شعر علیحده آرند ترکیب بند باشند	دارم نفسی بسینه موهوم	آن هم نفسی ست گر نیائی
		از گردش جام چشم مستت	عنقا بزمانه باز رسائی
		از زلف تو چون دلم برآید	در دام تو قید خود رهائی
		گر دست دهد بهم یکبار	شاهی است بکوی تو گدائی
		از غمزه کشتی ولب بخشی جان	ای بت بخدا مگر خدائی
		آیینه بکف مدام داری	شاید که بخویش مبتلائی
		از حور و پری یکی ندارد	این ناز و ادا و دلربائی
		پیوسته اگر بخاطر غیر	زین گونه بمن ستم نمائی
		دست من و چاک گریبان	پای من و دامن بیابان
		از ناز تو ناز دلبری را	در چشم تو چشم ساحری را
		سیب ذقنت نسایه زلف	آسیب زده کند پری را
		آهوی فسون گر تو بنمود	گوساله پرست سامری را
		بخرام چنان بناز تا سرو	سر بشکند [illegible] را
		تا زلف ترا ندید سنبل	دعوی نگذاشت همسری را

مثال		تعریف و تشریح	نام قسم
در دام کشی تو مشتری را شد بر سر سودا ستمگری را	در حلقهٔ طرّه ... ز چین زلف تا فتنه نرگس ترا دید		ترجیع بند ترکیب بند
خنجر بکش و مده داوری را	بر جور و جفا مناز تا من		
سر رشتهٔ بنده پروری را	یکدست اگر ز دست دادم		
پای من و دامن بیابان	دست من و چاک در گریبان		

مثال ترکیب بند حافظ رحمه فرماید

ترکیب بند

در غور دهر آفرین است	شاهی که پناه ملک و دین است
گلدستهٔ بوستان دین است	نوباوهٔ خاندان ملک است
هم نقد خلیفهٔ زمین است	هم نسل شهنشه زمان است
تابان چو نور شمس از جبین است	آثار و دلائل سعادت
انصاف تو کوکب [illegible]	در ملک جهان بفر شاهی
فیروزهٔ چرخ در نگین است	در خاتم قدر او نهفته
[illegible] است و لیک آهنین است	تیغش بمیان کفر و اسلام
شمشیر بساز و تیش [illegible]	کلک از کف دست او در ایام

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل
		ای سایهٔ رحمت الهی — وی غنچهٔ باغ پادشاهی هرگز بشمایل تو سروی — نارسته ببوستان شاهی هم برج جمال را تو مهری — هم برج جلال را تو ماهی درخواسته از خدا بچونی — بخت تو دعای صبحگاهی بر نام تو مهر کرده گردون — منشور اوامر و نواهی بر سلطنت تو بی تکلف — تمکین تو میدهد گواهی نام تو یقین که می برآرد — آوازه ماه تا بماهی
مستزاد	مستزاد در لغت زیاده شده و در اصطلاح آن نثریست که بروزن اصلی رباعی یا غزل که ولفظ زیاد نمایند که مربوط بمعنی باشد بعضی لفظ مستزاد بمستزاد نثر گویند مستزاد در رباعی بیشتر باشد و این دو قسم است یکی آنکه بعد هر مصرع لفظ زیاد کنند و دوم آنکه بعد چندی زیاد نمایند مثال هر یک نوشته میشود	گردون که لطفها برآرد دری چو تو در صدف ندارد مثال رباعیکه بعد هر مصرع الفاظی زیاده کرده باشند رباعی مستزاد ای دولت وصلت بجی پیروزی — پیروزی و دنیا وقتیکه شمع طرب افروزی — از روی وفا خبر وصل تو از روی کرم — ای جست از جا — تا چند بدم غم رحم سوزی انتظار — بر خیر و دنیا

تمثیل	تعریف و تشریح	نام قسم
مثال رباعی که بعد هر مصراع بیتی الفاظ زیاده نموده شده است مخزنی گوید رباعی مستزاد گفتم به طبیب نبض بیمارم — از اول شب تا سحر بیدارم — در بادیه چیست گفتم چو طبیب گفت از لطف — جز عشق نداری مرضی پندارم — مجنون گفت مثال غزل مستزاد ابن حسام گوید غزل مستزاد آنکیست که تقریر کند حال گدا را — در حضرت شاهی کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را — جز ناله و آهی هر چند نیم لایق بزم سلاطین — نومید نیم نیز شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را — گاهی به نگاهی [illegible] کدام است — یعنی که دو زلفش [illegible] ترک خطا را — هندوی سیاهی [illegible] را — ای یوسف ثانی		

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
		صد عیب گم گشته فزون است ز شمار	در هر بل چاهی
		اندام تو در بند قبا شرط نباشد	الا که بدوزند
		از لاله سیر تقصیرات تو قبا را	در غنچه کلاهی
		بر شعر من و حسن تو گویند بخوانند	از این حاصل است
		بر معجز عیسی چو دو دست قضا را	حاجت بگواهی
تشبیب	تشبیب در لغت جوانی کردن است و در اصطلاح تشبیب آنرا گویند که در قصیده یا غزل یا دیگر اشعار از سوز عشق و ولوله آن [illegible] حسن و کرشمه و یا چیزی دیگر [illegible] روز و گل و [illegible] [illegible] تشبیب [illegible] نامیده [illegible] روشن [illegible] باشد [illegible] در تعریف و تشریح قصیده گذشت	چنانکه ذاتی گفته تشبیب	
		زمان بهار است و عهد شباب	گناهست [illegible] نخوردن شراب
		می لاله در جام گلگون بریز	[illegible] کن [illegible] کباب
		ز دو شیمه ابر هوا [illegible]	[illegible] چنگ [illegible]
		شب [illegible] ورد [illegible] دست [illegible]	گل آفتاب و گل ماهتاب
		اگر تشنه [illegible] ندارد [illegible]	[illegible] نرگس [illegible] آب
		[illegible]	[illegible]
		که این [illegible]	[illegible]

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل
تشبیه		بقول تو گرمی حرام آمده — چرا در بهشت جوی شراب چه فصل بهار است یار سنجیده — دل عاشق از آتش آب می کباب
مسمط	تسمیط در لغت جمع کردن و مروارید در رشته کشیدن است و در اصطلاح عبارت از آنکه شاعر در بیت دو مصرع یا بیشتر یکقافیه را آشنا [illegible] تا کند و مصرع سوم یا چهارم [illegible] بر خلاف کذا [illegible] اگر یک [illegible] جمله این بیت را زیاده کند مثلث گویند و اگر دو مصرع اصل بیت زیاده کند مربع گویند و اگر سه مصرع زیاده نماید مخمس گویند و اگر چهار مصرع مسدس و اگر پنج مسبع و اگر شش مثمن و اگر هفت مستبع و اگر هشت تا [illegible] قسم آخر در فارسی کم مستعمل است	اشعار اقسام هشتگانه مسمط ثبت نموده نمیشود **مثلث** ای قبله دین و کعبهٔ حق — ذات تو سمی ذات مطلق کم مثل تو زیر چرخ ازرق محکوم تو آسمان جناب است — مملوک تو مالک الرقاب است دهر از حشمت سپند مطلق **مربع** ز آمدن نوبهار باغ چو تنجان شد — گشت سحر گل چمن باد چو [illegible] پیشه بلبل کنون گفتن دستان شد — گل ز خوشی باز [illegible] ابر تو جب بهار چون کشود دست کف — ژاله [illegible] چون [illegible] ناله بلبل شده بهر هلاک از شرف — باغ شده چون صنم [illegible]

[illegible]

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل

مخمس حافظ رح

از عشق تو ای صنم چنانم | کز هستی خویش در گمانم
هرچند که زار و ناتوانم | گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

گفتم صنما در آرزویت | آشفته و تیره دل چو مویت
هرچند نمی‌رسم بکویت | شب نیست که از فراق رویت
زاری بفلک نمی‌رسانم

مسدس خواجه عماد فقیه

ای عشق تو با جان من پیوسته فطرت | وصل تو صفای دل و هجر تو کدورت
صورت نتوان بست که از خامه قدرت | پیدا شده با چون رخ خوب تو صورت
نی کسوت او در خور بیننده فکرت | نی دامن او در خور دست [illegible]
بی روی تو شد صبح دل ما ظلمت | جز یاد تو در خاطر غمگین طرب نیست
در کشور خوبی چو تو یاقوت لبی | تا ریخته بر روی زمین [illegible]
[illegible]

تمثیل	تعریف و تشریح	نام قسم
مسمط خواجه نصیرالدین طوسی گوید		مسمط

شب چو بگشاد از نسیم نافهٔ مشک تتار | سنبل شب داد بوی غالیهٔ زلف یار

عنبر سارا فشاند طرهٔ شب بر بهار | عود قماری بسوخت مجمر شب آشکار

باز شده گوش گل نغمهٔ آب هزار | باد چو عطار شد در چمن روزگار

ساخت ز مشک و عبیر طبلهٔ عنبری

سوسن تر بشکفت در چمن آسمان | لاله و نسرین نمود چهره ز هر بوستان

شکل مجره است کهکشان چو جوی آب روان | زهره و ماه بر چمن مشتری چو ارغوان

صورت سیارگان همچو شکوفه عیان | مشتری از برج خویش همچو گل از بوستان

مه بجهان بنجوم همچو گل عبهری

شمس بالق گفته

دوستان حال زار مرا گوش کنید | قصهٔ افسانهٔ بیمار مرا گوش کنید

قصهٔ دیدهٔ خونبار مرا گوش کنید | طپش آه شرربار مرا گوش کنید

شرح درد و غم بسیار مرا گوش کنید | ماجرای ستم یار مرا گوش کنید

سید از من بنگاهی دل صد پاره ربود | وای ازین تشنه [illegible]

تمثیل	تعریف و تشریح	نام تشبیه

چند از گریهٔ خونین تا سر مژگان نشینم | چند از آتش دل در تب سوزان باشم

چند چون ماتمیان چاک گریبان باشم | چند چون نوحه‌گران موی پریشان باشم

چند سودازدهٔ کوه و بیابان باشم | چند همچون جرس قافله نالان باشم

سرم از سنگ جنون کاسهٔ مجنون گردید

پایم از گرمروی شعله بدامان پیچید

مسبع فائق گفته

دوش دیدم لب ربا بتی از قوم هنود | با دو انگشت دا نیز برو شیفته بود

بر نگاهیکه چه پیداست بصد ناز نمود | زنگ غم ز آئینهٔ خاطر مشتاق زدود

پای بر رفتار بصد جلوه و تمکین که گشود | دل ارباب نظر زیر قدم می فرسود

سنبلین زلف ز چلیپا برخ و دل که کشود | ساخت تقدیر بکافور یکی عنبر سود

بر جبین قشقهٔ صندل بقمر زهره قران

چون پی عشق بتش بست بیتی باکی | گل صد برگ دمید از گل نو بنکاری

پای بگذاشت بصد ناز در آب جاری | آب گردید ز رنگین کف پا گلناری

موج آغوش گشاد از شغف بسیاری | دیده وا ماند حباب از رخ او بیکاری

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل
مسمط		آب چون بخت زبس شوخ بت زناری | رنگ آبی شده هر موی گو سر تا پا هر صدف هر گهر از دیده حسرت نگران سوزش سودا گرفت باز گریبان من | سوی بیابان کشید پای بی‌سامان من آنچه که از عقل بوده کار بسامان من | گشت پریشان تمام زحال پریشان من خرمن آرام سوخت آتش افغان من | مردم آبی شود دیده گریان من تا غم هجر آتشی زد بدل و جان من | کوره آهنگریست سینه سوزان من همنفسان این خبر جانب آن بر برید نزد من او را شبی بهر خدا آورید کلفت و رنج و الم درد و غم از جا نشست | گشته بهم مجتمع سوی من آورده رو جذبه شوریدگی ساخته من مو بمو | دست من و چاک جیب پای من و کو بکو گریه من ساخته آب روان جو بجو | ناله من تاخته تا فلک فتنه جو دست رد هر غم چون گل بگرفته گلو | نیست مرا قطره ای آب دگر آبرو در غم شیرین لبی اینهمه برباد شد | حالت من دوستان حالت فرهاد شد

الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی رسوله الکریم که این رساله خوش گفتار و وزان اشعار در عرصهٔ قلیل با وجود کثرت اشتغال صورت اختتام پذیرفت

قطعهٔ تاریخ للمولف در سال هجری نبوی

سنه یکهزار و دو صد و هشتاد بد که بین	گشته چنین رساله نادر با ختتام
سال شروع و ختم ز صوری و معنوی	فهمی بکن ز مصرعهٔ اوّل تو نیکنام
تالیف این نمودم و مقصد نشد بنا	تسهیل وزن شعر و قوافی شد مرام
دارم امید عفو و دعا را ز ناظرین	باشد اگر خطا و صوابی درین کلام
از فضل حق قبول و رواجش شده بجا	بعدش همین دعا که بود حسن اختتام

تاریخ دیگر از مولف

بحمد الله شده ختم این رساله	برای دوستان با خوشنمائی
پی تاریخ چون کردم تجسس	ندا آمد که گلزار رضائی

